قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

الفاتحه

آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۱. سوره الفاتحه

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره الفاتحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (١)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (٢)

الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (٣)

مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (٧)

آشنایی با سوره

۱- فاتحه [گشاینده]

چون قرآن با این سوره شروع می شود و این سوره آغازگر قرآن است، «فاتحه نامیده می شود. بخاطر حمد و ستایشی که در این سوره از خداوند بعمل آمده نام دیگرش سوره «حمد» است. و نیز بنام «شکر» و «وافیه و «نور» هم از آن یاد می شود. نام دیگرش «سبع المثانی است و نیز «ام الکتاب . امام صادق(ع) فرموده است: سوره ای که اولش ستایش، وسطش اخلاص و آخرش نیایش است. (تفسیر برهان ج ۱ ص ۴۲.) این سوره ۷ آیه دارد و در سال سوم بعثت آمده و چهل و سومین سوره است که در مکه نازل شده است. بعضی هم این سوره را اولین سوره دانسته اند. شده است. بعضی هم این سوره را اولین سوره دانسته اند.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر / فعل مقـدّر يا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{الْحَمْـدُ} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {لِلَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {رَبِّ} نعت تابع {الْعالَمِينَ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

{الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{مالِكِ} نعت تابع {يَوْمِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {الدِّينِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

{إِيَّاكَ} مفعولٌ به مقـدّم {نَعْبُـدُ} فعـل مضـارع، مرفوع به ضـمه ظـاهرى يـا تقـديرى / فاعـل، ضـمير مسـتتر (نحن) در تقـدير {وَإِيَّاكَ} (و) حرف عطف / مفعولٌ به مقـدّم {نَسْـتَعِينُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضـمير مسـتتر (نحن) در تقدير

{اهْدِنَا} فعل

امر، مبنی بر حذف حرف علـه (ی) / (نـا) ضـمیر متصـل در محـل نصـب، مفعـولٌ بـه / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (أنـت) در تقـدیر {الصِّراطَ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {الْمُسْتَقِيمَ} نعت تابع

{صِرَاطَ} بدل تابع {الَّذِينَ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَنْعَمْتَ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محـل رفع و فاعـل {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {غَيْرِ} بـدل تـابع {الْمَغْضُوبِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلاَ} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {الضَّالِّينَ} معطوف تابع

آوانگاری قرآن

Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi.۱

Alhamdu lillahi rabbi alAAalameena.۲

Alrrahmani alrraheemi.۳

Maliki yawmi alddeeni.۴

Iyyaka naAAbudu wa-iyyaka nastaAAeenu.۵

Ihdina alssirata almustaqeema.۶

Sirata allatheena anAAamta AAalayhim ghayri almaghdoobi AAalayhim wala alddalleena.۷

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان (۱)

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان، (۲)

رحمتگر مهربان، (۳)

[و] خداوند روز جزاست. (۴)

[بار الها] تنها تو را می پرستیم، و تنها از تو یاری می جوییم. (۵)

ما را به راه راست هدایت فرما، (۶)

راه آنان که گرامی شان داشته ای، نه [راه مغضوبان، و نه [راه گمراهان. (۷)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

«۱» به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۲» ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

«۳» [خداوندی که] بخشنده و بخشایشگر است [و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته].

«۴» [خداوندی که] مالک روز جزاست.

«۵» [پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم؛ و تنها از تو یاری می جوییم.

«۶» ما را به راه راست هدایت کن...

«۷» راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای؛ و نه گمراهان.

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی. (۱)

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربّی جهانیان است. (۲)

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. (۳)

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است. (۴)

[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم وتنها از تو کمک می خواهیم. (۵)

ما را به راهِ راست راهنمایی کن. (۶)

راه کسانی [چون پیامبران، صدّیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمتِ [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطاکردی، هم آنان که نه مورد خشم تواند و نه گمراه اند. (۷)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان (۱)

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است آفریننده جهانها است (۲)

خدائی که بخشنده و مهربانست (۳)

پادشاه روز جزا است، روز کیفر نیک و بد خلق (۴)

پروردگارا تنها تو را میپرستیم و از تو یاری می جوئیم و بس (۵)

تو ما را به راه راست هدایت فرما (۶)

راه آنان که بانها انعام فرمودی مانند انبیاء و اولیاء نه راه کسانی که بر آنها خشم فرمودی مانند یهود و نه گمراهان عالم چون اغلب نصاری (۷)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان. (۱)

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. (۲)

(خدایی که) بخشنده و مهربان است. (۳)

(خدایی که) مالک روز جزاست. (۴)

(خدایا) تنها ترا می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. (۵)

(خداوندا!) ما را به راه راست هدایت فرما. (۶)

(خداوندا! ما را به) راه کسانی که آنها را مشمول نعمت خود ساختی، (هدایت کن) نه غضب شدگان و نه گمراهان! (۷)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان (۱)

سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان، (۲)

آن بخشاینده مهربان، (۳)

خداوند و فرمانروای روز پاداش. (۴)

تو را می پرستیم و بس و از تو یاری می خواهیم و بس. (۵)

ما را به راه راست راه بنمای، (۶)

راه کسانی که به آنان نعمت دادی نیکویی کردی نه راه خشم گرفتگان بر آنها و نه راه گمراهان. (۷)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان (۱)

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است. (۲)

آن بخشاینده مهربان، (۳)

آن فرمانروای روز جزا. (۴)

تنها تو رامی پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم. (۵)

ما را به راه راست هدایت کن: (۶)

راه کسانی که ایشان را نعمت داده ای ، نه خشم گرفتگان بر آنها و نه گمراهان. (۷)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان (۱)

سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است (۲)

خدای رحمان مهربان (۳)

دادار روز جزا (۴)

[خداوندا] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم (۵)

ما را بر راه راست استوار بدار (۶)

راه کسانی که آنان را نواخته ای، آنان نه که از نظر انداخته ای، و نه گمراهان (۷)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱)

سپاس خدایرا پروردگار جهانیان (۲)

بخشاینده مهربان (۳)

که فرمانروای روز رستاخیز است (۴)

خدایا تو را پرستش کنیم و از تو یاری خواهیم (۵)

ما را به راه راست هدایت فرما (۶)

راه آنانکه برایشان روزی فرستادی نه راه غضب شدگان و نه راه گمگشتگان (۷)

ترجمه انگلیسی قرائی

۱ In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful.

۲ All praise belongs to Allah, Lord of all the worlds,

۳ the All-beneficent, the All-merciful,

۴ Master of the Day of Retribution.

۵ You [alone] do we worship, and to You [alone] do we turn for help.

۶ Guide us on the straight path,

۷ the path of those whom You have blessed—such as have not incurred Your wrath, nor are astray.

ترجمه انگلیسی شاکر

(۱) In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful.

(۲) All praise is due to Allah, the Lord of the Worlds.

(۳) The Beneficent, the Merciful.

(۴) Master of the Day of Judgment.

(Thee do we serve and Thee do we beseech for help. (۵

(Keep us on the right path. (۶

The path of those upon whom Thou hast bestowed favors. Not (the path) of those (upon whom Thy wrath is brought down, nor of those who go astray. (۷

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful (۱)

,Praise be to God, Lord of the Universe (۲)

the Mercy-giving, the Merciful (۳)

!Ruler on the Day for Repayment (۴)

.You do we worship and You do we call on for help (۵)

,Guide us along the Straight Road (۶)

the road of those whom You have favored, with whom You are not angry, nor who (۷) !are lost

ترجمه انگلیسی آربری

(In the Name of God, the Merciful, the Compassionate (۱

(Praise belongs to God, the Lord of all Being, (۲

(the All-merciful, the All-compassionate, (۳

(the Master of the Day of Doom. (۴

(Thee only we serve; to Thee alone we pray for succour. (۵

(Guide us in the straight path, (۶

the path of those whom Thou hast blessed, not of those against whomThou art

(wrathful, nor of those who are astray. (٧

ترجمه انگلیسی پیکتال

(In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful (١

(Praise be to Allah, Lord of the Worlds, (٢

(The Beneficent, the Merciful. (٣

(Owner of the Day of Judgment, (۴

(Thee (alone) we worship; Thee alone we ask for help. (۵

(Show us the straight path, (۶

The path of those whom Thou hast favored; Not (the path) of those who earn Thine (anger nor of those who astray. (٧

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

(In the name of Allah Most Gracious Most Merciful. (١

(Praise be to Allah the Cherisher and Sustainer of the World. (٢

(Gracious Most Merciful. (٣

(Master of the Day of Judgment. (۴

(Thee do we worship and Thine aid we seek. (۵

(Show us the straight way. (۶

The way of those on whom Thou hast bestowed Thy Grace Those whose (portion) is (not wrath and who go not astray. (٧

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux .١

۲. Louange à Allah, Seigneur de l'univers.

۳. Le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux,

۴. Maître du Jour de la rétribution.

۵. C'est Toi [Seul] que nous adorons, et c'est Toi [Seul] dont nous implorons secours.

۶. Guide-nous dans le droit chemin,

۷. le chemin de ceux que Tu as comblés de faveurs, non pas de ceux qui ont encouru Ta colère, ni des égarés.

ترجمه اسپانیایی

۱. ¡En el nombre de Alá, el Compasivo, el Misericordioso!

۲. Alabado sea Alá, Señor del universo,

۳. el Compasivo, el Misericordioso,

۴. Dueño del día del Juicio,

۵. A Ti solo servimos y a Ti solo imploramos ayuda.

۶. Dirígenos por la vía recta,

۷. la vía de los que Tú has agraciado, no de los que han incurrido en la ira, ni de los extraviados.

ترجمه آلمانی

۱. Im Namen Allahs, des Gnنdigen, des Barmherzigen.

۲. Aller Preis gehrt Allah, dem Herrn der Welten,

۳. Dem Gnنdigen, dem Barmherzigen,

۴. Dem Meister des Gerichtstages.

.Dir allein dienen wir, und zu Dir allein flehen wir um Hilfe .۵

,Führe uns auf den geraden Weg .۶

fallen erregtکDen Weg derer, denen Du Gnade erwiesen hast, die nicht (Dein) Mi .۷
.haben und die nicht irregegangen sind

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso .۱

,La lode [appartiene] ad Allah, Signore dei mondi .۲

,il Compassionevole, il Misericordioso .۳

.Re del Giorno del Giudizio .۴

.Te noi adoriamo e a Te chiediamo aiuto .۵

,Guidaci sulla retta via .۶

la via di coloro che hai colmato di grazia, non di coloro che [sono incorsi] nella [Tua] .۷
.ira , né degli sviati

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного .۱

,Хвала – Аллаху, Господу миров .۲

,Милостивому, Милосердному .۳

!Царю в день суда .۴

!Тебе мы поклоняемся и Тебя просим помочь .۵

,Веди нас по дороге прямой .۶

по дороге тех, которых Ты облагодетельствовал, не тех, оторые находятся .۷

под гневом, и не заблудших.

ترجمه ترکی استانبولی

۱- Rahman ve rahîm Allah adiyle.

۲- Hamd, SETâlemlerin rabbi Allah'a.

۳- Rahmandr, rahîmdir.

۴- din gününün sahibidir.

۵- Ancak sana ibadet ederiz ve ancak senden yardm dileriz.

۶- Bize doǵru yolu gster.

۷- nimetlendirdiíin ki ilerin yolunu; gazebe uǵram larn da deíl, sapklarn da.

ترجمه آذربایجانی

۱. Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə!

۲. Həmd (şükür və tə'rif) olsun Allaha (və ya: Həmd məxsusdur Allaha) – aləmlərin Rəbbinə,

۳. (Bu dünyada hamıya) mərhəmətli, (axirətdə isə ancaq mö'minlərə) rəhmli olana,

۴. Haqq-Hesab (qiyamət) gününün sahibinə!

۵. Biz yalnız Sənə ibadət edirik və yalnız Səndən kömək diləyirik!

۶. Bizi doğru (düz) yola yönəlt!

۷. Ne'mət verdiyin kəslərin yoluna! Qəzəbə düçar olmuşların və (haqdan) azmışların (yoluna) yox!

ترجمه اردو

۱. شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۲. سب طرح کی تعریف خدا □ی کو (سزاوار) □□ جو تمام مخلوقات کا پروردگار □□

۳. ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا

۴. انصاف ک□ دن کا حاکم

۵. (ا□ پروردگار) □م تیری □ی عبادت کرت□ □ی□ اور تج□ □ی س□ مدد مانگت□ □ی□

۶. □م کو سید□□ رست□ چلا ان لوگو□ ک□ رست□ جن پر تو اپنا فضل وکرم کرتا ر□ا

۷. ن□ ان ک□ جن پر غص□ □وتا ر□ا اور ن□ گمرا□و□ ک□

ترجمه پشتو

۱. شروع کوم د خدای په نامه چ□ بخ□ونک□ او مهربان

۲. □ول صفتونه د خدای لپاره دی چ□ د دوو جهانو خاوند دی.

۳. هغه خدای چ□ بخ□وونک□ دی (او رحمت ی□ هر عام او خاص ته شامل دی).

۴. (هغه خدای چ□) د قیامت د ور□□ خاوند دی.

۵. (ای خدایه) یواز□ ستا عبادت کوم، او یواز□ له تا مرسته غوا□م.

۶. مون□ ته نیغه لار راو□یه.

۷. د هغه کسانو لار چ□ تا پر□ نعمتونه نازل ک□ی دی،نه د هغو کسانو لاره چ□ تۀ پر□ غصه شو□ ی□ او نه د □مراهانو لار.

ترجمه کردی

۱. Bi navê Yezdanê Dilovan ê Dilovîn

۲. Çiqas pesindan û sipasî hene! Hemû ji bona Xuda yê cihanê ra ne.

۳. Dilovan ê Dilovîn ewa ye.

۴. (Ewa) serokê roja xelat û celatane.

۵. Em hey xurî ji te ra perestî dikin û hey em ji te arîkarî dixwazin.

.Tu me bîne ser rîyarast .۶

Ewanê te bi wan qencî kirine hene! Ewa rîya wan e. Rîya wan kesne te li wan xeşîm .۷ kiriye, nîne û rîya wan kesne, ku tû ji wan bi xeşmî hêrs bûyî jî nîneû (rîya wan kesne) (.rê wunda û rê wundanok bi xweber jî nîne. (Tu evan dilxwazîne me li te bike

ترجمه اندونزی

.Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang .۱

,Segala puji hanya bagi Allah, Tuhan semesta alam .۲

,Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang .۳

.Yang menguasai hari pembalasan .۴

Ya Allah), hanya kepada Engkaulah kami menyembah dan hanya kepada) .۵ .Engkaulah kami mohon pertolongan

,Tunjukkanlah kami ke jalan yang lurus .۶

yaitu) jalan orang-orang yang telah Engkau anugerahkan nikmat kepada mereka,) .۷ .bukan (jalan) mereka yang dimurkai dan bukan (pula jalan) mereka yang sesat

ترجمه مالیزیایی

(Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani. (۱

Segala puji tertentu bagi Allah, Tuhan yang memelihara dan mentadbirkan sekalian (alam. (۲

(Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani. (۳

(Yang Menguasai pemerintahan hari Pembalasan (hari Akhirat). (۴

Engkaulah sahaja (Ya Allah) Yang Kami sembah, dan kepada Engkaulah sahaja kami (memohon pertolongan. (۵

(Tunjukilah kami jalan yang lurus. (۶

Iaitu jalan orang-orang yang Engkau telah kurniakan nikmat kepada mereka, bukan (jalan) orang-orang yang Engkau telah murkai, dan bukan pula (jalan) orang-orang (yang sesat. (۷

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu .۱

.Kila sifa njema ni ya Mwenyeezi Mungu, Mola wa viumbe .۲

Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu .۳

.Mwenye kumiliki siku ya malipo.۴

.Wewe tu tunakuabudu, na kwako tu tunataka msaada.۵

.Tuongoze njia iliyo nyooka.۶

Njia ya wale uliowaneemesha, siyo ya (wale) waliokasirikiwa, wala ya (wale).۷ .waliopotea

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

[سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۵]

ترجمه آیات:

بنام خدایی که هم رحمتی عام دارد و هم رحمتی خاص به نیکان. (۱)

ستایش مر خدا را که مالك و مدبر همه عوالم است. (۲)

هم رحمتی عام دارد و هم رحمتی خاص به نیکان. (۳)

خدایی که مالکیت علی الاطلاقش در روز جزا. (۴)

برای همه مکشوف میشود تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می طلبیم (۵).

بیان [سبب ابتداء به" بسم اللَّه"]

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) بسیار می شود که مردم، عملی را که می کنند، و یا می خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می کنند، تا باین وسیله مبارك و پر اثر شود، و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد، و یا حد اقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان

می آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

[آغاز نمودن اعمال و گفتار با نام خدا ادب است و عمل را خدایی و نیک فرجام می کند]

عین این منظور را در نامگذاریها رعایت می کنند، مثلا می شود که مولودی که برایشان متولد می شود، و یا خانه، و یا مؤسسه ای که بنا می کنند، بنام محبوبی و یا عظیمی نام می گذارند، تا آن نام با بقاء آن مولود، و آن بنای جدید، باقی

بماند، و مسمای اولی به نوعی بقاء یابد، و تا مسمای دومی باقی است باقی بماند، مثل کسی که فرزندش را به نام پدرش نام می گذارد، تا همواره نامش بر سر زبانها بماند، و فراموش نشود.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آنچه که در کلامش هست مارک او را داشته باشد، و مرتبط با نام او باشد، و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب، مؤدب کند، و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت نموده، آن را با نام وی آغاز نموده، مارک وی را به آن بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد، و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد، و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد.

خواهید پرسید که دلیل قرآنی این معنا چیست؟ در پاسخ می گوئیم دلیل آن این است که خدای تعالی در چند جا از کلام خود بیان فرموده: که آنچه برای رضای او و به خاطر او و به احترام او انجام نشود باطل و بی اثر خواهد بود، و نیز فرموده: بزودی یک یک اعمالی که بندگانش انجام داده می پردازد، و آنچه به احترام او و به خاطر او انجام نداده اند نابود و هباء منثورا می کند، و آنچه به غیر این منظور انجام داده اند، حبط و بی اثر و باطل می کند، و نیز فرموده: هیچ چیزی

جز وجه کریم او بقـاء نـدارد، در نتیجه هر چه به احترام او و وجه کریمش و به خـاطر رضای او انجام شود، و به نام او درسـت شود باقی می مانـد، چون خود او باقی و فنا ناپـذیر است، و هر امری از امور از بقاء، آن مقـدار نصـیب دارد، که خدا از آن امر نصیب داشته باشد.

و نیز این معنا همانست که حـدیث مورد اتفاق شـیعه و سـنی آن را افاده می کنـد، و آن این است که رسول خـدا (ص) فرمود: (هر امری از امور که اهمیتی داشـته باشـد، اگر به نام خـدا آغاز نشود، ناقص و أبتر می مانـد، و به نتیجه نمی رسد) «۱» و کلمه (ابتر) بمعنای چیزیست که آخرش بریده باشد.

از همین جـا می توانیم بگوئیم حرف (بـاء) که در اول (بسم اللَّه) است، از میـان معناهـایی که برای آنست، معنای ابتـداء با این معنایی که ما ذکر کردیم مناسب تر است، در نتیجه معنای جمله این می شود: که (من به نام خدا آغاز می کنم).

۱- تفســـــــــــــــــــیر صـــــــــــــــــــافی ج ۱ ص ۵۲

صفحه ۲۶

[غرض از سراسر قرآن یک امر است و آن هدایت، این یک امر با نام خدا آغاز شده

مخصوصا این تناسب از این جهت روشن تر به نظر می رسـد که کلام خـدا با این جمله آغاز شده، و کلام، خود فعلی است از افعـال، و نـاگزیر دارای وحـدتی است، و وحـدت کلام به وحـدت معنا و مـدلول آن است، پس لا جرم کلام خـدا از اول تا به آخرش معنای واحـدی دارد، و آن معنای واحـد غرضـی است که به خاطر آن غرض، کلام خود را به بنـدگان خود القاء کرده است.

حال آن

معنای واحدی که غرض از کلام خدای تعالی است چیست؟ از آیه: (قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ، یَهْدِی بِهِ اللَّهُ، از سوی خدا به سوی شما نوری و کتابی آشکار آمد، که به سوی خدا راه می نماید) ...، «۱» و آیاتی دیگر، که خاصیت و نتیجه از کتاب و کلام خود را هدایت بندگان دانسته، فهمیده میشود: که آن غرض واحد هدایت خلق است، پس در حقیقت هدایت خلق با نام خدا آغاز شده، خدایی که مرجع همه بندگان است، خدایی که رحمان است، و به همین جهت سبیل رحمتش را برای عموم بندگانش چه مؤمن و چه کافر بیان می کند، آن سبیلی که خیر هستی و زندگی آنان در پیمودن آن سبیل است، و خدایی که رحیم است، و به همین جهت سبیل رحمت خاصه اش را برای خصوص مؤمنین بیان می کند، آن سبیلی که سعادت آخرت آنان را تامین نموده، و به دیدار پروردگارشان منتهی می شود، و در جای دیگر از این دو قسم رحمتش، یعنی رحمت عامه و خاصه اش خبر داده، فرمود: (وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ، فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ، رحمتم همه چیز را فرا گرفته، و بزودی همه آن را به کسانی که تقوی پیشه کنند اختصاص می دهم) «۲» این ابتداء به نام خدا نسبت به تمامی قرآن بود، که گفتیم غرض از سراسر قرآن یک امر است، و آن هدایت است، که در آغاز قرآن این یک عمل با نام خدا آغاز شده است.

[علت ابتداء هر سوره با بسم اللَّه

و اما اینکه این نام شریف بر سر هر سوره تکرار شده، نخست باید دانست که خدای سبحان

کلمه (سوره) را در کلام مجیدش چند جا آورده، از آن جمله فرموده: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ)، «۳» و فرموده: (فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ) «۴» و فرموده: (إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ)، «۵» و فرموده: (سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها). «۶» از این آیات می فهمیم که هر یک از این سوره ها طائفه ای از کلام خدا است، که برای خود و جداگانه، وحدتی دارند، نوعی از وحدت، که نه در میان ابعاض یک سوره هست، و نه میان سوره ای و سوره ای دیگر.

و نیز از اینجا می فهمیم که اغراض و مقاصدی که از هر سوره بدست می آید مختلف است، و هر سوره ای غرضی خاص و معنای مخصوصی را ایفاء می کند، غرضی را که تا سوره تمام نشود

۱- سوره مائده آیه ۱۶

۲- سوره اعراف آیه ۱۵۶

۳- سوره یونس آیه ۳۸

۴- سوره هود آیه ۱۳

۵- توبه آیه ۸۶

۶- سوره نور آیه ۱

آن غرض نیز تمام نمی شود، و بنا بر این جمله (بسم اللَّه) در هر یک از سوره ها راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است.

پس بسم اللَّه در سوره حمد راجع به غرضی است که در خصوص این سوره هست و آن معنایی که از خصوص این سوره بدست می آید، و از ریخت این سوره برمی آید حمد خدا است، اما نه تنها بزبان، بلکه باظهار عبودیت، و نشان دادن عبادت و کمک خواهی و در خواست هدایت است، پس کلامی است که خدا به نیابت از طرف بندگان خود گفته، تا ادب در مقام اظهار عبودیت را به بندگان خود بیاموزد.

و اظهار عبودیت از بنده خدا همان عملی است که می کند، و قبل

از انجامش بسم اللَّه می گوید، و امر ذی بال و مهم همین کاری است که اقدام بر آن کرده، پس ابتدا به نام خدای سبحان هم راجع به او است، و معنایش این است: خدایا من به نام تو عبودیت را برای تو آغاز می کنم، پس باید گفت: متعلق باء در بسم اللَّه سوره حمد "ابتداء" است، در حقیقت می خواهیم اخلاص در مقام عبودیت، و گفتگوی با خدا را به حد کمال برسانیم، و بگوئیم پروردگارا حمد تو را با نام تو آغاز می کنم، تا این عملم نشانه و مارک تو را داشته باشد، و خالص برای تو باشد، ممکن هم هست همانطور که قبلا گفتیم متعلق آن فعل (ابتداء) باشد، و معنایش این باشد که خدایا من خواندن سوره و یا قرآن را با نام تو آغاز می کنم، بعضی هم گفته اند: (باء) استعانت است، و لکن معنی ابتداء مناسب تر است، برای اینکه در خود سوره، مسئله استعانت صریحا آمده، و فرمود: (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، دیگر حاجت به آن نبود که در بسم اللَّه نیز آن را بیاورد.

[معنی و موارد استعمال لفظ "اسم"]

و اما اسم؟ این کلمه در لغت بمعنای لفظی است که بر مسمی دلالت کند، و این کلمه از ماده (سمه) اشتقاق یافته، و سمه به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می زنند، تا مشخص شود کدامیک از کدام شخص است، و ممکن هم هست اشتقاقش از (سمو) به معنای بلندی باشد، مبدأ اشتقاقش هر چه باشد کاری نداریم، فعلا آنچه لغت و عرف از لفظ (اسم) می فهمد، لفظ دلالت کننده است، و معلوم است که لازمه این معنا این است که

غیر مدلول و مسمی باشد.

البته این یک استعمال است، استعمال دیگر اینکه اسم بگوئیم و مرادمان از آن ذاتی باشد که وصفی از اوصافش مورد نظر ما است، که در این مورد کلمه (اسم) دیگر از مقوله الفاظ نیست، بلکه از اعیان خارجی است، چون چنین اسمی همان مسمای کلمه (اسم) به معنای قبلی است.

مثلا کلمه (عالم- دانا- که یکی از اسماء خدای تعالی است) اسمی است که دلالت می کند بر آن ذاتی که به این اسم مسمی شده، و آن ذات عبارت است از ذات بلحاظ صفت علمش، و همین کلمه در عین حال اسم است برای ذاتی که از خود آن ذات جز از مسیر صفاتش خبری نداریم، در

صفحه ۲۸

مورد اول اسم از مقوله الفاظ بود، که بر معنایی دلالت می کرد، ولی در مورد دوم، دیگر اسم لفظ نیست، بلکه ذاتی است از ذوات که دارای وصفی است از صفات.

و اما اینکه چرا با این کلمه چنین معامله ای شده، که یکی مانند سایر کلمات از مقوله الفاظ، و جایی دیگر از مقوله اعیان خارجی باشد؟ در پاسخ می گوئیم علتش این شده که نخست دیده اند لفظ (اسم) وضع شده برای الفاظی که دلالت بر مسمیاتی کند، ولی بعدها بر خوردند که اوصاف هر کسی در معرفی او و متمایز کردنش از دیگران کار اسم را می کند، به طوری که اگر اوصاف کسی طوری در نظر گرفته شود که ذات او را حکایت کند، آن اوصاف درست کار الفاظ را می کند، چون الفاظ بر ذوات خارجی دلالت می کند، و چون چنین دیدند، اینگونه اوصاف را هم اسم نامیدند.

نتیجه این نامگذاری این شد که فعلا

(اسم) همـانطور که در مورد لفـظ اسـتعمال می شود، و بان لحاظ اصـلا امری لفظی است، همچنین در مورد صـفات معرف هر کسی نیز استعمال می شود، و به این لحاظ از مقوله الفاظ نیست، بلکه از اعیان است.

آن گاه دیدند آن چیزی که دلالت می کند بر ذات، و از هر چیزی به ذات نزدیکتر است، اسم بمعنای دوم است، (که با تجزیه و تحلیـل عقلی اسم شـده)، و اگر اسم به معنـای اول بر ذات دلالت می کنـد، با وساطت اسم بمعنای دوم است، از این رو اسـم بمعنای دوم را اسم نامیدند، و اسم به معنای اول را اسم اسم.

البته همه اینها که گفته شـد مطالبی است که تحلیل عقلی آن را دست می دهـد، و نمی شود لغت را حمل بر آن کرد، پس هر جا کلمه (اسم) را دیدیم، ناگزیریم حمل بر همان معنای اول کنیم.

در صـدر اول اسـلام این نزاع همه مجامع را بخود مشـغول کرده بود، و متکلمین بر سـر آن مشاجره ها می کردند، که آیا اسـم عین مسـمی است؟ و یـا غیر آنست؟ و لکن اینگـونه مسائـل دیگر امروز مطرح نمی شود، چون آن قـدر روشن شـده که به حد ضرورت رسـیده است، و دیگر صـحیح نیست که آدمی خود را به آن مشـغول نموده، قال و قیل صدر اول را مورد بررسی قرار دهد، و حق را به یک طرف داده، سخن دیگری را ابطال کند، پس بهتر آن است که ما نیز متعرض آن نشویم.

[توضیح لفظ جلاله" اللَّه"]

و امـا لفـظ جلالـه (اللَّه)، اصـل آن (ال اله) بوده، که همزه دومی در اثر کثرت اسـتعمال حـذف شـده، و بصورت اللَّه در آمـده است، و

کلمه (اله) از ماده (إله) باشد، که به معنای پرستش است، وقتی می گویند (اله الرجل و یاله)، معنایش این است که فلانی عبادت و پرستش کرد، ممکن هم هست از ماده (و ل ه) باشد، که بمعنای تحیر و سرگردانی است، و کلمه نامبرده بر وزن (فعال) به کسره فاء، و بمعنای مفعول (مالوه) است، هم چنان که کتاب بمعنای مکتوب (نوشته شده) می باشد، و اگر خدای را اله گفته اند، چون مالوه و معبود است، و یا بخاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و

سرگردان است.

و ظاهرا کلمه (اللَّه) در اثر غلبه استعمال علم (اسم خاص) خدا شده، و گر نه قبل از نزول قرآن این کلمه بر سر زبانها دائر بود، و عرب جاهلیت نیز آن را می شناختند، هم چنان که آیه شریفه:

(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ؟ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ و اگر از ایشان بپرسی چه کسی ایشان را خلق کرده، هر آینه خواهند گفت: اللَّه)، «۱» و آیه: (فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ، وَ هذا لِشُرَكائِنا، پس در باره قربانیان خود گفتند:

این مال اللَّه، و این مال شرکائی که ما برای خدا داریم)، «۲» این شناسایی را تصدیق می کند.

از جمله ادله ای که دلالت می کند بر اینکه کلمه (اللَّه) علم و اسم خاص خدا است، این است که خدای تعالی به تمامی اسماء حسنایش و همه افعالی که از این اسماء انتزاع و گرفته شده، توصیف می شود، ولی با کلمه (اللَّه) توصیف نمی شود، مثلا می گوییم اللَّه رحمان است، رحیم است، ولی بعکس آن نمیگوئیم، یعنی هرگز گفته نمیشود: که رحمان این صفت را دارد که اللَّه است و نیز می گوییم (رحم

اللَّه و علم اللَّه و رزق اللَّه، خدا رحم کرد، و خدا دانست، و خدا روزی داد،) ولی هرگز نمیگوئیم (اللَّه الرحمن، رحمان اللَّه شد)، و خلاصه، اسم جلاله نه صفت هیچیک از اسماء حسنای خدا قرار می گیرد، و نه از آن چیزی به عنوان صفت برای آن اسماء گرفته میشود.

از آنجایی که وجود خدای سبحان که اله تمامی موجودات است، خودش خلق را به سوی صفاتش هدایت می کند، و می فهمانند که به چه اوصاف کمالی متصف است، لذا می توان گفت که کلمه (اللَّه) بطور التزام دلالت بر همه صفات کمالی او دارد، و صحیح است بگوئیم لفظ جلاله (اللَّه) اسم است برای ذات واجب الوجودی که دارنده تمامی صفات کمال است، و گر نه اگر از این تحلیل بگذریم، خود کلمه (اللَّه) پیش از اینکه نام خدای تعالی است، بر هیچ چیز دیگری دلالت ندارد، و غیر از عنایتی که در ماده (ا ل ه) است، هیچ عنایت دیگری در آن بکار نرفته است.

[معنی رحمن و رحیم و فرق آن دو]

و اما دو وصف رحمان و رحیم، دو صفتند که از ماده رحمت اشتقاق یافته اند، و رحمت صفتی است انفعالی، و تاثر خاصی است درونی، که قلب هنگام دیدن کسی که فاقد چیزی و یا محتاج به چیزی است که نقص کار خود را تکمیل کند، متاثر شده، و از حالت پراکندگی به حالت جزم و عزم در می آید، تا حاجت آن بیچاره را بر آورد، و نقص او را جبران کند، چیزی که هست این معنا با لوازم امکانیش در باره خدا صادق نیست، و به عبارت دیگر، رحمت در خدای تعالی هم

به معنای تاثر قلبی نیست، بلکه بایـد نواقص امکانی آن را حـذف کرد، و باقی مانده را که همان اعطاء، و افاضه، و رفع حاجت حاجتمند است، به خدا نسبت داد.

۱- زخرف آیه ۸۷

۲- انعام آیه ۱۳۶

صفحه ۳۰

کلمه (رحمان) صـیغه مبالغه است که بر کثرت و بسـیاری رحمت دلالت می کنـد، و کلمه (رحیم) بر وزن فعیل صـفت مشـبهه است، که ثبات و بقاء و دوام را میرسانـد، پس خـدای رحمان معنایش خـدای کثیر الرحمه، و معنای رحیم خـدای دائم الرحمه است، و بهمین جهت منـاسب بـا کلمه رحمت این است که دلاـلت کنـد بر رحمت کـثیری که شامـل حـال عموم موجودات و انسانهـا از مؤمنین و کـافر می شود، و به همین معنا در بسـیاری از موارد در قرآن اسـتعمال شـده، از آن جمله فرموده: (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْـتَوی مصدر رحمت عامه خدا عرش است که مهیمن بر همه موجودات است) «۱» و نیز فرموده: (قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلالَهِ فَلْیَمْـدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا، بگو آن کس که در ضـلالت است باید خدا او را در ضـلالتش مدد برساند) «۲» و از این قبیل موارد دیگر.

و نیز بهمین جهت منـاسب تر آنست که کلمه (رحیم) بر نعمت دائمی، و رحمت ثـابت و بـاقی او دلالت کنـد، رحمتی که تنها بمؤمنین افـاضه می کنـد، و در عـالمی افاضه می کنـد که فنا ناپـذیر است، و آن عالم آخرت است، هم چنان که خـدای تعالی فرمـود: (وَ کـانَ بِـالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمـاً، خداونـد همـواره، به خصوص مؤمنین رحیم بوده است)، «۳» و نیز فرمـوده: (إِنَّهُ بِهِـمْ رَؤُفٌ رَحِیمٌ، بدرستی که او به ایشان رئوف و رحیم است)، «۴» و آیاتی دیگر،

و به همین جهت بعضی گفته اند: رحمان عام است، و شامل مؤمن و کافر می شود، و رحیم خاص مؤمنین است.

[معنی حمد و فرق آن با مدح

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) کلمه حمد بطوری که گفته اند به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثنا شونده باختیار خود انجام داده، بخلاف کلمه (مدح) که هم این ثنا را شامل میشود، و هم ثنای بر عمل غیر اختیاری را، مثلا گفته می شود (من فلانی را در برابر کرامتی که دارد حمد و مدح کردم) ولی در مورد تلألؤ یک مروارید، و یا بوی خوش یک گل نمی گوئیم آن را حمد کردم بلکه تنها می توانیم بگوئیم (آن را مدح کردم).

حرف (الف و لام) که در اول این کلمه آمده استغراق و عمومیت را می رساند، و ممکن است (لام) جنس باشد، و هر کدام باشد مالش یکی است.

برای اینکه خدای سبحان می فرماید:

(ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ، این است خدای شما که خالق هر چیز است)، «۵» و اعلام میدارد که هر موجودی که مصداق کلمه (چیز) باشد، مخلوق خداست، و نیز فرموده: (الَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ آن خدایی که هر چه را خلق کرده زیبایش کرده)، «۶» و اثبات کرده که هر چیزی که مخلوق است به آن ________

۱- سوره طه آیه ۵

۲- سوره مریم آیه ۷۵

۳- سوره احزاب آیه ۴۳

۴- سوره توبه آیه ۱۱۷

۵- سوره غافر آیه ۶۲

۶- سوره سجده آیه ۷ ________

صفحه ۳۱

جهت که مخلوق او است و منسوب به او است حسن و زیبا است، پس حسن و زیبایی دائر مدار خلقت است، هم چنان که خلقت دائر مدار حسن میباشد، پس هیچ

خلقی نیست مگر آنکه به احسان خدا حسن و به اجمال او جمیل است، و بعکس هیچ حسن و زیبایی نیست مگر آنکه مخلوق او، و منسوب به او است.

و نیز فرموده: (هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ او است خدای واحد قهار)، «۱» نیز فرموده: (وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ، ذلیل و خاضع شد وجوه در برابر حی قیوم) «۲» و در این دو آیه خبر داده است از اینکه هیچ چیزی را به اجبار کسی و قهر قاهری نیافریده، و هیچ فعلی را به اجبار اجبار کننده ای انجام نمیدهد، بلکه هر چه خلق کرده با علم و اختیار خود کرده، در نتیجه هیچ موجودی نیست مگر آنکه فعل اختیاری او است، آن هم فعل جمیل و حسن، پس از جهت فعل تمامی حمدها از آن او است.

و اما از جهت اسم، یک جا فرموده: (اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى خدا است که معبودی جز او نیست، و او را است اسماء حسنی)، «۳» و جایی دیگر فرموده: (وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ، خدای را است اسمایی حسنی، پس او را به آن اسماء بخوانید، و آنان را که در اسماء او کفر می ورزند رها کنید، و بخودشان واگذارید)، «۴» و اعلام داشته که او هم در اسمائش جمیل است، و هم در افعالش، و هر جمیلی از او صادر می شود.

پس روشن شد که خدای تعالی هم در برابر اسماء جمیلش محمود و سزاوار ستایش است، و هم در برابر افعال جمیلش، و نیز روشن شد که هیچ حمدی از هیچ حامدی در برابر هیچ

امری محمود سر نمی زند مگر آنکه در حقیقت حمد خدا است، برای آنکه آن جمیلی که حمد و ستایش حامد متوجه آنست فعل خدا است، و او ایجادش کرده، پس جنس حمد و همه آن از آن خدا است.

[استشهاد بر اینکه جنس حمد و همه حمد از آن خدا است از سوی دیگر ظاهر سیاق و به قرینه التفاتی که در جمله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) ...، بکار رفته، و ناگهان خدای سبحان مخاطب بندگان قرار گرفته، چنین دلالت دارد که سوره مورد بحث کلام بنده خداست، به این معنا که خدای تعالی در این سوره به بنده خود یاد می دهد که چگونه حمدش گوید، و چگونه سزاوار است ادب عبودیت را در مقامی که می خواهد اظهار عبودیت کند، رعایت نماید، و این ظاهر را جمله (الْحَمْدُ لِلَّهِ) نیز تایید میکند.

برای اینکه حمد توصیف است، و خدای سبحان خود را از توصیف واصفان از بندگانش ______________________

۱- سوره زمر آیه ۴

۲- سوره طه آیه ۱۱۱

۳- سوره طه آیه ۸

۴- سوره اعراف آیه ۱۸۰

صفحه ۳۲

[بیان اینکه خدا از حمد حامدان منزه است و دلیل آن

منزه دانسته، و فرموده: (سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ، إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ، خدا منزه است از آنچه توصیفش می کنند، مگر بندگان مخلص او)، «۱» و در کلام مجیدش هیچ جا این اطلاق را مقید نکرده، و هیچ جا عبارتی نیاورده که حکایت کند حمد خدا را از غیر خدا، بجز عده ای از انبیاء مخلصش، که از آنان حکایت کرده که حمد خدا گفته اند، در خطابش به نوح (ع) فرموده: (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، پس بگو حمد آن خدایی

را که ما را از قوم ستمکار نجات داد)، «۲» و از ابراهیم حکایت کرده که گفت: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ، «۳» سپاس خدایی را که در سر پیری اسماعیل و اسحاق را بمن داد) و در چند جا از کلامش به رسول گرامیش محمد (ص) فرموده: که (وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو الحمد للّه)، «۴» و از داود و سلیمان (ع) حکایت کرده که: (وَ قالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتند: الحمد للّه) «۵» و از اهل بهشت یعنی پاک دلانی که از کینه درونی، و کلام بیهوده، و فسادانگیز پاکند، نقل کرده که آخرین کلامشان حمد خدا است، و فرموده: (وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ). «۶»

و اما غیر این موارد هر چند خدای تعالی حمد را از بسیاری مخلوقات خود حکایت کرده، و بلکه آن را به همه مخلوقاتش نسبت داده، و فرموده: (وَ الْمَلائِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ)، «۷» و نیز فرموده:

(وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ)، «۸» و نیز فرموده: (وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، هیچ چیز نیست مگر آنکه خدا را با حمدش تسبیح می گوید). «۹»

الا اینکه بطوری که ملاحظه می کنید همه جا خود را از حمد حامدان، مگر آن عده که گفتیم، منزه میدارد، هر جا سخن از حمد حامدان کرده، حمد ایشان را با تسبیح جفت کرده، و بلکه تسبیح را اصل در حکایت قرار داده، و حمد را با آن ذکر کرده، و همانطور که دیدید فرموده: تمامی موجودات با حمد خود او را تسبیح می گویند.

خواهی پرسید چرا خدا منزه از حمد حامدان است؟ و چرا نخست تسبیح را از ایشان حکایت

کرده؟ می گوییم برای اینکه غیر خدای تعالی هیچ موجودی به افعال جمیل او، و به جمال و کمال افعالش احاطه ندارد، هم چنان که به جمیل صفاتش و اسماءش که جمال افعالش ناشی از جمال آن صفات و اسماء است، احاطه ندارد، هم چنان که خودش فرموده: (وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً، احاطه علمی به او ندارند). «۱۰»

۱- سوره صافات آیه ۱۶۰

۲- مؤمنون آیه ۲۸

۳- سوره ابراهیم آیه ۳۹

۴- سوره نمل آیه ۹۳

۵- سوره نمل آیه ۱۵

۶- سوره یونس آیه ۱۰

۷- شوری آیه ۵

۸- سوره رعد آیه ۱۳

۹- سوره اسراء آیه ۴۴

۱۰- سوره طه آیه ۱۱۰

بنا بر این، مخلوق خدا به هر وضعی که او را بستاید، به همان مقدار به او و صفاتش احاطه یافته است و او را محدود به حدود آن صفات دانسته، و به آن تقدیر اندازه گیری کرده، و حال آنکه خدای تعالی محدود بهیچ حدی نیست، نه خودش، و نه صفات، و اسمائش، و نه جمال و کمال افعالش، پس اگر بخواهیم او را ستایش صحیح و بی اشکال کرده باشیم، باید قبلا او را منزه از تحدید و تقدیر خود کنیم، و اعلام بداریم که پروردگارا! تو منزه از آنی که به تحدید و تقدیر فهم ما محدود شوی، هم چنان که خودش در این باره فرموده: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ، خدا می داند و شما نمی دانید). «۱»

اما مخلصین از بندگان او که گفتیم: حمد آنان را در قرآن حکایت کرده، آنان حمد خود را حمد خدا، و وصف خود را وصف او قرار داده اند، برای اینکه خداوند ایشان را خالص برای خود کرده.

پس

روشن شد آنچه که ادب بندگی اقتضاء دارد، این است که بنده خدا پروردگار خود را به همان ثنائی ثنا گوید که خود خدا خود را به آن ستوده، و از آن تجاوز نکند، هم چنان که در حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی از رسول خدا (ص) رسیده که در ثنای خود می گفت: (لا احصی ثناء علیک، انت کما اثنیت علی نفسک) «۲» پروردگارا من ثناء تو را نمی توانم بشمارم، و بگویم، تو آن طوری که بر خود ثنا کرده ای.

پس اینکه در آغاز سوره مورد بحث فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ) تا باخر، ادب عبودیت را می آموزد، و تعلیم می دهد که بنده او لایق آن نبود که او را حمد گوید، و فعلا که می گوید، به تعلیم و اجازه خود او است، او دستور داده که بنده اش بگوید.

[معنی رب" مالک مدبر"]

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ، الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) ...، بیشتر اساتید قرائت خوانده اند (ملک یوم الدین)، اما کلمه (رب) معنای این کلمه مالکی است که امر مملوک خود را تدبیر کند، پس معنای مالک در کلمه (رب) خوابیده،

[معنی مالکیت و تقسیم آن به حقیقی و اعتباری

و ملک نزد ما اهل اجتماع و در ظرف اجتماع، یک نوع اختصاص مخصوص است. که بخاطر آن اختصاص، چیزی قائم به چیزی دیگر می شود، و لازمه آن صحت تصرفات است، و صحت تصرفات قائم به کسی می شود که مالک آن چیز است، وقتی می گوئیم: فلان متاع ملک من است، معنایش این است که آن متاع یک نوع قیامی بوجود من دارد، اگر من باشم می توانم در آن تصرف کنم، ولی اگر من نباشم دیگری نمی تواند در آن تصرف

کند.

۱- سوره نحل آیه ۷۴

۲- سـنن ابی داود ج ۲ ص ۵۲

صفحه ۳۴

البته این معنـای ملـک در ظرف اجتماع است، که (ماننـد سایر قوانین اجتماع) امری وضـعی و اعتباری است، نه حقیقی، الا این که این امر اعتبـاری از یـک امر حقیقی گرفته شـده، که آن را نیز ملـک می نـامیم، توضـیح این که ما در خود چیزهایی سـراغ داریم که به تمام معنای کلمه، و حقیقتا ملک ما هسـتند، و وجودشان قائم به وجود ما است، ماننـد اجزاء بـدن ما، و قوای بدنی مـا، بینایی ما، و چشم ما، شـنوایی ما، و گوش ما، چشایی ما، و دهان ما، لامسه ما، و پوست بـدن ما، بویایی ما، و بینی ما، و نیز دست و پـا و سـایر اعضای بـدن ما، که حقیقتا مال ما هسـتند، و می شود گفت مال ما هسـتند، چون وجودشان قائم به وجود ما است، اگر ما نباشـیم چشم و گوش ما جـدای از وجود ما هستی علیحـده ای ندارنـد، و معنای این ملک همین است که گفتیم: اولا هستیشان قائم به هستی ما است، و ثانیا جدا و مستقل از ما وجود ندارند، ثالثا این که ما می توانیم طبق دلخواه خود از آنها استفاده کنیم، و این معنای ملک حقیقی است.

آن گـاه آنچه را هم که بـا دسترنـج خود، و یا راه مشـروعی دیگر بـدست می آوریم، ملک خود می دانیم، چون این ملک هم مانند آن ملک چیزی است که ما به دلخواه خود در آن تصـرف می کنیم، و لکن ملک حقیقی نیست، به خاطر این که ماشـین سواری من و خانه و فرش من وجودش قائم بوجود من نیست، که وقتی

من از دنیا می روم آنها هم با من از دنیا بروند، پس ملکیت آنها حقیقی نیست، بلکه قانونی، و چیزی شبیه بملک حقیقی است.

[مالکیت خدا حقیقی است و ملک حقیقی جدا از تدبیر متصور نیست

از میان این دو قسم ملک آنچه صحیح است که به خدا نسبت داده شود، همان ملک حقیقی است، نه اعتباری، چون ملک اعتباری با بطلان اعتبار، باطل می شود، یک مال ما دام مال من است که نفروشم، و به ارث ندهم، و بعد از فروختن اعتبار ملکیت من باطل می شود، و معلوم است که مالکیت خدای تعالی نسبت به عالم باطل شدنی نیست.

و نیز پر واضح است که ملک حقیقی جدای از تدبیر تصور ندارد، چون ممکن نیست فرضا کره زمین با همه موجودات زنده و غیر زنده روی آن در هستی خود محتاج بخدا باشد، ولی در آثار هستی مستقل از او و بی نیاز از او باشد، وقتی خدا مالک همه هستی ها است، هستی کره زمین از او است، و هستی حیات روی آن، و تمامی آثار حیات از او است، در نتیجه پس تدبیر امر زمین و موجودات در آن، و همه عالم از او خواهد بود، پس او رب تمامی ما سوای خویش است، چون کلمه رب بمعنای مالک مدبر است.

[معنی "عالمین"]

(و اما کلمه عالمین) این کلمه جمع عالم بفتحه لام است، و معنایش "آنچه ممکن است که با آن علم یافت" است، که وزن آن وزن قالب، و خاتم، و طابع، است، یعنی آنچه با آن قالب می زنند، و مهر و موم می زنند، و امضاء می کنند، و معلوم است که معنای این کلمه شامل

صفحه ۳۵

می شود، هم تـک تـک موجودات را می توان عـالم خوانـد، و هم نوع نوع آنهـا را،ماننـد عـالم جمـاد، و عـالم نبـات، و عالم حیوان، و عالم انسان، و هم صنف صنف هر نوعی را، مانند عالم عرب، و عالم عجم.

و این معنای دوم که کلمه عالم بمعنای صـنف صـنف انسانها باشد، با مقام آیات که مقام شـمردن اسـماء حسنای خدا است، تا می رسد به (مالِكِ یَوْمِ الدِّینِ) مناسب تر است، چون مراد از یوم الذین روز قیامت است، چون دین بمعنای جزاء است، و جزاء در روز قیـامت مخصوص به انسـان و جن است، پس معلوم می شود مراد از عـالمین هم عوالم انس و جن، و جماعتهـای آنـان است.

و همین که کلمه نـامبرده در هر جـای قرآن آمـده، به این معنـا آمـده، خود، مؤیـد احتمـال ما است، که در اینجا هم عالمین به معنـای عالم اصـناف انسانها است، ماننـد آیه: (وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ، تو را بر همه زنان عالمیان اصـطفاء کرد)، «۱» و آیه (لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً، تا برای عالمیان بیم رسان باشد)، «۲» و آیه: (أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ؟ آیا به سر وقت گناه زشتی می روید، که قبل از شما احدی از عالمیان چنان کار نکرده است). «۳»

[فرق بین مالک و ملک و اینکه قرائت" ملک یوم الدین" بنظر بهتر می رسد]

و اما (مالِكِ یَوْمِ الدِّینِ)، در سابق معنای مالک را گفتیم، و این کلمه اسم فاعل از ملک بکسـره میم- است، و اما ملک بفتحه میم و کسره لام، صفت مشبهه از ملک به ضم میم است، بمعنای سلطنت و نیروی اداره نظام قومی، و

مـالکیت و تـدبیر امـور قـوم است، نه مـالکیت خود قوم، و بعبـارتی دیگر ملـک، مالـک مردم نیست، بلکه مالـک امر و نهی و حکومت در آنان است.

البته هر یک از مفسـرین و قاریان که یک طرف را گرفته انـد، برای آن وجوهی از تایید نیز درست کرده اند، و هر چند هر دو معنای از سـلطنت، یعنی سـلطنت بر ملک به ضمه، و ملک به کسره، در حق خدای تعالی ثابت است، الا آنکه ملک بضمه میم را می شود منسوب بزمـان کرد، و گفت: ملـک عصـر فلاـن، و پادشاه قرن چنـدم، ولی ملک بکسـره میم به زمان منسوب نمی شود، و هیـچ وقت نمی گوینـد: مالک قرن چنـدم، مگر بعنایتی دور از ذهن، در آیه مورد بحث هم ملک را به روز جزا نسـبت داده، و فرموده: (ملـک یوم الـدین)، پادشاه روز جزاء، و در جای دیگر باز فرموده: (لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ، امروز ملک از کیست؟ از خدای واحد قهار) «۴» و به همین دلیل قرائت (ملک یوم الدین) به نظر بهتر می رسد.

۱- سوره آل عمران آیه ۴۲

۲- سوره فرقان آیه ۱

۳- سوره اعراف آیه ۸۰

۴- سوره غافر آیه ۱۶

صفحه ۳۶

بحث روایتی [شاهد احادیثی در باره معنی بسم اللَّه و جزء قرآن بودن آن و معنی رحمن و رحیم و حمد خدا ...)]

در کتاب عیون اخبار الرضا، و در کتاب معانی، از حضرت رضا (ع)، روایت آورده اند:

که در معنـای جمله (بسم اللَّه) فرمود: معنـایش این است که من خود را به داغ و علاـمتی از علامتهای خـدا داغ می زنم، و آن داغ عبادت است، (تا همه بدانند من بنده چه کسی هستم)، شخصی پرسید: سمه

(داغ) چیست؟ فرمود: علامت. «۱»

مؤلف: و این معنا در مثل فرزندی است که از معنای قبلی ما متولد شده، چون ما در آنجا گفتیم: باء در (بسم اللّه) باء ابتداء است، چون بنده خدا عبادت خود را به داغی از داغهای خدا علامت می زند، باید خود را هم که عبادتش منسوب به آن است به همان داغ، داغ بزند.

و در تهذیب از امام صادق (ع)، و در عیون و تفسیر عیاشی از حضرت رضا (ع) روایت آورده اند، که فرمود: این کلمه به اسم اعظم خدا نزدیک تر است از مردمک چشم به سفیدی آن. «۲»

مؤلف: و بزودی معنای روایت در (پیرامون اسم اعظم) خواهد آمد انشاء اللّه تعالی.

و در کتاب عیون از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: کلمه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) جزء سوره فاتحه الکتاب است، و رسول خدا (ص) همواره آن را میخواند، و آیه اول سوره بحسابش می آورد، و فاتحه الکتاب را سبع المثانی می نامید. «۳»

مؤلف: و از طرق اهل سنت و جماعت نظیر این معنا روایت شده است، مثلا- دارقطنی از ابی هریره حدیث کرده که گفت: رسول اللّه (ص) فرمود: چون سوره حمد را میخوانید، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ را هم یکی از آیاتش بدانید، و آن را بخوانید، چون سوره حمد، ام القرآن، و سبع المثانی است، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، یکی از آیات این سوره است. «۴»

و در خصال از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت ایشان فرمودند: این مردم را چه میشود؟ خدا آنان را بکشد، به بزرگترین آیه از آیات خدا پرداخته و پنداشتند که گفتن آن آیه بدعت است. «۵»

۱- عیون اخبار الرضا

ج ۱ ب ۲۶ ح ۱۹ و معانی الاخبار ص ۳

۲- تهذیب ج ۲ ص ۲۸۹ ح ۱۵ و عیون اخبار الرضا ج ۲ ب ۳۰ ح ۱۱ و تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۱ ح ۱۳

۳- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۳۵ ب ۲۸ ح ۵۹

۴- سنن دارقطنی ج ۱ ص ۳۰۹ ح ۱۷

۵- خصـــــال و بحـــــار ج ۹۲ ص ۲۳۶ ح ۲۸ و مجمـــــع البیـــــان ج ۱ ص ۱۹

و از امام باقر (ع) روایت است که فرمود: محترم ترین آیه را از کتاب خدا دزدیدند، و آن آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ است، که بر بنده خدا لازم است در آغاز هر کار آن را بگوید، چه کار بزرگ، و چه کوچک، تا مبارک شود. «۱»

مؤلف: روایات از ائمه اهل بیت (ع) در این معنا بسیار زیاد است، که همگی دلالت دارند بر اینکه بسم اللَّه جزء هر سوره از سوره های قرآن است، مگر سوره برائت، که بسم اللَّه ندارد، و در روایات اهل سنت و جماعت نیز روایاتی آمده که بر این معنا دلالت دارند.

از آن جمله در صحیح مسلم از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: در همین لحظه پیش سوره ای بر من نازل شد، آن گاه شروع کردند بخواندن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، «۲» و از ابی داود از ابن عباس روایت کرده که گفت: (وی حدیث را صحیح دانسته)، رسول خدا (ص) غالبا اول و آخر سوره را نمی فهمید کجا است، تا آنکه آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ نازل میشد، (و بین دو سوره قرار میگرفت). «۳»

مؤلف: این معنا بطرق شیعه از امام باقر

(ع) روایت شده. «۴»

و در کافی و کتاب توحید، و کتاب معانی، و تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع) روایت شده که در حدیثی فرمود: اللّه، اله هر موجود، و رحمان رحم کننده بتمامی مخلوقات خود، و رحیم رحم کننده به خصوص مؤمنین است. «۵»

و از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: رحمان اسم خاص است به صفت عام، و رحیم اسم عام است به صفت خاص. «۶»

مؤلف: از بیانی که ما در سابق داشتیم روشن شد که چرا رحمان عام است، و مؤمن و کافر را شامل میشود، ولی رحیم خاص است، و تنها شامل حال مؤمن می گردد، و اما اینکه در حدیث بالا فرمود رحمان اسم خاص است به صفت عام، و رحیم، اسم عام است به صفت خاص، گویا مرادش این باشد که رحمان هر چند مؤمن و کافر را شامل میشود، ولی رحمتش خاص دنیا است، و رحیم هر چند عام است، و رحمتش هم دنیا را می گیرد، و هم آخرت را، ولی مخصوص مؤمنین است، و

۱- خصال و بحار ج ۹۲ ص ۲۳۸ ح ۳۹

۲- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۱۲

۳- سنن ابی داود ج ۱ ص ۲۰۹ ج ۷۸۸

۴- بطرق خاصه از امام باقر (ع) نقل شده که رسول اللّه اول و آخر سوره را بسم اللّه می دانست ۵- اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۴ ح ۱ باب معانی الاسماء و اشقاقها و التوحید ص ۲۳۰ ح ۲ و معانی الاخبار ص ۳ ح ۱ و تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۲ ح ۱۹- ۲۰

۶- مجمع البیان ج ۱ ص ۲۱

صفحه ۳۸

بعبارتی دیگر رحمان مختص است به

افاضه تکوینیه، که هم مؤمن را شامل میشود، و هم کافر را، و رحیم هم افاضه تکوینی را شامل است و هم تشریعی را، که بابش باب هدایت و سعادت است، و مختص است به مؤمنین، برای اینکه ثبات و بقاء مختص به نعمت هایی است که به مؤمنین افاضه میشود، هم چنان که فرمود: (وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). «۱»

و در کشف الغمه از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: پدرم استری را گم کرد، و فرمود: اگر خدا آن را بمن بر گرداند، من او را به ستایش هایی حمد می گویم، که از آن راضی شود، اتفاقا چیزی نگذشت که آن را با زین و لجام آوردند، سوار شد همین که، لباسهایش را جابجا و جمع و جور کرد، که حرکت کند، سر باسمان بلند کرد و گفت: (الحمد للّه)، و دیگر هیچ نگفت، آن گاه فرمود: در ستایش خدا از هیچ چیز فروگذار نکردم، چون تمامی ستایش ها را مخصوص او کردم، هیچ حمدی نیست مگر آنکه خدا هم داخل در آنست. «۲»

مؤلف: در عیون، از علی (ع) روایت شده: که شخصی از آن جناب از تفسیر کلمه (الْحَمْدُ لِلَّهِ) پرسید، حضرت فرمود: خدای تعالی بعضی از نعمت های خود را آنهم سر بسته و در بسته و بطور اجمال برای بندگان خود معرفی کرده، چون نمیتوانستند نسبت بهمگی آنها معرفت یابند، و بطور تفصیل بدان وقوف یابند چون عدد آنها بیش از حد آمار و شناختن است، لذا به ایشان دستور داد تنها بگویند (الحمد للّه علی ما انعم به علینا). «۳»

مؤلف: این حدیث اشاره دارد بآنچه گذشت، که گفتیم حمد از ناحیه بنده در حقیقت

یادآوری خداست، اما به نیابت، تا رعایت ادب را کرده باشد.

بحث فلسفی [بیان عقلی اینکه هر ثناء و حمدی به حمد خدا منتهی می شود]

برهانهای عقلی قائم است بر اینکه استقلال معلول در ذاتش و در تمامی شئونش همه بخاطر و بوسیله علت است، و هر کمالی که دارد سایه ایست از هستی علتش، پس اگر برای حسن و جمال، حقیقتی در وجود باشد، کمال آن، و استقلالش از آن خدای واجب الوجود متعالی است، برای اینکه او است علتی که تمامی علل به او منتهی می شوند.

و ثنا و حمد عبارت از این است که موجود با وجود خودش کمال موجود دیگری را نشان دهد، البته موجود دیگری که همان علت او است، و چون تمامی کمالها از تمامی موجودات به خدای ________________

۱- سوره اعراف ۱۱۸

۲- کشف الغمه ج ۱ ص ۱۱۸

۳- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۲۰ ح ۳۰

تعالی منتهی می شود، پس حقیقت هر ثناء و حمدی هم به او راجع می شود، و به او منتهی می گردد، پس باید گفت (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ).

[بیان

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) «۱» الخ کلمه عبد بمعنای انسان و یا هر دارای شعور دیگریست که ملك غیر باشد، البته اینکه گفتیم (یا هر دارای شعور) بخاطر اطلاق عبد به غیر انسان با تجرید بمعنای کلمه است، که اگر معنای کلمه را تجرید کنیم، و خصوصیات انسانی را از آن حذف کنیم، باقی میماند (هر مملوکی که ملك غیر باشد)، که باین اعتبار تمامی موجودات با شعور عبد می شوند، و بهمین اعتبار خدای تعالی فرموده: (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً، هیچ

کس در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه با عبودیت رحمان خواهند آمد). «۲»

کلمه عبادت از کلمه (عبد) گرفته شده و علی القاعده باید همان معنا را افاده کند، و لکن چه اشتقاقهای گوناگونی از آن شده، و یا معانی گوناگونی بر حسب اختلاف موارد پیدا کرده، و اینکه جوهری در کتاب صحاح خود گفته: که اصل عبودیت بمعنای خضوع است، «۳» معنای لغوی کلمه را بیان نکرده، بلکه لازمه معنی را معنای کلمه گرفته، و گر نه خضوع همیشه با لام، متعدی می شود، و می گویند: (فلان خضع لفلان، فلانی برای فلان کس کرنش و خضوع کرد)، ولی کلمه عبادت بخودی خود متعدی می شود، و می گوئیم: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ، ترا می پرستیم) از اینجا معلوم می شود که معنای کلمه عبادت خضوع نیست.

و کوتاه سخن، اینکه: عبادت و پرستش از آنجایی که عبارت است از نشان دادن مملوکیت خویش برای پروردگار، با استکبار نمی سازد، ولی با شرک می سازد، چون ممکن است دو نفر در مالکیت من و یا اطاعت من شریک باشند، لذا خدای تعالی از استکبار از عبادت نهی نکرده، ولی از شرک ورزیدن باو نهی کرده، چون اولی ممکن نبوده، ولی دومی ممکن بوده است، لذا در باره استکبار باین عبارت فرموده: (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ، آنهایی که از عبادت من سر می پیچند، و تکبر می کنند، بزودی با خواری و ذلت داخل جهنم خواهند شد)، «۴» و در باره شرک فرموده: (وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً، واحدی را شریک در عبادت پروردگارش نگیرد) «۵» پس معلوم می شود شرک را امری ممکن دانسته، از آن نهی فرموده، چون اگر چیزی ممکن و

مقدور نباشد، نهی از آن هم لغو و بیهوده است، بخلاف استکبار از عبودیت که با عبودیت جمع نمیشود.

۱- سوره فاتحه آیه ۵

۲- سوره مریم آیه ۹۳

۳- الصحاح للجوهری ج ۲ ص ۵۰۳

۴- سوره غافر آیه ۶۰

۵- سوره کهف آیه ۱۱۰

[فرق بین عبودیت عبد در برابر مولی و عبودیت بندگان نسبت به خدا]

و عبودیت میان بندگان و موالی آنان تنها در برابر آن چیزی صحیح است که موالی از عبید خود مالکند، هر مولایی از عبد خود بان مقدار اطاعت و انقیاد و بندگی استحقاق دارد، که از شئون بنده اش مالک است، و اما آن شئونی را که از او مالک نیست، و اصلا قابلیت ملک ندارد، نمی تواند در برابر آنها از بنده خود مطالبه بندگی کند، مثلا اگر بنده اش پسر زید است، نمی تواند از او بخواهد که پسر عمرو شود، و یا اگر بلندقامت است، از او بخواهد که کوتاه شود، اینگونه امور، متعلق عبادت و عبودیت قرار نمی گیرد.

این وضع عبودیت عبید در برابر موالی عرفی است، و اما عبودیت بندگان نسبت به پروردگار متعال، وضع دیگری دارد، چون مالکیت خدا نسبت به بندگان وضع علیحده ای دارد، برای اینکه مولای عرفی یک چیز از بنده خود را مالک بود، و صد چیز دیگرش را مالک نبود، ولی خدای تعالی مالکیتش نسبت به بندگان علی الاطلاق است، و مشوب با مالکیت غیر نیست، و بنده او در مملوکیت او تبعیض بر نمیدارد، که مثلا نصف او ملک خدا، و نصف دیگرش ملک غیر خدا باشد، و یا پاره ای تصرفات در بنده برای خدا جائز باشد، و پاره ای تصرفات دیگر جائز نباشد.

هم چنان که

در عبیـد و موالی عرفی چنین است، پـاره ای از شـئون عبـد (که همـان کارهـای اختیـاری او است)، مملوک ما می شود، و می توانیم باو فرمان دهیم، که مثلا باغچه ما را بیل بزند، ولی پاره ای شـئون دیگرش (که همان افعال غیر اختیاری او از قبیل بلندی و کوتـاهی او است) مملوک مـا قرار نمی گیرد، و نیز پـاره ای تصـرفات مـا در او جائز است، که گفتیم فلان کار مشـروع ما را انجام دهد، و پاره ای دیگر (مانند کشتن بدون جرم آنان) برای ما جائز نیست.

پس خـدای تعالی مالک علی الاطلاق و بـدون قیـد و شـرطها است، و ما و همه مخلوقات مملوک علی الاطلاق، و بدون قید و شرط اوئیـم، پس در اینجـا دو نـوع انحصـار هست، یکی اینکه رب تنهـا و منحصـر در مـالکیت است، و دوم اینکه عبـد تنهـا و منحصرا عبد است، و جز عبودیت چیزی ندارد،

[وجه تقدم مفعول در" إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ "]

و ایـن آن معنـایی است که جمله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ ...) بر آن دلالـت دارد، چـون از یـک سـو مفعـول را مقـدم داشـته، و نفرمـوده (نعبـدک، می پرستیمت) بلکه فرموده: تو را می پرستیم یعنی غیر تو را نمی پرستیم و از سوی دیگر قیـد و شـرطی برای عبادت نیـاورده، و آن را مطلـق ذکر کرده، در نـتیجه معنـایش این می شـود که مـا به غیر از بنـدگی تـو شـانی نـداریم، پس تـو غیر از پرستیده شدن شانی نداری، و من غیر از پرستیدنت کاری ندارم.

نکتـه دیگر اینکـه ملـک از آنجـا کـه (بـه بیـان گذشـته) قـوام هسـتیش بـه مالـک اسـت، دیگر تصـور

 ندارد که خودش حاجت و حائل از مالکش باشد، و یا

مالکش از او محجوب باشد، مثلا- وقتی جنابعالی به خانه زیدی نگاه می کنی، این نگاه تو دو جور ممکن است باشد، یکی اینکه این خانه خانه ایست از خانه ها، در این نظر ممکن است زید را نبینی، و اصلا بیاد او نباشی، و اما اگر نظرت بدان خانه از این جهت باشد که خانه زید است، در اینصورت ممکن نیست که از زید غافل شوی، بلکه با دیدن خانه، زید را هم دیده ای، چون مالك آن است. و از آنجایی که برایت روشن شد که ما سوای خدا بجز مملوکیت، دیگر هیچ چیز ندارند، و مملوکیت، حقیقت آنها را تشکیل میدهد، دیگر معنا ندارد که موجودی از موجودات، و یا یک ناحیه از نواحی وجود او، از خدا پوشیده بماند، و محجوب باشد، هم چنان که دیگر ممکن نیست به موجودی نظر بیفکنیم، و از مالك آن غفلت داشته باشیم، از اینجا نتیجه می گیریم که خدای تعالی حضور مطلق دارد، هم چنان که خودش فرموده: (أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ؟ أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ، أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ، آیا همین برای پروردگار تو بس نیست که بر هر چیزی ناظر و شاهد است؟ بدانکه ایشان از دیدار پروردگارشان در شکند، بدانکه خدا بهر چیزی احاطه دارد)، «۱» و وقتی مطلب بدین قرار بود، پس حق عبادت خدا این است که از هر دو جانب حضور باشد.

اما از جانب پروردگار عز و جل، به اینکه بنده او وقتی او را عبادت می کند، او را بعنوان معبودی حاضر و روبرو عبادت کند، و همین باعث شده که در سوره

مورد بحث در جمله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) ناگهان از سیاق غیبت به سیاق حضور و خطاب التفات شود، با اینکه تا کنون می گفت حمد خدایی را که چنین و چنانست، ناگهان بگوید: (تو را می پرستیم)، چون گفتیم حق پرستش او این است که او را حاضر و روبرو بدانیم.

و اما از ناحیه بنده، حق عبادت این است که خود را حاضر و روبروی خدا بداند، و آنی از اینکه دارد عبادت می کند. غایب و غافل نشود، و عبادتش تنها صورت عبادت و جسدی بی روح نباشد، و نیز عبادت خود را قسمت نکند، که در یک قسمت آن مشغول پروردگارش شود، و در قسمت دیگر آن، مشغول و بیاد غیر او باشد.

حال یا اینکه این شرک را، هم در ظاهر داشته باشد، و هم در باطن، مانند عبادت عوام بت پرستان، که یک مقدار از عبادت را برای خدا می کردند، و یک مقدار را برای نماینده خدا، یعنی بت، و اینکه گفتیم عوام بت پرستان، برای این بود که خواص از بت پرستان اصلا عبادت خدا را

۱- سوره فصلت آیه ۵۴

نمی کردند، و یا آنکه این شرک را تنها در باطن داشته باشد، مانند کسی که مشغول عبادت خداست، اما منظورش از عبادت غیر خدا است و یا طمع در بهشت، و ترس از آتش است، چه تمام اینها شرک در عبادت است که از آن نهی فرموده اند، از آن جمله فرموده اند: (فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ، خدای را با دینداری خالص عبادت کن)، «۱» و نیز فرموده: (أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ

بَيْنَهُمْ فِي ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، آگاه باش كه از آن خـدا است دين خالص و كسانى كه از غير خدا اوليائى گرفتند گفتند ما اينها را نمى پرستيم مگر براى اينكه قـدمى بسوى خـدا نزديكمان كننـد، بدرستى كه خدا در ميان آنان و اختلافى كه با هم داشـتند حكومت مى كند). «۲»

[شرائط كمال عبادت و اوصاف عبادت حقيقى

بنا بر اين عبادت وقتى حقيقتا عبادت است كه عبـد عابـد در عبادتش خلوص داشـته باشد، و خلوص، همان حضورى است كه قبلا بيان كرديم، و روشن شـد كه عبادت وقتى تمام و كامل ميشود كه به غير خـدا بكسـى ديگر مشـغول نباشـد، و در عملش شريكى براى سـبحان نتراشـد، و دلش در حـال عبـادت بسـته و متعلق بجايى نباشـد، نه به اميـدى، و نه ترسـى، حتى نه اميـد به بهشتى، و نه ترس از دوزخى، كه در اين صورت عبـادتش خـالص، و براى خـدا است، بخلاـف اينكه عبـادتش بمنظور كسـب بهشت و دفع عذاب باشد، كه در اينصورت خودش را پرستيده، نه خدا را.

و همچنين عبـادت وقتى تمـام و كامـل ميشود كه بخودش هم مشـغول نباشـد كه اشـتغال به نفس، منافى با مقام عبوديت است، عبوديت كجا و منم زدن و استكبار كجا؟

و گويـا علت آمـدن پرسـتش و اسـتعانت بصـيغه متكلم مع الغير (ما تو را مى پرستيم و از تو يارى ميجوئيم) همين دورى از منم زدن و اسـتكبار بوده باشـد، و ميخواهد بهمين نكته اشاره كند كه گفتيم مقام عبوديت با خود ديدن منافات دارد، لذا بنده خدا عبادت خود، و همه بندگان ديگر را در نظر گرفته ميگويد: ما تو را مى پرستيم، چون بهمين مقدار

هم در ذم نفس و دور افکندن تعینات و تشخصات اثر دارد، چون در وقتی که من خود را تنها ببینم، به انانیت و خودبینی و استکبار نزدیک ترم، بخلاف اینکه خودم را مخلوط با سایر بندگان، و آمیخته با سواد مردم بدانم، که اثر تعینی و تشخص را از بین برده ام.

از آنچه گذشت این مسئله روشن شد، که اظهار عبودیت در جمله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) الخ، از نظر معنا و از حیث اخلاص، جمله ایست که هیچ نقصی ندارد، تنها چیزی که بنظر می رسد نقص است، این است که بنده عبادت را بخودش نسبت میدهد و بملازمه برای خود دعوی استقلال در وجود و

۱- سوره زمر آیه ۲

۲- سوره زمر آیه ۳

در قدرت و اراده می کند، با اینکه مملوک هیچگونه استقلالی در هیچ جهتی از جهاتش ندارد، چون مملوک است.

و گویا برای تدارک و جبران همین نقص که در بدو نظر بنظر می رسد، اضافه کرد: که (وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، یعنی همین عبادتمان نیز باستقلال خود ما نیست، بلکه از تو نیرو می گیریم، و استعانت میجوئیم.

پس بر رویهم دو جمله: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) یک معنا را می رسانند، و آن عبادت خالصانه است که هیچگونه شایبه ای در آن نیست.

و ممکن است بهمین جهت که گفته شد، استعانت و عبادت هر دو را بیک سیاق آورد، و نفرمود: (ایاک نعبد اعنا و اهدنا الخ، تو را عبادت می کنیم ما را یاری فرما و هدایت فرما) بلکه فرمود: (تو را عبادت می کنیم و از تو یاری می طلبیم).

خواهی گفت: پس چرا در جمله بعدی یعنی (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ) این وحدت سیاق را رعایت نکرد؟ و نفرمود: (ایاک نعبد

و ایاک نستعین و ایاک نستهدی الی صراط مستقیم)؟، در جواب می گوییم: این تغییر سیاق در خصوص جمله سوم علتی دارد، که بزودی انشاء اللَّه بیان می کنیم.

پس با بیانی که در ذیل آیه: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) الخ آوردیم، وجه و علت التفاتی که در این سوره از غیبت به حضور شده روشن گردید، و نیز وجه انحصار عبادت در خدا، که از مقدم آوردن مفعول (ایاک) از فعل (نعبد و نستعین) استفاده میشود، و همچنین وجه اینکه چرا در کلمه (نعبد) عبادت را مطلق آورد، و نیز وجه اینکه چرا بصیغه متکلم مع الغیر فرمود: (نعبد) و نفرمود (اعبد، من عبادت می کنم)، و باز وجه اینکه چرا بعد از جمله (نعبد) بلا فاصله فرمود: (نستعین) و وجه اینکه چرا دو جمله نامبرده را در سیاق واحد شرکت داد، ولی جمله سوم یعنی (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ) را بان سیاق نیاورد، روشن گردید.

البته مفسرین نکات دیگری در اطراف این سوره ذکر کرده اند، که هر کس بخواهد میتواند بکتب آنان مراجعه کند، و خدای سبحان طلبکاری است که احدی نمیتواند دین او را بپردازد.

[سوره الفاتحه (۱): آیات ۶ تا ۷]

ترجمه آیات:

ما را بسوی صراط مستقیم هدایت فرما. (۶)

صراط آنان که برایشان انعام فرمودی. نه آنان که برایشان غضب کردی. و نه گمراهان (۷).

بیان [معنی صراط]

(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) الخ، معنای کلمه (هدایت) از بیانی که در ذیل (صراط) از نظر خواننده می گذرد معلوم میشود.

و اما صراط، این کلمه در لغت به معنای طریق و سبیل نزدیک بهمند، و اما از نظر عرف و اصطلاح قرآن کریم، باید بدانیم که خدای تعالی صراط را

صفحه ۴۵

بیان کرده که این صراط مستقیم را کسانی می پیمایند که خدا بر آنان انعام فرموده.

و صـراطی که چنین وصفی و چنین شانی دارد، مورد درخواست عبادت کار، قرار گرفته، و نتیجه و غایت عبادت او واقع شده، و بعبارت دیگر، بنده عبادت کار از خدایش درخواست می کند که عبادت خالصش در چنین صراطی قرار گیرد.

[چند مقدمه برای توضیح و تفسیر آیه" اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ"]

توضـیح و تفسـیر آیه مورد بحث محتاج بچنـد مقـدمه است مقدمه اول اینکه خدای سـبحان در کلام مجیدش برای نوع بشـر و بلکه برای تمـامی مخلوقـات خـود راهی معرفی کرده، که از آن راه بسوی پروردگارشـان سـیر می کننـد و در خصوص انسـان فرموده: (یـا أَیُّهَا الْإِنْسـانُ، إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِیهِ، هان ای آدمی، بـدرستی که تو بسوی پروردگارت تلاش می کنی، و این تلاش تو- چه کفر باشد و چه ایمان- بالآخره بدیدار او منتهی میشود). «۱»

و در باره عموم موجودات فرموده: (وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ بازگشت بسوی او است) «۲» و نیز فرموده:

(أَلا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ، آگاه باش که همه امور بسوی او برمی گردد) «۳» و آیاتی دیگر که بوضوح دلالت دارنـد بر اینکه تمامی موجودات راهی برای خود دارند، و همه راههاشان بسوی او منتهی میشود.

مقـدمه دوم اینکه از کلام خـدای تعالی بر می آیـد که سبیل نامبرده یکی نیست، و همه سبیلها و راهها یک جور و دارای یک صفت نیسـتند، بلکه همه آنها از یک نظر به دو قسم تقسـیم میشوند، و آن این آیه شریفه است که فرموده: (أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ

إِنَّهُ لَكَمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؟

وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ؟ ای بنی آدم آیا با تو عهد نکردم که شیطان را نپرستی، که او تو را دشمنی آشکار است؟ و اینکه مرا بپرستی که این است صراط مستقیم)؟. «۴»

پس معلوم میشود در مقابل صراط مستقیم راه دیگری هست، هم چنان که این معنا از آیه:

(فَإِنِّی قَرِیبٌ، أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ، فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی، وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ، من نزدیکم، و دعای خواننده خود را در صورتی که واقعا مرا بخواند مستجاب می کنم پس باید مرا اجابت کنند، و بمن ایمان آورند، باشد که رشد یابند) «۵» استفاده میشود، چون می فهماند بعضی غیر خدا را میخوانند، و غیر خدا را اجابت نموده، بغیر او ایمان می آورند.

و همچنین از آیه: (ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ، مرا بخوانید تا اجابت کنم، کسانی که از عبادت من سرپیچی می کنند، بزودی با خواری و ذلت بجهنم در می آیند)، «۶» که می فهماند راه او نزدیک ترین راه است، و آن راه عبارتست از عبادت

۱- سوره انشقاق آیه ۶

۲- تغابن آیه ۳

۳- شوری ۵۳

۴- یس ۶۱

۵- بقره آیه ۱۸۶

۶- مؤمن آیه ۶۰

و دعای او، آن گاه در مقابل، راه غیر خدا را دور معرفی کرده، و فرمود: (أُولئِكَ یُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِیدٍ، آنان را از نقطه ای دور صدا می زنند) «۱» که می رساند غایت و هدف نهایی کسانی که ایمان به خدا ندارند، و مسیر و سبیل ایمان را نمی پیمایند، غایتی است دور.

[راه بسوی خدا دو گونه است: دور و نزدیک

تا اینجا روشن شد که راه بسوی خدا دو تا است، یکی دور، و

یکی نزدیک، راه نزدیک راه مؤمنین، و راه دور راه غیر ایشان است، و هر دو راه هم بحکم آیه (۶ سوره انشقاق) راه خدا است.

[تقسیم دیگری برای راه بسوی خدا]

مقدمه سوم اینکه علاوه بر تقسیم قبلی، که راه خدا را بدو قسم دور و نزدیک تقسیم می کرد، تقسیم دیگری است که یک راه را بسوی بلندی، و راهی دیگر را بسوی پستی منتهی میداند، یک جا می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ، کسانی که آیات ما را تکذیب کرده، و از پذیرفتن آن استکبار ورزیدند، دربهای آسمان برویشان باز نمیشود) «۲» معلوم میشود آنهایی که چنین نیستند، دربهای آسمان برویشان باز میشود، چون اگر هیچکس بسوی آسمان بالا نمیرفت، و درب های آسمان را نمی کوبید، برای درب معنایی نبود.

و در جایی دیگر می فرماید: (وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوى کسی که غضب من بر او احاطه کند، او بسوی پستی سقوط می کند) «۳»- چون کلمه (هوی) از مصدر (هوی) است، که معنای سقوط را میدهد.

و در جایی دیگر می فرماید: (وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ، فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ کسی که ایمان را با کفر عوض کند، راه را گم کرده)، «۴» که می رساند دسته سومی هستند که نه راهشان بسوی بالا است، و نه بسوی سقوط، بلکه اصلا راه را گم کرده دچار حیرت شده اند، آنها که راهشان بسوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی کنند، و بعضی دیگر راهشان بسوی پستی منتهی میشود، و آنها کسانی هستند که بایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلا راه

را از دست داده و گمراه شده اند، و آنان (ضالین) اند، و ای بسا که آیه مورد بحث باین سه طائفه اشاره کند، (الذین انعمت علیهم) طائفه اول، و (مغضوب علیهم) طائفه دوم، و (ضالین) طائفه سوم باشند.

و پر واضح است که صراط مستقیم آن دو طریق دیگر، یعنی طریق (مغضوب علیهم)، و طریق (ضالین) نیست، پس قهرا همان طائفه اول، یعنی مؤمنین خواهد بود که از آیات خدا استکبار نمی ورزند.

۱- سوره فصلت آیه ۴۴

۲- سوره اعراف آیه ۴۰

۳- سوره طه آیه ۸۱

۴- سوره بقره آیه ۱۰۸

صفحه ۴۷

[سبیل مؤمنین نیز تقسیمات و درجاتی دارد]

مقدمه چهارم اینکه از آیه: (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند بلند می کند، و کسانی را که علم داده شده اند، به درجاتی بالا می برد)، «۱» بر می آید که همین طریق اول نیز تقسیم هایی دارد، و یک طریق نیست و کسی که با ایمان بخدا براه اول یعنی سبیل مؤمنین افتاده، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پر شده باشد، بلکه هنوز برای تکامل ظرفیت دارد، که اگر آن بقیه را هم بدست آورد آن وقت از اصحاب صراط مستقیم میشود.

[ضلالت، شراک و ظلم در خارج یک مصداق دارند]

توضیح اینکه اولا- باید دانست که هر ضلالتی شرک است، هم چنان که عکسش نیز چنین است، یعنی هر شرکی ضلالت است، بشهادت آیه (وَ مَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ، و کسی که کفر را با ایمان عوض کند راه میانه را گم کرده است)، «۲» و آیه: (أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ، وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ

مُسْتَقِيمٌ، وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكَمْ جِبِلًّا كَثِيراً، و شیطان را نپرستید، که دشمن آشکار شما است، بلکه مرا بپرستید، که این است صراط مستقیم، در حالی که او جمع کثیری از شما را گمراه کرده)، «۳» که آیه اولی کفر را ضلالت، و دومی ضلالت را کفر و شرک میداند، و قرآن شرک را ظلم، و ظلم را شرک میداند، از شیطان حکایت می کند که بعد از همه اضلالهایش، و خیانت هایش، در قیامت میگوید: (إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ، من بآنچه شما می کردید، و مرا شریک جرم میساختید، کفر می ورزم و بیزارم، برای اینکه ستمگران عذابی دردناک دارند)، «۴» و در این کلام خود شرک را ظلم دانسته، و در آیه:

(الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ، وَ هُمْ مُهْتَدُونَ، کسانی که ایمان آورده، و ایمان خود را آمیخته با ظلم نکردند ایشان امنیت دارند، و راه را یافته اند)، «۵» ظلم را شرک و نقطه مقابل ایمان شمرده است، چون اهتداء و ایمنی از ضلالت و یا عذاب را که اثر ضلالت است مترتب برداشتن صفت ایمان و زایل گشتن صفت ظلم کرده است.

و کوتاه سخن آنکه ضلالت و شرک و ظلم در خارج یک مصداق دارند، و آنجا هم که گفته ایم: هر یک از این سه معرف دیگری است، و یا بوسیله دیگری معرفی می شود، منظورمان مصداق است، نه مفهوم چون پر واضح است که مفهوم ضلالت غیر ظلم و شرک، و از ظلم غیر از آن دوی دیگر، و از شرک هم باز غیر آن دو تای دیگر است.

حال که این معنی را دانستی

معلوم شد: که صراط مستقیم که صراط غیر گمراهان است، صراطی است که بهیچ وجه شرک و ظلم در آن راه ندارد، هم چنان که ضلالتی در آن راه نمی یابد، نه ________________

۱- سوره مجادله آیه ۱۱

۲- سوره بقره آیه ۱۰۸

۳- سوره یس آیه ۶۲

۴- ابراهیم آیه ۲۲

۵- سوره انعام آیه ۸۲ ________________

صفحه ۴۸

ضلالت در باطن، و قلب، از قبیل کفر و خاطرات ناشایست، که خدا از آن راضی نیست، و نه در ظاهر اعضاء و ارکان بدن، چون معصیت و یا قصور در اطاعت، که هیچیک از اینها در آن صراط یافت نمی شود، و این همانا حق توحید علمی و عملی است، و توحید هم همین دو مرحله را دارد، دیگر شق سومی برایش نیست، و بفرموده قرآن، بعد از حق غیر از ضلالت چه می تواند باشد؟ آیه:

(۸۲- سوره انعام)، که چند سطر قبل گذشت، نیز بر همین معنا منطبق است، که در آن امنیت در طریق را اثبات نموده، باهتداء تام و تمام وعده می دهد، البته اینکه گفتیم وعده میدهد، بر اساس آن نظریه ادبی است، که می گویند اسم فاعل حقیقت در آینده است، (دقت بفرمائید) این یک صفت بود از صفات صراط مستقیم. مقدمه پنجم اینکه اصحاب صراط مستقیم در صورت عبودیت خدا، دارای ثبات قدم بتمام معنا هستند، هم در فعل، و هم در قول، هم در ظاهر، و هم در باطن، و ممکن نیست که نام بردگان بر غیر این صفت دیده شوند، و در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می کنند، چنانچه نخست در باره آنها فرمود: (وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً، کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، چنین کسانی با آنان هستند که خدا بر ایشان انعام کرده، از انبیاء، و صدیقین، و شهدا، و صالحان، که اینان نیکو رفقایی هستند)، «۱» و سپس این ایمان و اطاعت را چنین توصیف کرده: (فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً، وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ: أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ، ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ، لَكانَ خَيْراً لَهُمْ، وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً، نه به پروردگارت سوگند، ایمان واقعی نمی آورند، مگر وقتی که تو را حاکم بر خود بدانند، و در اختلافاتی که میانه خودشان رخ می دهد بهر چه تو حکم کنی راضی باشند، و احساس ناراحتی نکنند، و صرفا تسلیم بوده باشند، بحدی که اگر ما واجب کنیم که خود را بکشید، یا از شهر و دیارتان بیرون شوید، بیرون شوند، ولی جز عده کمی از ایشان اینطور نیستند، و حال آنکه اگر اینطور باشند، و به اندرزها عمل کنند، برای خودشان بهتر، و در استواریشان مؤثرتر است). «۲»

تازه مؤمنینی را که چنین ثبات قدمی دارند، پائین تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته، وصف آنان را با آن همه فضیلت که برایشان قائل شد، ما دون صف اصحاب صراط مستقیم دانسته، چون در آیه (۶۸ سوره نساء) فرموده: این مؤمنین با کسانی محشور و رفیقند که خدا بر آنان انعام ________________

۱- سوره نساء آیه ۶۹

۲- سوره نساء آیه ۶۶ ________________

کرده، (یعنی

اصحاب صراط مستقیم)، و نفرموده: از ایشانند، و نیز فرموده: با آنان رفیقند، و نفرموده یکی از ایشانند، پس معلوم می شود اصحاب صراط مستقیم، یعنی (الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ) مقامی عالی تر از مؤمنین دارند.

نظیر آیه (۶۹- سوره نساء)، در اینکه مؤمنین را در زمره اصحاب صراط مستقیم ندانسته، بلکه پائین تر از ایشان می شمارد، آیه: (وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ) «۱» می باشد، چون در این آیه مؤمنین را ملحق بصدیقین و شهداء کرده، و با اینکه جزو آنان نیستند، بعنوان پاداش، اجر و نور آنان را بایشان داده، و فرموده: (و کسانی که به خدا و رسولان وی ایمان آورده اند، در حقیقت آنها هم نزد پروردگارشان صدیق و شهید محسوب می شوند، و نور و اجر ایشان را دارند).

پس معلوم می شود اصحاب صراط مستقیم، قدر و منزلت و درجه بلندتری از درجه مؤمنین خالص دارند، حتی مؤمنینی که دلها و اعمالشان از ضلالت و شرک و ظلم بکلی خالص است.

پس تدبر و دقت در این آیات برای آدمی یقین می آورد: به اینکه مؤمنین با اینکه چنین فضائلی را دارا هستند، مع ذلک در فضیلت کامل نیستند، و هنوز ظرفیت آن را دارند که خود را به (الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ برسانند)، و با پر کردن بقیه ظرفیت خود، همنشین با آنان شوند، و بدرجه آنان برسند، و بعید نیست که این بقیه، نوعی علم و ایمان خاصی بخدا باشد، چون در آیه (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ، خداوند آنهایی را که از شما ایمان آورده اند، و آنان که علم به

ایشان داده شده، بدرجاتی بالا می برد) «۲» دارندگان علم را از مؤمنین بالاتر دانسته، معلوم می شود: برتری (الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ) از مؤمنین، بداشتن همان علمی است که خدا به آنان داده، نه علمی که خود از مسیر عادی کسب کنند، پس اصحاب صراط مستقیم که (أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ) بخاطر داشتن نعمتی که خدا بایشان داده، (یعنی نعمت علمی مخصوص)، قدر و منزلت بالاتری دارند، و حتی از دارندگان نعمت ایمان کامل نیز بالاتراند، این هم یک صفت و امتیاز در اصحاب صراط مستقیم.

[موارد استعمال صراط و سبیل در قرآن و فرق آن دو]

مقدمه ششم اینکه خدای تعالی در کلام مجیدش مکرر نام صراط و سبیل را برده، و آنها را صراط و سبیل های خود خوانده، با این تفاوت که بجز یک صراط مستقیم بخود نسبت نداده، ولی سبیل های چندی را بخود نسبت داده، پس معلوم می شود: میان خدا و بندگان چند سبیل و یک صراط مستقیم بر قرار است، مثلا در باره سبیل فرموده: (وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا، و

۱- سوره حدید آیه ۱۹

۲- سوره مجادله آیه ۱۱

کسانی که در راه ما جهاد کنند، ما بسوی سبیل های خود هدایتشان می کنیم)، «۱» ولی هر جا صحبت از صراط مستقیم به میان آمده، آن را یکی دانسته است، از طرف دیگر جز در آیه مورد بحث که صراط مستقیم را به بعضی از بندگان نسبت داده، در هیچ مورد صراط مستقیم را بکسی از خلایق نسبت نداده، بخلاف سبیل، که آن را در چند جا بچند طائفه از خلقش نسبت داده، یک جا آن را برسولخدا (ص) نسبت داده، و فرموده: (قُلْ هذِهِ

سَبِيلِي، أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ، بگو این سبیل من است، که مردم را با بصیرت بسوی خدا دعوت کنم)، «۲» جای دیگر آن را به توبه کاران نسبت داده، و فرموده:

(سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ، راه آن کس که بدرگاه من رجوع کند)، «۳» و در سوره نساء آیه (۱۱۵) آن را به مؤمنین نسبت داده، و فرموده: (سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ).

از اینجا معلوم میشود که سبیل غیر از صراط مستقیم است، چون سبیل متعدد است، و باختلاف احوال رهروان راه عبادت مختلف میشود، بخلاف صراط مستقیم، که یکی است، که در مثل بزرگراهی است که همه راههای فرعی بدان منتهی میشود، هم چنان که آیه: (قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ، سُبُلَ السَّلامِ، وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، از ناحیه خدا بسوی شما نوری و کتابی روشن آمد، که خدا بوسیله آن هر کس که در پی خوشنودی او باشد به سبیل های سلامت راه نمایی نموده و باذن خود از ظلمت ها بسوی نور بیرون می کند، و بسوی صراط مستقیمشان هدایت می فرماید) «۴» بان اشاره دارد، چون سبیل را متعدد و بسیار قلمداد نموده، صراط را واحد دانسته است، حال یا این است که صراط مستقیم همه آن سبیل ها است، و یا این است که آن سبیل ها همانطور که گفتیم راه های فرعی است، که بعد از اتصالشان بیکدیگر بصورت صراط مستقیم و شاه راه در می آیند.

مقدمه هفتم اینکه از آیه شریفه: (وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ، بیشترشان بخدا ایمان نمی آورند، مگر توأم با شرک)، «۵» برمی آید که یک مرحله از

شرک (که همان ضلالت باشد)، با ایمان (که عبارت است از یکی از سبیل ها) جمع میشود، و این خود فرق دیگری میان سبیل و صراط است، که سبیل با شرک جمع میشود، ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمیشود، هم چنان که در آیات مورد بحث هم در معرفی صراط مستقیم فرمود: (وَ لَا الضَّالِّينَ).

دقت در آیات نامبرده در بالا- بدست میدهد: که هر یک از سبیل ها با مقداری نقص، و یا حد اقل با امتیازی جمع میشود، بخلاف صراط مستقیم، که نه نقص در آن راه دارد و نه صراط

۱- سوره عنکبوت آیه ۶۹

۲- سوره یوسف آیه ۱۰۸

۳- سوره لقمان آیه ۱۵

۴- مائده ۱۶

۵- سوره یوسف آیه ۱۰۶

صفحه ۵۱

مستقیم زید از صراط مستقیم عمرو امتیاز دارد، بلکه هر دو صراط مستقیم است، بخلاف سبیل ها، که هر یک مصداقی از صراط مستقیم است، و لکن با امتیازی که بواسطه آن از سبیل های دیگر ممتاز میشود، و غیر او می گردد، اما صراط مستقیمی که در ضمن این است، عین صراط مستقیمی است که در ضمن سبیل دیگر است، و خلاصه صراط مستقیم با هر یک از سبیل ها متحد است.

[مثل صراط مستقیم نسبت به سبیل های خدا مثل روح است نسبت به بدن

هم چنان که از بعضی آیات نامبرده و غیر نامبرده از قبیل آیه: (وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ) «۱» و آیه: (قُلْ إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ، دِیناً قِیَماً مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً، بگو بدرستی پروردگار من، مرا بسوی صراط مستقیم که دینی است قیم، و ملت حنیف ابراهیم، هدایت فرموده) «۲» نیز این معنا استفاده میشود.

چون هم عبادت را صراط

مستقیم خوانده، و هم دین را، با اینکه این دو عنوان بین همه سبیل ها مشترک هستند، پس میتوان گفت مثل صراط مستقیم نسبت به سبیل های خدا، مثل روح است نسبت به بدن، همانطور که بدن یک انسان در زندگیش اطوار مختلفی دارد، و در هر یک از آن احوال و اطوار غیر آن انسان در طور دیگر است، مثلا- انسان در حال جنین غیر همان انسان در حال طفولیت، و بلوغ، و جوانی، و کهولت و سالخوردگی، و فرتوتی است، ولی در عین حال روح او همان روح است، و در همه آن اطوار یکی است، و با بدن او همه جا متحد است.

و نیز بدن او ممکن است باحوالی مبتلا شود، که بر خلاف میل او باشد و روح او صرفنظر از بدنش آن احوال را نخواهد، و اقتضای آن را نداشته باشد، بخلاف روح که هیچوقت معرض این اطوار قرار نمی گیرد، چون او مفطور بفطرت خدا است، که بحکم (لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)، «۳» فطریاتش دگرگون نمی شود، و با اینکه روح و بدن از این دو جهت با هم فرق دارند، در عین حال روح آن انسان نامبرده همان بدن او است، و انسانی که فرض کردیم مجموع روح و بدن است.

همچنین سبیل بسوی خدا بهمان صراط مستقیم است، جز اینکه هر یک از سبیل ها مثلا سبیل مؤمنین، و سبیل منیبین، و سبیل پیروی کنندگان رسول خدا (ص)، و هر سبیل دیگر، گاه میشود که یا از داخل و یا خارج دچار آفتی می گردد، ولی صراط مستقیم همانطور که گفتیم هرگز دچار این دو آفت نمیشود، چه، ملاحظه فرمودید: که ایمان که یکی

از سبیل ها است، گاهی با شرک هم جمع میشود هم چنان که گاهی با ضلالت جمع میشود، اما هیچ یک از شرک و ضلالت با صراط مستقیم جمع نمی گردد، پس معلوم شد که برای سبیل مرتبه های بسیاری است، بعضی از آنها

۱- سوره یس آیه ۶۱

۲- سوره انعام آیه ۱۶۱

۳- سوره الروم ۳۰

خالص، و بعضی دیگر آمیخته با شرک و ضلالت است، بعضی راهی کوتاه تر، و بعضی دیگر دورتر است، اما هر چه هست بسوی صراط مستقیم می رود و بمعنایی دیگر همان صراط مستقیم است، که بیانش گذشت.

و خدای سبحان همین معنا یعنی اختلاف سبیل و راههایی را که بسوی او منتهی میشود و اینکه همه آن سبیل ها از صراط مستقیم و مصداق آنند، در یک مثلی که برای حق و باطل زده بیان کرده، و فرموده: (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً، فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها، فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً، وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ، أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ، كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ، فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً، وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ، كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ، خدا آبی از آسمان می فرستد سیل گیرها هر یک بقدر ظرفیت خود جاری شدند، پس سیل کفی بلند با خود آورد از آنچه هم که شما در آتش بر آن میدمید تا زیوری یا اثاثی بسازید نیز کفی مانند کف سیل هست خدا اینچنین حق و باطل را مثل می زند که کف بی فائده بعد از خشک شدن از بین می رود و اما آنچه بحال مردم نافع است در زمین باقی میماند خدا مثلها را اینچنین می زند). «۱»

بطوری که ملاحظه می فرمائید در این

مثل ظرفیت دلها و فهم ها را در گرفتن معارف و کمالات، مختلف دانسته است، در عین اینکه آن معارف همه و همه مانند باران متکی و منتهی بیک رزقی است آسمانی، در آن مثل یک آب بود، ولی باشکال مختلف از نظر کمی و زیادی سیل در آمد، در معارف نیز یک چیز است، عنایتی است آسمانی، اما در هر دلی بشکلی و اندازه ای خاص در می آید، که تمامی این بحث در ذیل خود آیه سوره رعد انشاء اللّٰه خواهد آمد، و بالآخره این نیز یکی از تفاوتهای صراط مستقیم با سبل است، و یا بگو: یکی از خصوصیات آنست.

[معنی صراط مستقیم با نتیجه گیری از مقدمات ذکر شده و با توجه به معنی کلمه" مستقیم"]

حال که این هفت مقدمه روشن گردید، معلوم شد که صراط مستقیم راهی است بسوی خدا، که هر راه دیگری که خلایق بسوی خدا دارند، شعبه ای از آنست، و هر طریقی که آدمی را بسوی خدا رهنمایی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را دارا است، باین معنا که هر راهی و طریقه ای که فرض شود، بان مقدار آدمی را بسوی خدا و حق راهنمایی می کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه بمقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر بسوی خدا می کشاند، و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را بسوی خدا هدایت می کند، و می رساند، و بهمین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط بمعنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص

ر ط)

۱- سوره رعد آیه ۱۷

صفحه ۵۳

گرفته شده، که بمعنای بلعیدن است، و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده، و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود.

و کلمه (مستقیم) هم بمعنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد، و بتواند بدون اینکه بچیزی تکیه کند بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایستاده ای که بر امور خود مسلط است، در نتیجه برگشت معنای مستقیم بچیزی است که وضعش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حال که معنای صراط آن شد، و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت میشود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان بسوی غایت و مقصدشان، تخلف نکند، و صد در صد این اثر خود را به بخشد، هم چنان که خدای تعالی در آیه شریفه: (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ، فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُسْتَقِيماً، و اما آنهایی که به خدا ایمان آورده و از او خواستند تا حفظشان کند، بزودی خدایشان داخل رحمت خاصی از رحمت های خود نموده، و بسوی خویش هدایت می کند، هدایتی که همان صراط مستقیم است)، «۱» آن راهی را که هرگز در هدایت رهرو خود تخلف ننموده، و دائما بر حال خود باقی است، صراط مستقیم نامیده.

و نیز در آیه: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ، وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً، كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ، كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ، وَ هذا

صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً، کسی که خدایش بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام گشاده می سازد، و کسی که خدایش بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ و بی حوصله می سازد، بطوری که گویی باسمان بالا می رود، آری این چنین خداوند پلیدی را بر آنان که ایمان ندارند مسلط می سازد، و این راه مستقیم پروردگار تو است) «۲» طریقه مستقیم خود را غیر مختلف و غیر قابل تخلف معرفی کرده، و نیز در آیه: (قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ، إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ، إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ، فرمود این صراط مستقیم من است، و من خود را بدان ملزم کرده ام، بدرستی بندگان من کسانیند، که تو نمی توانی بر آنان تسلط یابی، مگر آن گمراهی که خودش باختیار خود پیروی تو را بپذیرد)، «۳» سنت و طریقه مستقیم خود را دائمی، و غیر قابل تغییر معرفی فرموده، و در حقیقت می خواهد بفرماید: (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا، برای سنت خدا نه تبدیلی خواهی یافت، و نه دگرگونی)، «۴»

[پنج نکته در باره صراط مستقیم

پس از آنچه که ما در باره صراط مستقیم گفتیم پنج نکته بدست آمد.

۱- سوره نساء آیه ۱۷۴

۲- سوره انعام آیه ۱۲۵

۳- سوره حجر ۴۲

۴- سوره فاطر آیه ۴۳

نکته اول- اینکه طرقی که بسوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکیش از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام و ایمان، و عبادت، و اخلاص، و اخبات. هم چنان که در مقابل این نامبرده ها، کفر، و شرک، و جحود، و

طغیـان، و معصـیت، نیز از مراتب مختلفی از گمراهی را دارا هسـتند، هم چنان که قرآن کریم در باره هر دو صـنف فرموده: (وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا، وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ، وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ، برای هر دسـته ای درجاتی است از آنچه می کنند، تا خدا سـزای عملشان را بکمال و تمام بدهد، و ایشان ستم نمی شوند). «۱»

و این معنـا نظیر معـارف الهیه است، که عقول در تلقی و درک آن مختلف است، چون اسـتعدادها مختلف، و بـالوان قابلیت ها متلون است، هم چنان که آیه شریفه (رعد- ۱۷) نیز باین اختلاف گواهی میداد.

نکته دوم- اینکه همانطور که صراط مستقیم مهیمن و ما فوق همه سبیل ها است، همچنین اصحاب صراط مستقیم که خدا آنان را در آن صراط جای داده، مهیمن و ما فوق سایر مردمند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش بعهده گرفته، و امور مردم را بعهـده آنان نهاده، و امر هـدایت ایشان را بانان واگذار نموده، و فرموده: (وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً، اینان بهترین رفیقند)، «۲» و نیز فرموده: (إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الَّذِینَ آمَنُوا، الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ، وَ یُؤْتُونَ الزَّکـاهَ، وَ هُمْ راکِعُونَ، تنها ولی و سرپرسـت شما خدا است، و رسول او، و آنان که ایمان آورده اند، یعنی آنان که نماز میگذارند، و در حال رکوع صدقه میدهند)، «۳» که بحکم آیه اول صـراط مسـتقیم و یا بگو (صـراط الذین انعم اللَّه علیهم)، را صـراط انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین دانسته، بحکم آیه دوم با در نظر گرفتن روایات متواتره صراط، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) شمرده است، و آن جناب را اولین فاتح این

صراط دانسته، که انشاء اللَّه بحث مفصل آن در آیه بعدی خواهد آمد.

[تحقیق در باره معنی هدایت در " اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ "]

نکته سوم- اینکه وقتی می گوئیم: (ما را بسوی صراط مستقیم هدایت فرما) هدایت بسوی صراط مستقیم وقتی معنایش مشخص می شود، که معنای صراط مستقیم معین گردد، لذا ما نخست به بحث لغوی آن پرداخته، می گوئیم در صحاح گفته هدایت بمعنای دلالت است، سایر «۴» علمای اهل لغت به وی اشکال کرده اند، که این کلمه همه جا بمعنای دلالت نیست، بلکه وقتی بمعنای دلالت است، که مفعول دومش را بوسیله کلمه (الی) بگیرد، و اما در جایی که خودش و بدون کلمه نامبرده هر دو مفعول خود را گرفته باشد، نظیر آیه (اهْدِنَا الصِّراطَ)، که هم ضمیر (نا) و هم (صراط) را

۱- سوره احقاف آیه ۱۹

۲- سوره نساء آیه ۶۹

۳- مائده ۵۵

۴- الصحاح للجوهری ج ۶ ص ۳۳ - ۲۵

مفعول گرفته، بمعنای ایصال و رساندن مطلوب است، مثل کسی که در مقابل شخصی که می پرسد منزل زید کجا است؟ دست او را گرفته بدون دادن آدرس، و دلالت زبانی، او را بدر خانه زید برساند.

و استدلال کرده اند بامثال آیه: (إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ، وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ، تو هر کس را که دوست بداری هدایت نمی کنی، و لکن خداست که هر که را بخواهد هدایت می کند)، «۱» که چون کلمه هدایت در آن هر دو مفعول را بدون حرف (الی) گرفته، بمعنای رساندن به مطلوبست، نه راهنمایی، چون دلالت و راهنمایی چیزی نیست که از پیغمبر (ص) نفی شود، زیرا او همواره دلالت میکرد، پس معنا ندارد آیه نامبرده بفرماید: تو هر

کس را بخواهی دلالت نمی کنی، بخلاف اینکه کلمه نامبرده بمعنای رساندن بهدف باشد، که در اینصورت صحیح است بفرماید تو نمی توانی هر که را بخواهی بهدف برسانی.

و در آیه: (وَ لَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً)، «۲» که راجع بهدایت خدا یعنی رساندن بمطلوب و هدف است، آن را بدون حرف (الی) متعدی بدو مفعول کرده است، بخلاف آیه: (وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ)، «۳» که راجع بهدایت رسول خدا (ص) است، کلمه هدایت را با حرف (الی) متعدی بدو مفعول کرده است.

پس معلوم میشود هدایت هر جا که بمعنای رساندن بمطلوب و هدف باشد بخودی خود به هر دو مفعول متعدی میشود، و هر جا که بمعنای نشان دادن راه و دلالت بدان باشد، با حرف (الی) بدو مفعول متعدی میشود.

این اشکالی بود که بصاحب صحاح کردند، و لکن اشکالشان وارد نیست، چون در آیه (۵۶- قصص) که هدایت را از رسول خدا (ص) نفی می کرد، نفی در آن مربوط به حقیقت هدایت است، که قائم بذات خدای تعالی است، میخواهد بفرماید مالک حقیقی، خدای تعالی است، نه اینکه تو اصلا دخالتی در آن نداری، و بعبارتی ساده تر، آیه نامبرده در مقام نفی کمال است، نه نفی حقیقت، علاوه بر اینکه خود قرآن کریم آن آیه را در صورتی که معنایش آن باشد که اشکال کنندگان پنداشته اند، نقض نموده، از مؤمن آل فرعون حکایت می کند که گفت: (يا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ، ای مردم مرا پیروی کنید، تا شما را برشاد برسانم). «۴»

پس حق مطلب این است که معنای هدایت در آنجا که با حرف (الی) مفعول دوم را بگیرد، و آنجا که بخودی خود

بگیرد، متفاوت نمیشود، و بطور کلی این کلمه چه بمعنای دلالت باشد، و چه ________________

۱- سوره قصص آیه ۵۶

۲- سوره نساء آیه ۶۸

۳- شوری آیه ۵۲

۴- سوره غافر آیه ۳۸ ________________

بمعنای رساندن بهدف، در گرفتن مفعول دوم محتاج به حرف (الی) هست، چیزی که هست اگر می بینیم گاهی بدون این حرف مفعول دوم را گرفته، احتمال میدهیم از باب عبارت متداول (دخلت الدار) باشد، که در واقع (دخلت فی الدار داخل در خانه شدم) میباشد.

و کوتاه سخن آنکه: هدایت عبارتست از دلالت و نشان دادن هدف، بوسیله نشان دادن راه، و این خود یک نحو رساندن بهدف است، و کار خدا است، چیزی که هست خدای تعالی سنتش بر این جریان یافته که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد، و در مسئله هدایت هم وسیله ای فراهم می کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن گشته، و بنده اش در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد.

و این معنا را خدای سبحان بیان نموده، فرموده: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ، خداوند هر که را بخواهد هدایت کند، سینه او را برای اسلام پذیرا نموده، و ظرفیت میدهد)، «۱» و نیز فرموده: (ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ، ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ، سپس پوست بدن و دلهایشان بسوی یاد خدا نرم میشود و میل می کند، این هدایت خدا است، که هر که را بخواهد از آن موهبت برخوردار میسازد). «۲»

و اگر در آیه اخیر، لینت و نرم شدن با حرف (الی) متعدی شده، از این جهت بوده که کلمه نامبرده بمعنای میل، اطمینان، و

امثال آن را متضمن است، و اینگونه کلمات همیشه با حرف (الی) متعدی میشوند، و در حقیقت لینت نامبرده عبارتست از صفتی که خدا در قلب بنده اش پدید می آورد، که بخاطر آن صفت و حالت یاد خدا را می پذیرد، و بدان میل نموده، اطمینان و آرامش می یابد، و همانطور که سبیل ها مختلفند، هدایت نیز باختلاف آنها مختلف میشود، چون هدایت بسوی آن سبیل ها است، پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن، و مختص بان.

آیه شریفه: (وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا، لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا، وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ، و کسانی که در ما جهاد می کنند، ما ایشان را حتما به راه های خود هدایت می کنیم، و بدرستی خدا با نیکوکاران است)، «۳» نیز باین اختلاف اشاره می کند چون فرق است بین اینکه بنده خدا در راه خدا جهاد کند، و بین اینکه در خدا جهاد کند، در اولی شخص مجاهد سلامت سبیل، و از میان برداشتن موانع آن را میخواهد، بخلاف مجاهد در دومی، که او خود خدا را میخواهد، و رضای او را می طلبد، و خدا هم هدایت بسوی سبیل را برایش ادامه میدهد، البته سبیلی که او لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سبیل به سبیلی دیگر، تا آنجا که وی را مختص بذات خود جلت عظمته کند.

۱- سوره انعام آیه ۱۲۵

۲- سوره زمر آیه ۲۳

۳- سوره عنکبوت آیه ۶۹

[آیا طلب هدایت توسط نماز گزار تحصیل حاصل نیست؟]

چهارم اینکه: صراط مستقیم از آنجایی که امری است که در تمامی سبیل های مختلف محفوظ میباشد، لذا صحیح است که یک انسان هدایت شده، باز هم بسوی آن هدایت شود، خدای

تعالی او را از صراط بسوی صراط هدایت کند، باین معنا که سبیلی که قبلا بسوی آن هدایتش کرده بوده، با هدایت بیشتری تکمیل نموده به سبیلی که ما فوق سبیل قبلی است هدایت فرماید، پس اگر می بینیم که در آیات مورد بحث که حکایت زبان حال بندگان هدایت شده خدا است، از زبان ایشان حکایت می کند، که همه روزه میگویند: (ما را بسوی صراط مستقیم هدایت فرما)، نباید تعجب کنیم، و یا اشکال کنیم که چنین افرادی هدایت شده اند، دیگر چه معنا دارد از خدا طلب هدایت کنند؟ و این در حقیقت تحصیل حاصل است، و تحصیل حاصل محال است، و چیزی که محال است، سؤال بدان تعلق نمیگیرد، و درخواست کردنی نیست.

زیرا جوابش از مطلب بالا معلوم شد، چون گفتیم صراط در ضمن همه سبیل ها هست و گفتیم سبیل ها بسیار، و دارای مراتبی بسیارند، چون چنین است بنده خدا از خدا میخواهد: که او را از صراطی (یعنی سبیلی) بصراطی دیگر که ما فوق آنست هدایت کند، و نیز از آن بمافوق دیگر.

و نیز نباید اشکال کنیم به اینکه اصلا درخواست هدایت بسوی صراط مستقیم، از مسلمانی که دینش کامل ترین ادیان، و صراطش مستقیم ترین صراطها است، صحیح نیست، و معنای بدی میدهد، چون می رساند که وی خود را در صراط مستقیم ندانسته، و درخواست دینی کامل تر می کند.

چون هر چند که دین و شریعت اسلام کاملترین ادیان سابق است، ولی کاملتر بودن شریعت مطلبی است، و کاملتر بودن یک متشرع از متشرعی دیگر مطلبی است دیگر، درخواست یک مسلمان و دارنده کاملترین ادیان، هدایت بسوی صراط مستقیم را، معنایش آن نیست که شما فهمیدید

بلکه معنایش این است که خدایا مرا به مسلمان تر از خودم برسان، و خلاصه ایمان و عمل باحکام اسلام را کامل تر از این ایمان که فعلا دارم بگردان، و مرا بمرتبه بالاتری از ایمان و عمل صالح برسان.

یک مثل ساده مطلب را روشن میسازد، و آن این است که هر چند که دین اسلام از دین نوح و موسی و عیسی (ع) کاملتر است، ولی آیا یک فرد مسلمان معمولی، از نظر کمالات معنوی، به پایه نوح و موسی و عیسی (ع) می رسد؟ قطعا میدانیم که نمیرسد، و این نیست، مگر بخاطر اینکه حکم شرایع و عمل بانها غیر حکم ولایتی است که از تمکن در آن شرایع و تخلق بان اخلاق حاصل میشود، آری دارنده مقام توحید کامل و خالص، هر چند از اهل شریعت های گذشته باشد، کامل تر و برتر است از کسی که بان مرتبه از توحید و اخلاص نرسیده، و حیات

صفحه ۵۸

معرفت در روح و جانش جایگزین نگشته، و نور هدایت الهیه در قلبش راه نیافته است، هر چند که او از اهل شریعت محمدیه (ص)، یعنی کامل ترین و وسیع ترین شریعت ها باشد، پس صحیح است چنین فردی از خدا در خواست هدایت بصراط مستقیم، یعنی براهی که کملین از شرایع گذشته داشتند، بنماید، هر چند که شریعت خود او کاملتر از شریعت آنان است.

[پاسخ عجیب برخی مفسرین و اشکال وارد بر آنان

در اینجا به پاسخ عجیبی بر میخوریم، که بعضی از مفسرین محقق و دانشمند از اشکال بالا داده اند، پاسخی که مقام دانش وی با آن هیچ سازگاری ندارد، وی گفته: بطور کلی دین خدا در همه ادوار بشریت یکی

بوده، و آنهم اسلام است، و معارف اصولی آن که توحید و نبوت و معاد باشد، و پاره ای فروعی که متفرع بر آن اصول است، باز در همه شرایع یکی بوده، تنها مزیتی که شریعت محمدیه (ص) بر شرایع سابق خود دارد، این است که احکام فرعیه آن وسیع تر، و شامل شئون بیشتری از زندگی انسانها است، پس در اسلام بر حفظ مصالح بندگان عنایت بیشتری شده، و از سوی دیگر در این دین، برای اثبات معارفش بیک طریق از طرق استدلال اکتفاء نشده، بلکه به همه انحاء استدلال، از قبیل حکمت، و موعظه حسنه، و جدال احسن، تمسک شده است، پس هم وظائف یک مسلمان امروز سنگین تر از یک مسلمان عهد مسیح (ع) است، و هم معارف دینش بیشتر و وسیع تر است و در نتیجه در برابر هر یک از تکالیفش، و هر یک از معارفش، یک نقطه انحراف دارد، و قهرا به هدایت بیشتری نیازمند است، از این رو از خدا درخواست می کند، که در سر دو راهی های بسیاری که دارد، به راه مستقیمش هدایت کند.

و هر چند که دین خدا یکی، و معارف کلی و اصولی در همه آنها یکسان است، و لکن از آنجایی که گذشتگان از بشریت قبل از ما، راه خدا را پیمودند، و در این راه بر ما سبقت داشتند، لذا خدای تعالی بما دستور داده تا در کار آنان نظر کنیم، و ببینیم چگونه در سر دو راهی های خود، خود را حفظ کردند، و از خدای خود استمداد نمودند، ما نیز عبرت بگیریم، و از خدای خود استمداد کنیم.

اشکالی که باین پاسخ وارد است، این است که:

اساس، آن اصولی است که مفسرین سابق در مسلک تفسیر زیر بنای کار خود کرده بودند، اصولی که مخالف با قواعد و اصول صحیح تفسیر است، و یکی از آن اصول ناصحیح این است: می پنداشتند حقیقت و واقعیت معارف اصولی دین یکی است، مثلا- واقعیت ایمان بخدا، در نوح (ع)، و در یک فرد از امت او یکی است، و نیز ترس از خدا در آن دو یک حقیقت است، و شدت و ضعفی در کار نیست، و سخاوت، و شجاعت، و علم، و تقوی، و صبر، و حلم، و سایر کمالات معنوی در پیامبر اسلام و یک فرد عادی از امتش یک چیز است، و چنان نیست، که در رسول خدا (ص) مرتبه عالیتر آنها، و در آن فرد مرتبه دانی آنها ____

صفحه ۵۹

باشد، و تنها تفاوتی که یک پیغمبر با یک فرد امتش، و یا با یک پیغمبر دیگر دارد، این است که خدا او را بزرگتر اعتبار کرده، و رعیتش را کوچکتر شمرده، بدون اینکه این جعل و قرارداد خدا متکی بر تکوین و واقعیت خارجی باشد، عینا نظیر جعلی که در میان خود ما مردم است، یکی را پادشاه، و بقیه را رعیت او اعتبار می کنیم، بدون اینکه از حیث وجود انسانی تفاوتی با یکدگر داشته باشند.

و این اصل، منشا و ریشه ای دیگر دارد، که خود زائیده آنست، و آن این است که برای ماده، اصالت قائل بودند، و از آنچه ما وراء ماده است، یا بکلی نفی اصالت نموده، یا در باره اصالت آن توقف می کردند، تنها از ما وراء ماده، خدا را، آنهم بخاطر دلیل، استثناء می کردند.

و عامل این

انحراف فکری یکی از دو چیز بود، یا بخاطر اعتمادی که بعلوم مادی داشتند، می پنداشتند که حس برای ما کافی است، و احتیاجی بماوراء محسوسات نداریم، و یا (العیاذ باللّه) قرآن را لایق آن نمی دانستند که پیرامون آیاتش تدبر و مو شکافی کنند، و می گفتند فهم عامی در درک معانی آن کافی است.

این بحث دنباله ای طولانی دارد که انشاء اللّه تعالی در بحث های علمی آتیه از نظر خواننده خواهد گذشت.

نکته پنجم- اینکه مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین، و همچنین مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها بعلم است، نه عمل، آنان بمقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند، و گر نه در سابق هم گفتیم، که در سبیل های پائین تر صراط مستقیم، اعمال صالح کامل، و بدون نقص نیز هست، پس وقتی برتری اصحاب صراط مستقیم به عمل نبود، باقی نمی ماند مگر علم، و اما اینکه آن علم چه علمی و چگونه علمی است؟ انشاء اللّه در ذیل آیه: (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها) «۱» در باره اش بحث خواهیم کرد.

در اینجا تنها می گوئیم آیه: (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ، وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ، خدا کسانی از شما را که ایمان دارند، و کسانی که علم داده شده اند، بدرجاتی بلند می کند) «۲» و همچنین آیه: (إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ، وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ، کلمه طیب خودش بسوی خدا بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد) «۳» باین مزیت اشعار دارد، چون می رساند آنچه خودش بسوی خدا بالا- می رود، کلمه طیب و علم است، و اما عمل صالح، اثرش کمک در بالا رفتن علم است، و بزودی در تفسیر آیه نامبرده تتمه

مطالب خواهد آمد انشاء اللّه.

۱- سوره رعد آیه ۱۷

۲- سوره مجادله آیه ۱۱

۳- سوره فاطر آیه ۱۰

صفحه ۶۰

بحث روایتی [(شامل روایاتی در ذیل آیات گذشته)]

[اقسام عبادت

در کتاب کافی از امام صادق (ع) روایت آمده، که در معنای عبادت فرموده اند:

عبادت سه جور است، مردمی هستند که خدا را از ترس عبادت می کنند، عبادت آنان عبادت بردگان ناتوان است، و منشاش زبونی بردگی است، مردمی دیگر خدای تبارک و تعالی را بطلب ثوابش عبادت می کنند، عبادت آنان عبادت اجیران است و منشا آن علاقه باجرت است، مردمی دیگر خدای عز و جل را بخاطر محبتی که باو دارند عبادت می کنند، عبادت آنان عبادت آزادگان، و بهترین عبادت است. «۱»

و در نهج البلاغه آمده که مردمی خدا را بدان جهت عبادت می کنند که بثوابش رغبت دارند، عبادت آنان عبادت تجارت پیشگان است، و خود نوعی تجارت است، قومی دیگر خدا را از ترس، بندگی می کنند، که عبادتشان عبادت بردگان است، قومی سوم هستند که خدا را از در شکر عبادت می کنند، که عبادت آنان عبادت آزادگان است. «۲»

و در کتاب علل، و نیز کتاب مجالس، و کتاب خصال، از امام صادق (ع) آمده: که فرمودند مردم، خدا را سه جور عبادت می کنند، طبقه ای او را بخاطر رغبتی که بثوابش دارند عبادت می کنند، که عبادت آنان عبادت حریصان است، و منشا آن طمع است، و جمعی دیگر او را از ترس آتش عبادت می کنند، که عبادت آنان عبادت بردگان، و منشاش زبونی و ترس است، و لکن من خدای عز و جل را از این جهت عبادت می کنم، که دوستش دارم، و این عبادت بزرگواران است، که خدا

در باره شان فرموده: (وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ «۳» و ايشان در امروز از فزع ايمننـد)، و نيز فرموده: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي، يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «۴»، بگو: اگر خدا را دوست ميداريد پس پيروى من كنيد تا خدا هم دوستتان بدارد)، پس هر كس خداى عز و جل را دوست بدارد، خدا هم او را دوست ميدارد، و هر كس خدا دوستش بدارد، از ايمنان خواهد بود، و اين مقامى است مكنون، و پوشيده، كه جز پاكان با آن تماس پيدا نمى كنند. «۵»

۱- اصول كافى ج ۲ ص ۸۴ ح ۵ باب العباده

۲- نهج البلاغه فيض الاسلام ص ۱۱۹۲ ح ۲۲۹

۳- نمل آيه ۸۹

۴- آل عمران آيه ۳۱

۵- علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲ ح ۸ باب ۸ و خصال ص ۱۸۸ ح ۲۵۹ و امالى صدوق ص ۴۱ ح ۴ طبع بيروت

صفحه ۶۱

مؤلف: از بيانى كه در گذشته گذشت، معناى اين سه روايت روشن ميشود، و اگر عبادت احرار و آزاد مردان را گاهى به شكر، و گاهى ديگر به حب، توصيف كردند، از اين جهت است كه برگشت هر دو بيكى است، چون شكر عبارت است از اينكه نعمت ولى نعمت را در جايش مصرف كنى، و شكر عبادت باين است كه از روى محبت انجام شود، و تنها براى خود خدا صورت بگيرد، نه منافع شخصى، و يا دفع ضرر شخصى، بلكه خدا را عبادت كنى، بدان جهت كه خدا است، يعنى بذات خود جامع تمامى صفات جمال و جلال است، و او چون جميل بالذات است، ذاتا محبوب است، يعنى خودش دوست داشتنى است، نه اينكه چون

ثواب میدهد، و یا عقاب را بر میدارد؟ مگر محبت جز میل بجمال و مجذوب شدن در برابر آن چیز دیگری است؟.

پس برگشت اینکه بگوئیم: خدا معبود است، چون خدا است، و یا چون جمیل و محبوب است، و یا چون ولی نعمت است، و شکرش واجب است، همه بیک معنا است.

و از طرق عامه از امام صادق (ع) روایت شده که در تفسیر آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) الخ، فرموده: یعنی، ما از تو غیر تو را نمیخواهیم، و عبادتت در عوض چیزی نمی کنیم، آن طور که جاهلان به خیال خود تو را عبادت می کنند، در حالی که در دل بیاد همه چیز هستند جز تو. «۱»

مؤلف: این روایت به نکته ای اشاره می کند، که قبلا از آیات مورد بحث استفاده کردیم، که معنای عبادت، حضور و اخلاص است، چون عبادت بمنظور ثواب، و یا دفع عذاب، با خلوص و حضور منافات دارد.

و در کتاب تحف العقول، از امام صادق (ع) روایتی آمده، که در ضمن آن فرمود: هر کس معتقد باشد که خدا بصفت عبادت میشود، نه به ادراک، اعتقاد خود را بخدایی حوالت داده که غایب است، و کسی که معتقد باشد که پروردگار متعال به صفت موصوفش عبادت میشود، توحید را باطل کرده، چون صفت، غیر موصوف است، و کسی که معتقد باشد که موصوف، منسوب به صفت عبادت میشود، خدای کبیر را کوچک و صغیر شمرده است، پس مردم، خدا را آن طور که هست نمیتوانند اندازه گیری کنند. «۲»

[معنی "اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ" و پاسخ ضمنی به شبهه تحصیل حاصل

و در کتاب معانی، از امام صادق (ع) روایت آورده، که در معنای جمله:

(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ فرموده: خدایا ما را بلزوم طریقی ارشاد فرما، که به محبت تو، و به بهشتت منتهی میشود، و از اینکه پیروی هواهای خود کنیم، و در نتیجه هلاک گردیم، جلو می گیرد، و نیز

۱- نقل از تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۳ ط اسلامیه.

۲- تحـــــف العقـــــول ص ۲۴۲ طبـــــع نجـــــف.

نمی گذارد آراء خود را اخذ کنیم، و در نتیجه نابود شویم. «۱»

و نیز در معانی از علی (ع) روایت آورده، که در باره آیه نامبرده فرمود: یعنی خدایا! توفیق خودت را که ما تا کنون بوسیله آن تو را اطاعت کردیم، در باره ما ادامه بده، تا در روزگار آینده مان نیز هم چنان تو را اطاعت کنیم. «۲»

مؤلف: این دو روایت دو وجه مختلف در پاسخ از شبهه تحصیل حاصل را بیان می کند، شبهه این بود که شخص نمازگزار، راه مستقیم را یافته، که نماز می گزارد، دیگر معنا ندارد در نماز خود از خدا هدایت بسوی راه مستقیم را درخواست کند. روایت اولی پاسخ میدهد به اینکه: مراتب هدایت در مصداقهای آن مختلف است، و نمازگزار همه روزه از خدا میخواهد از هر مرتبه ای که هست بمرتبه بالاتر هدایت شود، و روایت دومی پاسخ میدهد: که هر چند مراتب آن در مصادیق مختلف است، و لکن از نظر مفهوم یک حقیقت است، و نمازگزار نظری باختلاف مراتب آن ندارد، بلکه تنها نظرش این است که این موهبت را از من سلب مکن، و هم چنان آن را ادامه بده.

و نیز در معانی از علی (ع) روایت آورده که فرمود: صراط مستقیم در دنیا آن راهی است که کوتاه تر از غلو، و بلندتر

از تقصیر، و در مثل فارسی نه شور شود، و نه بی نمک باشد، بلکه راه میانه باشد، و در آخرت عبارتست از طریق مؤمنین بسوی بهشت. «۳»

[مراد از " الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ "]

باز در معانی از علی (ع) روایت آورده، که در معنای جمله (صراط الذین) الخ، فرمود: یعنی بگوئید: خدایا ما را به صراط کسانی هدایت فرما، که بر آنان این انعام فرمودی که موفق بدینت و اطاعتت نمودی، نه این انعام که مال و سلامتی شان دادی، چون بسا میشود کسانی به نعمت مال و سلامتی متنعم هستند، ولی کافر و یا فاسقند.

آن گاه اضافه فرمود: که ایشان آن کسانیند که خدا در باره آنها فرموده: (وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ، فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، مِنَ النَّبِيِّينَ، وَ الصِّدِّيقِينَ، وَ الشُّهَداءِ، وَ الصَّالِحِينَ، وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً) «۴» «۵»،

[روایتی از رسول خدا (ص) در باره سوره حمد و فضیلت آن

و در کتاب عیون از حضرت رضا (ع) از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین (ع) روایت آورده که فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: خدای تعالی فرموده:

فاتحه الکتاب را بین خودم و بنده ام تقسیم کردم، نصفش از من، و نصفش از بنده من است، و بنده ام هر چه بخواهد باو میدهم، چون او میگوید: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ)، خدای عز و جلش میگوید:

۱- معانی الاخبار ص ۳۳ ذ ح ۴

۲- معانی الاخبار ص ۳۳ ذ ح ۴

۳- معانی الاخبار ص ۳۳ ذ ح ۴

۴- سوره نساء آیه ۶۹

۵- معانی الاخبار ص ۳۶ ذ ح ۹

بنده ام کار خود را با نام من آغاز کرد، و بر من است اینکه امور

او را در آن کـار تتمیم کنم، و در احوالش برکت بگـذارم، و چون او میگویـد: (الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعـالَمِينَ) پروردگـار متعـالش میگوید:

بنـده من مرا حمـد گفت، و اقرار کرد: که نعمت هایی که در اختیار دارد، از ناحیه من است، و بلاهایی که به وی نرسیده، باز بلطف و تفضـل من است، و من شـما فرشـتگان را گواه می گیرم، که نعمت هـای دنیـایی و آخرتی او را زیـاده نموده، بلاهای آخرت را از او دور کنم، همانطور که بلاهای دنیا را از او دور کردم.

و چون او میگویـد: (الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) خـدای جل جلالش میگویـد: بنده ام شـهادت داد: که من رحمان و رحیم هسـتم، من نیز شما را شاهد می گیرم، که بهره او را از نعمت و رحمت خود فراوان ساخته، نصـیبش را از عطاء خودم جزیل و بسیار می کنم، و چون او میگویـد: (مالِكِ يَوْمِ الـدِّينِ)، خـدای تعالایش میگوید: شـما شاهد باشـید، همانطور که بنده ام اعتراف کرد به اینکه مـن مالـك روز جزا هسـتم، در آن روز کـه روز حسـاب است، حسـاب او را آسـان می کنم، و حسـنات او را قبـول نمـوده، از گناهانش صرفنظر می کنم.

و چون او میگوید: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ)، خدای عز و جلش می فرماید: بنده ام راست گفت، و براستی مرا عبادت کرد، و بهمین جهت شما را گواه می گیرم، در برابر عبادتش پاداشی دهم، که هر کس که در عبادت، راه مخالف او را رفته بحال او رشك برد.

و چون او میگویـد: (وَ إِيَّاكَ نَسْـتَعِينُ)، خدای تعالایش میگوید: بنده ام از من اسـتعانت جست، و بسوی من پناهنده گشت، من نیز شما را شاهد می گیرم، که او را در امورش اعانت کنم، و در شدایدش

بدادش برسم، و در روز گرفتاریهایش دست او را بگیرم.

و چون او میگوید: (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ)، تا آخر سوره، خدای عز و جلش میگوید: همه اینها و آنچه غیر اینها درخواست کند بر آورده است، من همه خواسته هایش را استجابت کردم، و آنچه آرزو دارد برآوردم، و از آنچه می ترسد ایمنی بخشیدم.

«۱»

مؤلف: قریب باین مضمون را مرحوم صدوق در کتاب علل خود از حضرت رضا (ع) روایت کرده، «۲» و این روایت همانطور که ملاحظه می فرمائید، سوره فاتحه الکتاب را در نماز تفسیر می کند، پس این خود مؤید گفته قبلی ما است، که گفتیم: این سوره کلام خدای سبحان است، اما به نیابت از طرف بنده اش، و زبان حال بنده اش در مقام عبادت، و اظهار عبودیت است، که چگونه خدا را ثناء میگوید، و چگونه اظهار بندگی می کند، و بنا بر این سوره اصلا برای ________________

۱- عیون اخبار الرضا ص ۲۳۴ ب ۲۸ ح ۵۹

۲- علـــــــــــــل ج ۲ ص ۳۱۵ ب ۱ ح ۱

عبادت درست شده، و در قرآن هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمیشود، منظورم از این حرف چند نکته است. اول اینکه سوره مورد بحث از اول تا بآخرش کلام خدا است، اما در مقام نیابت از بنده اش، و اینکه بنده اش وقتی روی دل متوجه بسوی او میسازد، و خود را در مقام عبودیت قرار میدهد، چه میگوید. و دوم اینکه این سوره بدو قسمت تقسیم شده، نصفی از آن برای خدا، و نصفی دیگر برای بنده خدا است.

نکته سوم اینکه این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است، و با همه کوتاهیش بتمامی معارف قرآنی اشعار دارد، چون قرآن کریم

بـا آن وسـعت عجیبی که در معـارف اصولیش، و نیز در فروعـات متفرعه بر آن اصول هست، از اخلاـقش گرفته تـا احکـام، و احکامش از عبادات گرفته تا سـیاسات، و اجتماعیات، و وعده ها، و وعیدها، و داستانها، و عبرت هایش، همه و همه بیاناتش به چنـد اصـل بر می گردد، و از آن چنـد ریشه جـوانه می زنـد، اول توحیـد، دوم نبـوت، و سوم معـاد، و فروعـات آن، و چهـارم هـدایت بنـدگان بسوی آنچه مـایه صـلاح دنیـا و آخرتشان است، و این سوره با همه اختصار و کوتاهیش، مشـتمل بر این چند اصل میباشد، و با کوتاه ترین لفظ، و روشن ترین بیان، بانها اشاره نموده است.

[بیان ویژگی های سوره حمد و مقایسه آن با آنچه مسیحیان در نماز می خوانند]

حـال برای اینکه بعظمت این سـوره پی بـبری، میتـوانی معـارف مـورد بحث در این سوره را که خـدای تعـالی آن را جزو نمـاز مسـلمانان قرار داده، بـا آنچه که مسـیحیان در نماز خود میگوینـد، و انجیل متی (۶:- ۹- ۱۳) آن را حکایت می کند، مقایسـه کنی، آن وقت می فهمی که سوره حمد چیست.

در انجیـل نـامبرده که بعربی ترجمه شـده، چنین میخوانیم (پـدر ما آن کسـی است که در آسـمانها است، نام تو متقـدس باد، و فرمانت نافـذ، و مشـیتت در زمین مجری، همانطور که در آسـمان مجری است، نان ما کفاف ما است، امروز ما را بـده، و دیگر هیـچ، و گنـاه مـا بیـامرز، همـانطور که مـا گناهکـاران بخویشـتن را می بخشـیم، (یعنی از ما یاد بگیر)، و ما را در بوته تجربه و امتحان قرار مده، بلکه در عوض از شر شریر نجات ده.

خوب، در این معانی که الفاظ این جملات آنها

را افاده می کند دقت بفرما، که چه چیزهایی را بعنوان معارف الهی و آسمانی به بشر می آموزد، و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده، اولا بنمازگزار می آموزد، که بگوید: پدر ما (یعنی خدای تعالی) در آسمانها است، (در حالی که قرآن خدا را منزه از مکان میداند) و ثانیا در باره پدرش دعای خیر کند، که امیدوارم نامت متقدس باشد، (البته فراموش نشود که متقدس باشد، نه مقدس، و خلاصه قداست قلابی هم داشته باشد کافی است) و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مجری، (و تیغت برا) باشد، همانطور که در آسمان هست، حال چه کسی میخواهد دعای این بنده را در باره خدایش مستجاب کند؟ نمیدانیم، آنهم دعایی که ________________________________

بشعارهای احزاب سیاسی شبیه تر است، تا بدعای واقعی.

و ثالثا از خدا و یا بگو پدرش درخواست کند: که تنها نان امروزش را بدهد، و در مقابل بخشش و مغفرتی که او نسبت به گنهکاران خود می کند، وی نیز نسبت باو با مغفرت خود تلافی نماید، و همانطور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می کند، خدا هم از حق خود نسبت باو اغماض کند، حالا این نمازگزار مسیحی چه حقی از خودش دارد، که از خود او باشد، و خدا باو نداده باشد؟ نمیدانیم.

و رابعا از پدر بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شر شریر نجات دهد، و حال آنکه این درخواست درخواست امری است محال، و نشدنی، برای اینکه اینجا دار امتحان و استکمال است، و اصلا نجات از شریر بدون ابتلاء و امتحان معنا ندارد.

[سخن عجیب گوستاولوبون

از همه اینها بیشتر وقتی تعجب می کنی، که نوشته

قسیس فاضل گوستاولوبون را در کتاب تاریخ تمدن اسلامش ببینی، که میگوید اسلام در معارف دینی چیزی بیشتر از سایر ادیان نیاورده، چون همه ادیان بشر را بسوی توحید، و تزکیه نفس، و تخلق باخلاق فاضله، و نیز به عمل صالح دعوت می کردند، اسلام نیز همین ها را گفته، چیزی که برتری یک دین را بر دین دیگر اثبات می کند باین است که ببینیم کدام یک از ادیان ثمره بیشتری در اجتماعات بشری داشته، (و لا بد منظورش این است که ثمره دین مسیحیت در تعلیم و تربیت بیشتر از اسلام است) و از این نیز عجیب تر آنکه بعضی از مسلمان نماها نیز این گفتار وی را نشخوار کرده، و پیرامون آن داد سخن داده است.

بحث روایتی دیگر

[چند روایت درباره مراد از" صراط مستقیم"]

در کتاب فقیه و در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) روایت آورده اند، که فرمود:

صراط مستقیم، امیر المؤمنین (ع) است. «۱»

و در کتاب معانی از امام صادق (ع) روایت آورده، که فرمود: صراط مستقیم، طریق بسوی معرفت خدا است، و این دو صراط است، یکی صراط در دنیا، و یکی در آخرت، اما صراط در دنیا عبارتست از امامی که اطاعتش بر خلق واجب شده، و اما صراط در آخرت، پلی است که بر روی جهنم زده شده، هر کس در دنیا از صراط دنیا بدرستی رد شود، یعنی امام خود را بشناسد، و او را اطاعت کند، در آخرت نیز از پل آخرت باسانی می گذرد، و کسی که در دنیا امام خود را

۱- معانی الاخبار ص ۳۲ ح ۲ و عیاشی ج ۱ ص ۲۴ ح ۲۵

نشناسد، در آخرت هم قدمش

بر پل آخرت می لغزد، و بدرون جهنم سقوط می کند. «۱»

و نیز در کتاب معانی از امام سجاد (ع) روایت آورده که فرمود: بین خدا، و بین حجت خدا حجابی نیست، و نه خدا از حجت خود در پرده و حجاب است، مائیم ابواب خدا، و مائیم صراط مستقیم، و مائیم مخزن علم او، و مائیم زبان و مترجم های وحی او، و مائیم ارکان توحیدش، و مائیم گنجینه اسرارش. «۲»

و از ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع بن جراح، از ثوری، از سدی، از اسباط از ابن عباس روایت شده، که در ذیل آیه: (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ) گفته: یعنی ای بندگان خدا، بگوئید: خدایا ما را بسوی محبت محمد و اهل بیتش (ع) ارشاد فرما. «۳»

مؤلف: و در این معانی روایات دیگری نیز هست، و این روایات از باب جری، یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز و روشن آنست، می خواهند بفرمایند که مصداق بارز صراط مستقیم، محبت آن حضرات است.

[توضیح اصطلاح "جری" یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز]

این را هم باید دانست، که کلمه جری (تطبیق کلی بر مصداق)، که ما در این کتاب از آن بسیار نام می بریم، اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل بیت (ع) گرفته ایم.

مثلا در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده، که گفت: من از امام باقر (ع) از این حدیث پرسیدم، که فرموده اند: هیچ آیه ای در قرآن نیست، مگر آنکه ظاهری دارد، و باطنی، و هیچ حرفی در قرآن نیست، مگر آنکه برای او حدی و حسابی است، و برای هر حدی مطلعی است، منظورشان از این ظاهر و باطن چیست؟ فرمود: ظاهر قرآن تنزیل آن، و باطنش

تاویل آنست، بعضـی از تاویلهای آن گذشـته، و بعضی هنوز نیامده، (یجری کما یجری الشمس و القمر)، مانند آفتاب و ماه در جریان است، هر وقت چیزی از آن تاویل ها آمـد، آن تاویل واقع می شود، «۴» (تا آخر حدیث). و در این معنا روایات دیگری نیز هست، و این خود سلیقه ائمه اهـل بیت (ع) است، که همواره یک آیه از قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق با آن باشـد تطبیق می کنند، هر چند که اصـلا ربطی بمورد نزول آیه نداشـته باشد، عقل هم همین سـلیقه و روش را صحیح می داند، برای اینکه قرآن بمنظور هـدایت همه انسانها، در همه ادوار نازل شـده، تا آنان را بسوی آنچه بایـد بـدان معتقد باشـند، و آنچه باید بدان متخلق گردند، و آنچه که باید عمل کنند، هدایت کند، چون معارف نظری قرآن مختص بیک عصر خاص، و یک حال مخصوص نیست، آنچه را قرآن فضیلت ______________

۱- معانی الاخبار ص ۳۲ ح ۱

۲- معانی الاخبار ص ۳۵ ح ۵

۳- مناقب ج ۳ ص ۷۳ س ۸

۴- عیاشـــــــــــــــــــــــــی ج ۱ ص ۱۱ ح ۵

خوانده، در همه ادوار بشـریت فضـیلت است، و آنچه را رذیلت و ناپسند شمرده، همیشه ناپسند و زشت است، و آنچه را که از احکـام عملی تشـریع نموده، نه مخصوص بعصـر نزول است، و نه باشـخاص آن عصـر، بلکه تشـریعی است عمومی و جهانی و ابدی.

و بنا بر این، اگر می بینیم که در شان نزول آیات، روایاتی آمـده، که مثلا میگوینـد: فلان آیه بعد از فلان جریان نازل شد، و یا فلان آیات در باره فلان شخص یا فلان واقعه نازل شده،

باری نباید حکم آیه را مخصوص آن واقعه، و آن شخص بدانیم، چون اگر اینطور فکر کنیم، باید بعد از انقضاء آن واقعه، و یا مرگ آن شخص، حکم آیه قرآن نیز ساقط شود، و حال آنکه حکم آیه مطلق است، و وقتی برای حکم نامبرده تعلیل می آورد، علت آن را مطلق ذکر می کند.

مثلا- اگر در حق افرادی از مؤمنین مدحی می کند، و یا از عده ای از غیر مؤمنین مذمتی کرده، مدح و ذم خود را بصفات پسندیده، و ناپسند آنان تعلیل کرده، و فرموده: اگر آن دسته را مدح کرده ایم، بخاطر تقوی، و یا فلان فضیلت است، و اگر این دسته را مذمت کرده ایم، بخاطر فلان رذیلت است، و پر واضح است که تا آخر دهر، هر کسی دارای آن فضیلت باشد، مشمول حکم آن آیه است، و هر کسی دارای این رذیلت باشد، حکم این آیه شامل حالش می شود. و نیز قرآن کریم خودش صریحا بر این معنا دلالت نموده، می فرماید: (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ، خدا با این قرآن کسی را هدایت می کند، که پیرو خوشنودی خدا باشد)، «۱» و نیز فرموده:

(وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ، لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ لا مِنْ خَلْفِهِ، و اینکه قرآن کتابی است عزیز، که نه در عصر نزول، باطل در آن رخنه می کند، و نه در اعصار بعد)، «۲» و نیز فرموده: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ، بدرستی که ما قرآن را نازل کردیم، و بطور قطع خود ما آن را حفظ خواهیم کرد). «۳»

و روایات در تطبیق آیات قرآنی بر ائمه اهل بیت (ع)، و یا تطبیق بعضی از

آنها بر دشمنان ائمه (ع)، و خلاصه روایات جری بسیار زیاد است، که در ابواب مختلف وارد شده، و ای بسا عده آنها بصدها روایت برسد، و ما فعلا در اینجا نمی خواهیم همه آنها را ذکر کنیم، بلکه هر یک از آنها را در بحث های روایتی آنها ذکر می کنیم و در اینجا تنها خواستیم معنای کلمه جری را گفته، خاطر نشان سازیم: که ما این اصطلاح را از ائمه اهل بیت (ع) گرفته ایم، و حتی در بحثهای روایتی نیز بیشتر آنها را متروک گذاشته، نقل نمی کنیم، مگر آن مقداری را که ارتباطی با بحث، و یا غرض از آن داشته باشد، (دقت فرمائید).

۱- سوره مائده آیه ۱۶

۲- سوره فصلت آیه ۴۲

۳- سوره حجر آیه ۹

تفسیر نمونه

ویژگیهای سوره حمد

این سوره در میان سوره های قرآن درخشش فوق العادهای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می گیرد:

۱- آهنگ این سوره

این سوره اساسا با سوره های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد به خاطر اینکه سوره های دیگر همه بعنوان سخن خدا است ، اما این سوره از زبان بندگان است ، و به تعبیر دیگر در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است .

آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می شود .

و با ابراز ایمان به مبدء و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می گیرد.

انسان آگاه و بیدار دل ، هنگامی که این سوره را می خواند، احساس می کند که بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان

صعود می کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه به لحظه به خدا نزدیکتر می شود .

این نکته بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان ((خدا)) و ((خلق)) واسطه ها قائل می شوند به مردم دستور می دهد که بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!.

این سوره تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی واسطه خدا با انسان ، و مخلوق با خالق ، در اینجا تنها او را می بیند، با او سخن می گوید، پیام او را با گوش جان می شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه

نیست و عجب اینکه این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است .

۲- سوره حمد، اساس قرآن است

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم که ((الحمد ام القرآن)) و این به هنگامی بود که جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به او فرمود:

((الا اعلمک افضل سوره انزلها الله فی کتابه ؟ قال فقال له جابر بلی بابی انت و امی یا رسول الله ! علمنیها، فعلمه الحمد، ام الکتاب))

((آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم ، جابر عرض کرد آری پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سوره حمد که ام الکتاب است به او

آموخت سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ)). <۱>

و نیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: ((و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوراه ، و لا فی الزبور، و لا ـ فی القرآن مثلهاهی ام الکتاب)) ((قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن ، مثل این سوره را نازل نکرده است ، و این ام الکتاب است)). <۲>

دلیل این سخن با تاءمل در محتوای این سوره روشن می شود، چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن ، بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است ، بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می گوید و بخشی از هدایت و ضلالت که خط فاصل مؤ منان و کافران است سخن می گوید، و نیز در آن اشارهای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمتهای

بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد، و همچنین اشاره به مساءله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است .

در حقیقت هم بیانگر توحید ذات است ، هم توحید صفات ، هم توحید افعال ، و هم توحید عبادت .

و به تعبیر دیگر این سوره مراحل سه گانه ایمان : اعتقاد به قلب ، اقرار به زبان ، و عمل به ارکان را در بر دارد، و می دانیم ((ام

)) به معنی اساس و ریشه است .

شاید به همین دلیل است که ((ابن عباس)) مفسر معروف اسلامی می گوید: ((ان لکل شی ء اساسا... و اساس القرآن الفاتحه)).

((هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس وزیر بنای قرآن ، سوره حمد است)). روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شد: ((ایما مسلم قراء فاتحه الکتاب اعطی من الاجر کانما قراء ثلثی القرآن ، واعطی من الاجر کانما تصدق علی کل مؤ من و مؤ منه)) هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی به هر فردی از مردان و زنان مؤ من هدیه ای فرستاده است)). <۳>

تعبیر به دو سوم قرآن شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است و بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده ، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره

حمد جمع است .

۳- سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)

جالب اینکه در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) معرفی شد، و در برابر کل

قرآن قرار گرفته است ، آنجا که می فرماید: ((و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم)): ((ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم)) (سوره حجر آیه ۸۷).

قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره حمد قرار گرفته است ، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است . <۴>

همین مضمون در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: ((ان الله تعالی افرد الامتنان علی بفاتحه الکتاب و جعلها بازاء القرآن العظیم و ان فاتحه الکتاب اشرف ما فی کنوز العرش)): ((خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده ، و سوره حمد باارزشترین ذخائر گنجهای عرش خدا است !. <۵>

۴- تاءکید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحثهای فوق که تنها بیان گوشهای از فضیلت سوره حمد بود روشن که چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی اینهمه تاءکید بر تلاوت آن شده است ، تلاوت آن به انسان ، روح و ایمان می بخشد، او را به خدا نزدیک می کند، صفای دل و روحانیت می آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می سازد، و میان او

و گناه و انحراف فاصله می افکند.

به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ((رن ابلیس اربع رنات اولهن یوم

لعن ، و حین اهبط الی الارض ، و حین بعث محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) علی حین فتره من الرسل ، و حین انزلت ام الکتاب)): ((شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت ، سومین بار هنگام بعثت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد))!. <۶>

محتوای سوره

هفت آیه ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است :

((بسم الله)) سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می آموزد.

((الحمد لله رب العالمین)) درسی است از بازگشت همه نعمتها و تربیت همه موجودات به الله ، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می گیرد.

((الرحمن الرحیم)) این نکته را بازگو می کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است ، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می دهد.

((مالک یوم الدین)) توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال ، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم .

((ایاک نعبد و ایاک نستعین))، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسانها را بیان می کند.

((اهدنا الصراط المستقیم))، بیانگر نیاز و عشق بندگان به مساءله هدایت و نیز توجهی است به

این حقیقت که هدایتها همه از سوی او است !

سرانجام آخرین آیه این سوره ، ترسیم واضح و روشنی است از صراط مستقیم راه کسانی است که مشمول نعمتهای او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است .

و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید و بخشی از نیازهای بنده .

چنانکه در عیون اخبارالرضا (علیه السلام) در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : خداوند متعال چنین فرموده ((من سوره حمد را میان خود و بنده ام تقسیم کردم نیمی از آن برای من ، و نیمی از آن برای بنده من است ، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد: هنگامی که بنده می گوید : بسم الله الرحمن الرحیم خداوند بزرگ می فرماید بنده ام بنام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم ، و هنگامی که ((الحمد لله رب العالمین)) خداوند بزرگ می گوید بنده ام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمتهائی را که دارد از ناحیه من است ، و بلاها را نیز من از او دور کردم ، گواه باشید که من نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می افزایم ، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم همانگونه که بلاهای دنیا را دفع کردم .

و هنگامی که می گوید ((الرحمن الرحیم)) خداوند می

گویـد: بنـده ام گواهی داد که من رحمـان و رحیمم ، گواه باشـید بهره او را از رحمتم فراوان می کنم ، و سـهم او را از عطایم افزون می سازم .

و هنگامی که می گوید ((مالک یوم الدین)) او می فرماید: گواه باشید همانگونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست ، من در روز حساب ، حسابش را آسان می کنم ، حسناتش را می پذیرم ، و از سیئاتش صرف نظر می کنم .

و هنگامی که می گویـد ((ایاک نعبد)) خداوند بزرگ می گوید بنده ام راست می گوید، تنها مرا پرسـتش می کند، من شـما را گواه می گیرم بر این عبادت خالص ثوابی به او می دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می گوید ((ایاک نسـتعین)) خدا می گوید: بنده ام از من یاری جسـته ، و تنها به من پناه آورده گواه باشـید من او را در کارهایش کمک می کنم ، در سختیها به فریادش می رسم ، و در روز پریشانی دستش را می گیرم .

و هنگامی که می گوید ((اهدنا الصـراط المستقیم ...)) (تا آخر سوره) خداوند می گوید این خواسته بنده ام بر آورده است ، و او هر چه می خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می سازم . <۷>

چرا نام این سوره فاتحه الکتاب است ؟

((فاتحه الکتاب)) به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است ، و از

روایـات مختلفی که از پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) نقـل شـده به خوبی اسـتفاده می شود که این سوره در زمان خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نیز به همین نام شناخته می شده است .

از اینجـا دریچـه ای به سـوی مسـاءله مهمی از مسائـل اسـلامی گشـوده می شـود و آن اینکه بر خلاـف آنچه در میـان گروهی مشـهور است که قرآن در عصـر پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) به صورت پراکنـده بود، بعـد در زمـان ابوبکر یـا عمر یا عثمان جمع آوری شد قرآن در زمان خود پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره حمد بوده است ، والا نه این سوره نخستین سوره ای بوده

است که بر پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) نـازل شـده ، و نه دلیل دیگری برای انتخاب نام فاتحه الکتاب برای این سوره وجود دارد.

مـدارک متعـدد دیگری در دست است که این واقعیت را تاءیید می کند که قرآن به صورت مجموعه ای که در دست ماسـت در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و به فرمان او جمع آوری شده بود.

علی بن ابراهیم از امـام صـادق (علیه السـلام) نقـل کرده که رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) به علی (علیه السـلام) فرمود: قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید سـپس اضافه می کند علی (علیه السلام) از آن

مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد (و انطلق علی (علیه السلام) فجمعه فی ثوب اصفر ثم ختم علیه). <۸>

گواه دیگر اینکه خوارزمی دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب ((مناقب)) از ((علی بن ریاح)) نقل می کند که علی بن ابی طالب و ابی بن کعب ، قرآن را در زمان رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند.

سومین شاهد جمله ای است که حاکم نویسنده معروف اهل سنت در کتاب ((مستدرک)) از ((زید بن ثابت)) آورده است :

زید می گوید: ((ما در خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) قرآن را از قطعات پراکنده جمع آوری می کردیم و هر کدام را طبق راهنمائی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در محل مناسب خود قرار می دادیم ، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) دستور داد که آن را یکجا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت)).

سید مرتضی دانشمند بزرگ شیعه می گوید: ((قرآن در زمان رسول الله به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود)). <۹>

طبرانی و ابن عساکر از ((شعبی)) چنین نقل می کنند که شش نفر از انصار قرآن را در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند <۱۰> و قتاده نقل می کند که از انس پرسیدم چه کسی قرآن

را در عصـر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری کرد، گفت چهار نفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب ، معاذ، زید بن ثابت ، و ابوزید <۱۱> و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.

به هر حال علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسـنن وارد شده انتخاب نام فاتحه الکتاب برای سوره حمد همانگونه که گفتیم شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است .

سؤ ال :

در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه میتوان این گفته را باور کرد با اینکه در میان گروهی از دانشـمندان معروف اسـت که قرآن پس از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری شده ، (بوسیله علی (علیه السلام) یا کسان دیگر).

در پاسخ این سؤ ال باید گفت :

اما قرآنی که علی (علیه السـلام) جمع آوری کرد تنهـا خـود قرآن نبود بلکه مجموعه ای بود از قرآن و تفسـیر و شاءن نزول آیات ، و مانند آن .

و امـا در مورد عثمـان قرائتی در دست است که نشـان می دهـد عثمان برای جلوگیری از اختلاف قرائتها اقـدام به نوشـتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود).

و امـا اصـرار جمعی بر اینکه قرآن به هیچـوجه در زمـان پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) جمع آوری نشـده و این افتخـار نصیب عثمان یا خلیفه اول و دوم گشت شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دستهای این فضیلت را

به کسی نسبت می دهد و روایت در مورد او نقل می کند.

اصولا چگونه می توان باور کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت ، مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام ، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت ، زیر بنای همه برنامه های اسلامی و عقائد و اعتقادات است ؟ آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند.

به علاوه حدیث مشهور ((ثقلین)) که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرمود من از میان شما می روم و دو چیز را به یادگار می گذارم کتاب خدا و خاندانم این خود نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

و اگر می بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی کند، ممکن است هر روایت عده ای از آنها را معرفی کند.

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند، و نخستین کلنگ هر مؤ سسه ارزندهای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می زنند، یعنی آن

کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.

ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات ، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی المثل اسمی از ((حاتم)) بر سر زبانها است به خاطر همبستگیش با سخاوت است که زوال ناپذیر است .

از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن می گوئیم ((بنام خداوند بخشنده بخشایشگر))

بسم الله الرحمن الرحیم

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتما به پایان می رسد و پر برکت است .

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : ((کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر)): ((هر

کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بیفرجام است)). <۱۲>

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می کند انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید یعنی با نام خدا این عمل را شروع می کنم ، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است .

و نیز می بینیم امام باقر (علیه السلام) می فرماید: سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم ، چه بزرگ باشد چه کوچک ، ((بسم الله)) بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد)).

کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خداشروع کند: ((اقرء باسم ربک)). <۱۳>

و می بینیم حضرت نوح (علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی ((بسم الله)) بگویند (و قال ارکبوا فیها بسم الله مجراها و مرسیها) (سوره هود آیه ۴۱).

و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنانکه قرآن می گوید: ((قیل یا نوح اهبط

بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک)) (سوره هود آیه ۴۸).

و نیز سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد سر آغاز آن را ((بسم الله)) قرار می دهد (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم ...) (سوره نحل آیه ۳۰).

و باز روی همین اصل ، تمام سوره های قرآن با بسم الله آغاز می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره توبه است که ((بسم الله)) در آغاز آن نمی بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمانشکنان آغاز شده ، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست .

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه ما در همه جا بسم الله می گوئیم چرا نمی گوئیم ((بسم الخالق)) یا ((بسم الرازق)) و مانند آن ؟!

نکته این است که ((الله)) چنانکه به زودی خواهیم گفت ، جامعترین نامهای خدا است و همه صفات او را یکجا بازگو می کند، اما نامهای دیگر اشاره به بخشی از کمالات او است ، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن .

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز روشن شد که گفتن ((بسم الله)) در آغاز هر کار هم به معنی ((استعانت جستن)) به نام خدا است ، و هم ((شروع کردن به نام او)) و این دو یعنی ((استعانت)) و ((شروع)) که مفسران بزرگ ما گاهی آن

را از هم تفکیک کرده انـد و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه باز می گردد، خلاصه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم .

به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرتها است ، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم ، مطمئن تر باشیم ، بیشتر کوشش کنیم ، از

عظمت مشکلات نهراسیم و ماءیوس نشویم ، و ضمنا نیت و عملمان را پاکتر و خالصتر کنیم .

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا.

گر چه هر قدر در تفسیر این آیه سخن بگوئیم کم گفته ایم چرا که معروف است علی (علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای ((ابن عباس)) از تفسیر ((بسم الله)) سخن می گفت ، صبح شد در حالی که از تفسیر ((با)) بسم الله فراتر نرفته بود)) ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همینجا پایان می دهیم ، و در بحثهای آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت .

((عبدالله بن یحیی)) که از دوستان امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست ، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست ، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید و زخم

او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم ، فرمود: در این حال بهره مند و سعادتمند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمنا این خطا از نامه اعمالشان شسته شود)) <۱۴>

۱- آیا بسم الله جزء سوره است ؟

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مساءله نیست ، که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره های قرآن است ، اصولا ثبت بسم الله در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره ها، خود گواه زنده این امر است زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است ، و ذکر بسم الله در آغاز سوره ها از زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تاکنون معمول بوده است .

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن ، نویسنده تفسیر المنار جمع آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است :

در میان علما گفتگو است که آیا بسم الله در آغاز هر سورهای جزء سوره است یا نه ؟ دانشمندان پیشین از اهل مکه اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله ابن کثیر و اهل کوفه از جمله عاصم و کسائی از قراء،

و بعضـی از صـحابه و تـابعین از اهـل مـدینه ، و همچنین شـافعی در کتـاب جدیـد، و پیروان او و ثوری و احمـد در یکی از دو قـولش معتقدنـد که جزء سـوره است ، همچنین علمـای امـامیه و از صـحابه طبق گفته آنـان علی (علیه السـلام) و ابن عبـاس و عبدالله بن عمر و ابوهریره ، و از علمای تابعین سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک این عقیده را برگزیده اند.

سپس اضافه می کنـد مهمترین دلیل آنها اتفاق همه صـحابه و کسانی که بعـد از آنها روی کار آمدند بر ذکر بسم الله در قرآن در آغـاز هر سورهـای جز سوره برائت است ، در حالی که آنها متفقا توصـیه می کردنـد که قرآن را از آنچه جزء قرآن نیسـت پیراسته دارند، و به همین دلیل آمین را در آخر سوره فاتحه ذکر نکرده اند ...

سپس از مالـک و پیروان ابوحنیفه و بعضـی دیگر نقـل می کنـد که آنها بسم الله را یک آیه مسـتقل می دانسـتند که برای بیان آغاز سوره ها و فاصله میان آنها نازل شده است .

و از احمـد (فقیه معروف اهل تسـنن) و بعضـی از قاریان کوفه نقل می کند که آنها بسم الله را جزء سوره حمد می دانسـتند نه جزء سایر سوره ها. <۱۵>

از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود که حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز بسم الله را جزء سوره می دانند.

در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم : (و اعتراف می کنیم

که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج ، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است).

((معاویه بن عمار)) از دوستان امام صادق (علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم هنگامی که به نماز برمی خیزم بسم الله را در آغاز حمد بخوانم ؟ فرمود بلی مجددا سؤ ال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سورهای بعد از آن می خوانم بسم الله را با آن بخوانم ؟ باز فرمود آری : <۱۶>

۲ دارقطنی از علمای سنت به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی از آن حضرت پرسید السبع المثانی چیست ؟ فرمود: سوره حمد است ، عرض کرد سوره حمد شش آیه است فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم نیز آیه ای از آن است . <۱۷>

۳ بیهقی محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق ابن جبیر از ابن عباس چنین نقل می کند: استرق الشیطان من الناس اعظم آیه من القرآن بسم الله الرحمن الرحیم : مردم شیطان صفت ، بزرگترین آیه قرآن بسم الله الرحمن الرحیم را سرقت کردند)) (اشاره به اینکه در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند). <۱۸>

گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سورهای می خواندند، و متواترا نیز ثابت شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.

و اما

اینکه بعضی احتمال داده اند که بسم الله آیه مستقلی باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست ، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد، زیرا مفهوم و محتوای بسم الله نشان می دهد که برای ابتدا و آغاز کاری است ، نه اینکه خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی را مطرح کنیم و آیه ای همچون بسم الله را که مضمونش فریاد می زند سر آغازی است برای بحثهای بعد از آن ، آیه مستقل و بریده از ما قبل بعد بپنداریم .

تنها ایراد قابل ملاحظه ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که می گویند در شمارش آیات سوره های قرآن (بجز سوره حمد) معمولا بسم الله را یک آیه حساب نمی کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می دهند.

پاسخ این سؤ ال را ((فخر رازی)) در تفسیر کبیر به روشنی داده است آنجا که می گوید: هیچ مانعی ندارد که بسم الله در سوره حمد به تنهائی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد. (بنابر این مثلا در سوره کوثر ((بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناك الكوثر)) همه یک آیه محسوب می شود).

به هر حال مساءله آنقدر روشن است که می گویند: یک روز معاویه در دوران حکومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت ، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند اسرقت ام نسیت ؟:

آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی ؟. <۱۹>

۲- الله جامعترین نام خداوند

در جمله بسم الله نخست با کلمه اسم روبرو می شویم که به گفته علمای ادبیات عرب اصل آن از سمو (بر وزن غلو) گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است ، و اینکه به هر نامی اسم گفته می شود به خاطر آنست که مفهوم آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد، و یا به خاطر آنست که لفظ با نامگذاری ، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن در می آید و علو و ارتفاع می یابد. <۲۰>

به هر حال بعد از کلمه اسم ، به کلمه ((الله)) برخورد می کنیم که جامعترین نامهای خدا است ، زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی ، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله می باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالبا به عنوان صفت برای کلمه ((الله)) گفته می شود به عنوان نمونه :

((غفور)) و ((رحیم)) که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند (فان الله غفور رحیم بقره ۲۲۶).

((سمیع)) اشاره به آگاهی او از مسموعات ، و ((علیم)) اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فان الله سمیع علیم بقره ۲۲۷).
((بصیر))، علم او را

به همه دیدنیها بازگو می کند (و الله بصیر بما تعملون حجرات ۱۸). ((رزاق))، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و ((ذوالقوه)) به قدرت او، و مبین به استواری افعال و برنامه های او (ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین زاریات ۵۸).

و بالاخره ((خالق)) و ((بارء)) اشاره به آفرینش او و ((مصور)) حاکی از صورتگریش می باشد (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی حشر۲۴).

آری تنها ((الله)) است که جامعترین نام خدا می باشد، لذاملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف ((الله)) قرار می گیرند هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤ من المهیمن العزیز الجبار المتکبر: ((او است الله که معبودی جز وی نیست او است حاکم مطلق ، منزه از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری ایمنی بخش ، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت)).

یکی از شواهد روش جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می توان کرد، و جمله لا اله الا العلیم ، الا الخالق ، الا الرازق)) و مانند آن به تنهائی دلیل بر توحید و اسلام نیست ، و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند الله را ذکر می کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است .

۳- رحمت عام و خاص خدا.

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت رحمان ، اشاره به

رحمت عام خـدا است که شامل دوست و دشـمن ، مؤ من و کافر و نیکوکار و بدکار می باشد، زیرا می دانیم باران رحمت بی حسـابش همه را رسـیده ، و خوان نعمت بی دریغش همه جـا کشـیده همه بنـدگان از مواهب گونـاگون حیـات بهره مندنـد، و روزی خویش را از سـفره گسـترده نعمتهـای بی پایـانش بر می گیرنـد، این همـان رحمت عـام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه ورند.

ولی ((رحیم)) اشـاره به رحمت خـاص پروردگـار است که ویژه بنـدگان مطیع و صالـح و فرمانبردار است ، زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح ، شایستگی این را یافته اند که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آنست که ((رحمان)) در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشـانه عمومیت آنست ، در حالی که ((رحیم)) گاهی به صورت مقیـد ذکر شـده که دلیل بر خصوصـیت آن استماننـد کان بالمومنین رحیما: ((خداوند نسبت به مؤ منان رحیم است)) (احزاب ۴۳) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.

در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: و الله اله کل شیی ء، الرحمان بجمیع خلقه ، الرحیم بالمؤ منین خـاصه : ((خداونـد معبـود همه چیز است ، نسبت به تمـام مخلوقـاتش رحمـان ، و نسـبت به خصـوص مؤ منـان رحیم است)) <۲۱>

از سوئی دیگر ((رحمان)) را صیغه مبالغه

دانسته اند که خود دلیل دیگری بر عمومیت رحمت او است ، و رحیم را صفت مشبهه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤ منان می باشد.

شاهد دیگر اینکه رحمان از اسماء مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی رود، در حالی که رحیم صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می شود، چنانکه درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در قرآن می خوانیم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤ منین رؤ ف رحیم : ناراحتیهای شما بر پیامبر گران است ، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است ، و نسبت به مؤ منان مهربان و رحیم می باشد (توبه - ۱۲۸).

لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : الرحمان اسم خاص ، بصفه عامه ، و الرحیم اسم عام بصفه خاصه : رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می گیرد) ولی ((رحیم)) اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤ منان دارد). <۲۲>

با این همه گاه می بینیم که رحیم نیز به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته هیچ مانعی ندارد که تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثناهائی نیز در آن راه یابد.

در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین (علیه السلام) بنام دعای عرفه می خوانیم :

یا رحمان الدنیا و الاخره و رحیمهما: ((ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی))!

سخن خود را در این بحث بـا حـدیث پر معنی و گویـائی از پیامبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) پایان می دهیم آنجا که فرمود: ان الله عز و جل ماه رحمه ، و انه انزل منها واحده الی الارض فقسـمها بین خلقه بها یتعاطفون و یتراحمون ، و اخر تسع و تسعین لنفسه یرحم بها عباده یوم القیامه !: ((خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است ، و درمخلوقـاتش تقسـیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است ، ولی نود و نه قسـمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگانش را مشمول آن می سازد.)) <۲۳>

۴- چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده است ؟!

این موضوع قابـل توجه است که تمـام سوره هـای قرآن بـا بسم الله شـروع می شود (بجز سوره برائت آن هم به دلیلی که سابقا گفتیم) و در بسم الله پس از نـام ویژه ((الله)) تنهـا روی صـفت ((رحمانیت و رحیمیت)) او تکیه می شود، و این سؤ ال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نیامده ؟

امـا با توجه به یک نکته ، پاسـخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه در آغاز هر کار لازم است از صـفتی اسـتمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است ، همه

موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است .

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: و رحمتی وسعت کل شیی ء:((رحمت من همه چیز را فرا گرفته است)) (اعراف ۱۵۶).

و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم ربنا وسعت کل شیی ء رحمه : ((خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای)) (مؤ من ۷).

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک ، دست به دامن رحمت خدا می زدند قوم ((موسی)) برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند و نجنا برحمتک : ((خدایا ما را به رحمت خود رهائی بخش)) (یونس ۸۶).

در مورد((هود)) و پیروانش چنین می خوانم : فانجیناه و الذین معه برحمه منا: هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهائی بخشیدیم (اعراف ۷۲).

اصولا هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم مثلا عیسی مسیح (علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء ... و ارزقنا و انت خیرالرازقین : ((بار الها مائدهای از آسمان بر ما نازل گردان ... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی)) (مائده ۱۱۴).

((نوح)) پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب ، چنین دعا کند رب

انزلنی منزلامبارکا و انت خیر المنزلین : ((پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگانی)) (مؤ منون ۲۹).

و نیز ((زکریا)) به هنگام درخواست فرزندی از خدا که جانشین و وارث او باشد خدا را با صفت خیر الوارثین توصیف می کند و می گوید رب لاتذرنی فردا و انت خیر الوارثین : خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی)) (انبیاء۸۹). بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم ، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات صفتی مناسبتر از این صفات می باشد؟!

جالب اینکه نیروئی که همچون نیروی جاذبه ، جنبه عمومی دارد و دلها را به هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است ، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤ منان راستین با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز کارها دل از همه جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، و از او استمداد و یاری می طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است ، و هیچ موجودی از آن ، بی نصیب نیست .

این درس را نیز از بسم الله به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت ، چنانکه در دعا می خوانیم یا من سبقت رحمته غضبه : ((ای خدائی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است)).

<۲۴> انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن ۱۱۴ سوره دارد، ۱۱۳ سوره با ((رحمت)) آغاز می شود، تنها سوره توبه که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون بسم الله است ! جهان غرق رحمت او است

بعد از ((بسم الله)) که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آنست که به یاد مبدء بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی پایانش بیفتند، همان نعمتهای فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم انگیزه ما در راه عبودیت است .

اینکه می گوئیم : انگیزه به خاطر آنست که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فورا می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند.

به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم ، که سخن از انگیزه های خداشناسی به میان می آید((وجوب شکر منعم)) را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی ، یادآور می شوند.

و اینکه می گوئیم : راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای او است ، به خاطر آن است که بهترین و جامعترین راه برای شناخت مبدء، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت و مخصوصا وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانها است .

به این دو دلیل سوره فاتحه الکتاب با این جمله شروع می شود (الحمد لله رب العالمین).

برای پی بردن

به عمق و عظمت این جمله لازم است ، به تفاوت ((حمد)) و ((مدح)) و ((شکر)) و نتایج آن توجه شود:

۱ ((حمد)) در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است ، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ، ما او را حمد و ستایش می گوئیم .

ولی ((مدح)) به معنی هر گونه ستایش است ، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری ، فی المثل تعریفی را که از یک گوهر گرانبها می کنیم ، عرب آن را مدح می نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح ، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می باشد.

ولی مفهوم ((شکر)) از همه اینها محدودتر است ، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است <۲۵> و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام ((الحمد)) به اصطلاح الف و لام جنس است و در اینجا معنی عمومیت را می بخشد، چنین نتیجه می گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است ، و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می پاشد، هر معلمی که تعلیم می دهد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند، و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد، چرا

که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است ، و یا به تعبیر دیگر حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است .

و نیز اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است ، بنابر این تمام حمدها به او بر می گردد.

و به تعبیر دیگر جمله الحمدلله رب العالمین ، اشاره ای است هم به توحید ذات و هم صفات و هم افعال (دقت کنید).

۲ اصولا توصیف ((الله)) در اینجا به ((رب العالمین))، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است ، گوئی کسی سؤ ال می کند چرا همه حمدها مخصوص خدا است ، در پاسخ گفته می شود: برای اینکه او ((رب العالمین)) و پروردگار جهانیان است . قرآن مجید می گوید الذی احسن کل شیی ء خلقه : ((خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد)) (سجده ۷).

و نیز می گوید: و ما من دابه فی الارض الا علی الله رزقها: ((هر جنبنده ای در زمین است روزیش بر خدا است)) (هود ۶).

۳ از کلمه ((حمد)) این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند همه این مواهب و نیکیها را با اراده و اختیار خود ایجاد کرده است ، بر ضد گفته آنان که خدا را همانند خورشید یک مبدء مجبور فیض بخش می دانند.

۴ جالب اینکه حمد تنها در آغاز کار نیست ، بلکه پایان کارها نیز چنانکه قرآن به ما تعلیم می

دهد با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتیان می خوانیم دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمین : ((سخن آنها در بهشت نخست منزه شمردن خداوند از هر عیب و نقص ، و تحیت آنها سلام ، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است)) (یونس ۱۰).

۵ اما کلمه ((رب)) در اصل به معنی مالك و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد و کلمه ((ربیبه)) که به دختر همسر انسان گفته می شود از همینجا گرفته شده است ، زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده اش پرورش می یابد.

این کلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته می شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتما به صورت اضافه است مثلا می گوئیم ((رب الدار)) (صاحب خانه) ((رب السفینه)) (صاحب کشتی). <۲۶>

در تفسیر ((مجمع البیان)) معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می باشد، اما بعید نیست که هر دو معنی به یک اصل باز گردد. <۲۷>

۶ کلمه ((عالمین)) جمع عالم است و عالم به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند، مثلا می گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه ، و یا می گوئیم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین ((عالم)) خود به تنهائی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت ((عالمین)) جمع

بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است .

در اینجا این سؤ ال پیش می آید که جمع با((ین)) معمولا برای جمع عاقل است در حالیکه همه عالمهای این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه عالمین را در اینجا اشاره به گروه ها و مجموعه هائی از صاحبان عقل می دانند مانند فرشتگان و انسانها و جن .

این احتمال نیز وجود دارد که این جمع بخاطر تغلیب باشد (منظور از تغلیب این است که مجموعهای از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).

۷ نویسنده تفسیر((المنار)) می گوید: از جد ما امام صادق (علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از ((عالمین)) تنها انسانها هستند. سپس اضافه می کند در قرآن نیز ((عالمین)) به همین معنا آمده است مانند ((لیکون للعالمین نذیرا)): خداوند قرآن را بر بندهاش فرستاد تا جهانیان را انذار کند (سوره فرقان آیه ۱) <۲۸>

ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید که هر چند کلمه عالمین در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسانها آمده است ولی در پاره ای از موارد معنی وسیعتری دارد، و انسانها و موجودات دیگر جهان را در بر می گیرد، مانند ((فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین)): ستایش مخصوص خدا است که مالك و پروردگار آسمانها و زمین ، مالك و پروردگار جهانیان است)) (جاثیه آیه ۳۶).

و مانند ((قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض و ما بینهما)): ((فرعون

گفت پروردگار عالمیان چیست ؟ موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است)) (آیه ۲۳ و ۲۴ سوره شعراء).

جالب اینکه در روایتی که صدوق در کتاب ((عیون الاخبار)) از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم : ((که امام علیه السلام در ضمن تفسیر آیه الحمدلله رب العالمین فرمود: رب العالمین هم الجماعات ، من کل مخلوق من الجمادات و الحیوانات : ((رب العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار)). <۲۹>

اما اشتباه نشود که در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه عالمین مفهومش گسترده و وسیع است ، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان می باشد، گاهی انگشت روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام سجاد (علیه السلام) تفسیر به انسانها شده بخاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسانها هستند.

۸ این نکته نیز قابل توجه است که بعضی عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: عالم کبیر و عالم صغیر، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است ، چرا که وجود یک انسان خود به تنهائی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان نمونه برداری از همه جهان است .

آنچه سبب می شود که مخصوصا ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله الحمدلله آمده در این جمله همه حمد و ستایش

را مخصوص خدا می شمریم ، سپس رب العالمین را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم ، می گوئیم : همه ستایشها مخصوص او است چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک و صاحب و پروردگارش او می باشد.

۱- خط سرخ بر همه رب النوعها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین ، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند!.

حتی برای اموری همانند عشق عقل ، تجارت ، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدائی دائر ساخته ، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند!. <۳۰>

در ((کلده)) پایتخت کشور ((آشور)) رب النوع آب ، رب النوع ماه ، رب النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می نامیدند، و مافوق همه اینها ((ماردوک)) را رب الارباب می شمردند.

در ((روم)) نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت ، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند

(چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند).

عـده این خـدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خـدایان یک پست مخصوص داشت ، و در امور محـدودی مـداخله می کرد، تا آنجا که ((در خانه)) دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشتند!

به گفته یکی از مورخـان جـای تعجب نیست که رومیها ۳۰ هزار خدا داشـته باشـند، آن چنانکه یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند!

از این خـدایان می توان رب النوع کشـاورزی ، رب النوع آشپزخـانه ، و رب النوع انبار غـذا، رب النوع خانه ، رب النوع شـعله گـاز، رب النـوع آتش رب النـوع میـوه هـا، رب النوع درو، رب النوع درخت تـاک ، رب النوع جنگـل رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشکده ملی را نام برد. <۳۱>

کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده .

در عصـر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرسـتش و سـتایش قرار داشـته و شاید همه یا قسـمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند.

از همه گذشـته گاهی بشر را نیز عملا رب خود قرار می دادند، چنانکه قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانسـتند می گوید ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله)): آنها احبار و رهبانهایشان

را ارباب بجای خدا می دانستند (توبه ۳۱).

به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر اینکه انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه و تشتت و پراکندگی است ، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از بسم الله نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده ، در همین رابطه است ((الحمد لله رب العالمین)) همه ستایشها مخصوص خداوندی است که رب همه جهانیان است .

و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام رب النوعها می کشد و آنها را به وادی عدم همانجا که جای اصلیشان است می فرستد، و گلهای توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.

قابل توجه اینکه همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز لااقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه الله خداوند یگانه ایکه مالك و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرك سرگردان نشوند.

۲- پرورش الهی راه خداشناسی

گرچه کلمه ((رب)) همانگونه که گفتیم در اصل به معنی مالك و صاحب است ، ولی نه هر صاحبی ، صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود .

دقت در سیر تکاملی موجودات زنده ، و تحول و دگرگونیهای موجودات بی جان ، و فراهم آمدن زمینه های تربیت موجودات ، و ریزه کاری هایی که در هر یک از این قسمتها نهفته شده است یکی از بهترین

طرق خداشناسی است .

هماهنگیهائی که در میان اعضاء بدن ماست که غالبا بدون آگاهی ما بر قرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است .

فی المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن بپاخیزیم ، در یک لحظه کوتاه فرمانی هماهنگ به تمام ارگانهای بدن ما به صورت ناآگاه صادر می شود، بلافاصله ، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذائی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلولها می رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند احساس گرسنگی بکلی فراموش می شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس ، با این سرعت ، در میان تمام ذرات وجود انسان ، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است ؟!

آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی که بخواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند. معنی ((رحمن)) و ((رحیم)) و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر ((بسم الله)) مشروحا خواندیم ، و نیازی به تکرار نیست . نکته ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است که این دو صفت که از مهمترین اوصاف الهی است در نمازهای

روزانه ما حداقل ۳۰ بـار تکرار می شونـد (دو مرتبه در سوره حمـد و یک مرتبه در سورهای بعـد از آن می خوانیم) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم .

این در حقیقت درسـی است برای همه انسانهـا که خود را در زنـدگی بیش از هر چیز به این اخلاـق الهی متخلق کننـد، بعلاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبـد و بنـده خـدا می دانیم مبادا رفتار مالکان بی رحم نسـبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

در تاریخ بردگی می خوانیم :

((صاحبان آنها با قساوت و بیرحمی عجیبی با آنها رفتار می کردنـد، چنانکه می گوینـد اگر بنـدهای در انجام خـدمات اندک قصوری می ورزید مجازاتهای

سخت می دید: شـلاق می خورد، او را به زنجیر می کشـیدند، به آسیابش می بستند به حفر معادن می گماشتند، در زیر زمینها و سیاهچالهای هولناک حبس می کردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش می آویختند!. <۳۲>

در جـای دیگر می خـوانیم : ((غلامـان محکـوم را در قفس درنـدگان می انداختنـد و اگر جـان سـالم به در می بردنـد درنـده دیگری را داخل قفس او می کردند)).

این بود نمونه هـای از رفتـار مالکـان با بردگان خویش ، اما خداونـد جهان در قرآن کرارا تـذکر می دهـد که اگر بنـدگانم بر خلاف دسـتورم عمل کردنـد و پشـیمان شدند می بخشم ، می آمرزم ، رحیم و مهربانم آنجا که می فرماید: قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا <۳۳> ((ای کسانی که از حریم

بنـدگی سـرباز زده ایـد از رحمت خـدا مـاءیوس نشویـد، خداونـد همه گناهـان را می آمرزد (توبه کنیـد و از دریـای بی پایان رحمت خدا بهره مند شوید).

بنابراین آوردن ((رحمان و رحیم)) بعد از رب العالمین اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت نسـبت به بندگان خویش ، بـا مهربانی و لطف رفتار می کنیم این بنـده نوازی و لطف خـدا، بنـدگان را شـیفته او می سازد: که با یک دنیا علاقه بگویند ((الرحمن الرحیم)).

اینجا است که انسان متوجه چقدر فاصـله است بین رفتار خداوند بزرگ با بندگان خویش ، و روش مالکان با زیردسـتان خود، مخصوصا در عصر شوم ، بردگی . ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

در اینجا به دومین اصل مهم اسـلام یعنی قیامت و رسـتاخیز توجه می کند و می گوید: ((خداوندی که مالک روز جزا است)) (مالک یوم الدین).

و به این ترتیب محور مبدء و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد.

جـالب اینکه در اینجا تعبیر به مالکیت خداونـد شـده است ، که نهایت سـیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشـخص می کنـد، روزی که همه انسانهـا در آن دادگـاه بزرگ برای حساب حاضـر می شونـد، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرنـد، تمام گفته ها و کارها و حتی انـدیشه های خود را حاضـر می بیننـد، هیـچ چیز حتی به اندازه سـر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است ، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیتهای اعمال خود را

بر دوش کشد!.

حتی در آنجا که خود فاعل نبوده ، بلکه بنیانگزار سنت و برنامه ای بوده است ، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.

بدون شک مالکیت خداوند در آن روز یک مالکیت اعتباری ، نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است ، نمی باشد، چرا که این یک مالکیت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند نابود می شوند، همانگونه که اگر رابطه لامپهای برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنائی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

و تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است ، آنکس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است . نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضا پیکرمان می توانیم پیدا کنیم ، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم ، نه به معنی مالکیت اعتباری ، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.

در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به مالک روز جزا می کنیم ؟

پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه

مالکیت خداونـد گر چه شامل هر ((دو جهان)) می باشـد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است ، چرا که در آن روز همه پیونـدهای مـادی و مالکیتهـای اعتباری بریـده می شود، و هیچکس در آنجا چیزی از خود نـدارد، حتی اگر شـفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است ، یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله روزی که هیچکس مالك هیچ چیز برای کمك به دیگری نیست ، و همه کارها به دست خدا است (سوره انفطار آیه ۱۹).

به تعبیر دیگر انسـان در این دنیـا گـاه به کمـك دیگری می شـتابد، بـا زبانش از او دفاع می کنـد، با اموالش از او حمایت می نماید، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد گاه با طرحها و نقشه های گوناگون ، او را زیر پوشـش حمایت خود قرار می دهد.

ولی آن روز هیچیـك از این امـور وجود نـدارد، و به همین دلیـل هنگـامی که از مردم سؤ ال شود لمن الملـك الیوم حکومت امروز از آن کیست ؟! می گویند: لله الواحد القهار: برای خداوند یگانه پیروز است !)) (سوره مؤ من آیه ۱۶).

اعتقاد به روز رسـتاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن بطور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد اثر فوق العاده نیرومنـدی در کنترل انسـان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ

عدل خدا.

تکیه بر مالکیت خداونـد نسـبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که با اعتقاد مشـرکان و منکران رسـتاخیز به مبارزه بر می خیزد، زیرا از آیات قرآن به خوبی اسـتفاده می شود که ایمان به ((الله)) یک عقیـده عمومی حتی برای مشـرکان عصـر جاهلی بوده ، لذا هنگامی که از آنها می پرسـیدند: آفریدگار آسـمانها و زمین کیست ؟ می گفتند: خدا! و لئن سـئلتهم من خلق السماوات و الارض لیقولن الله (لقمان ۲۵) در حـالی که آنهـا با گفتار پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله وسـلم) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می شدنـد و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنه : کافران گفتنـد آیا مردی را به شـما معرفی بکنیم که می گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت ! آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است ؟!)) (سبا آیه ۸).

در حدیثی از امام سـجاد (علیه السـلام) می خوانیم : هنگامی که به آیه ((مالک یوم الدین)) می رسـید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

کان علی بن الحسین اذا قرء مالک یوم الدین یکررها حتی یکادان یموت . <۳۴>

امـا کلمه ((یوم الـدین)) این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن اسـتعمال شـده به معنی قیامت آمـده است چنانکه در قرآن در آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره انفطار با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز

از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده).

و اینکه چرا آن روز، روز دین معرفی شده ؟ به خاطر این است که آن روز روز جزا است و دین در لغت به معنی جزا می باشد، و روشنترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است ، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود، و اعمال همه دقیقا مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می بیند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یوم الدین ، روز حساب است . <۳۵>

اما طبق این روایت ((دین)) به معنی حساب است ، شاید این تعبیر از قبیل ذکر علت و اراده معلول باشد، زیرا همی شه حساب مقدمهای برای جزا است .

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که علت نامگذاری رستاخیز به یوم الدین این است که در آن روز هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می بیند.

ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیحتر به نظر می رسد. انسان در پیشگاه خدا

اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، و در حقیقت لحن سخن از اینجا عوض می شود، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گوئی بنده با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته

نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمکهای او سخن می گوید:((تنها ترا می پرستم و تنها از تو یاری می جویم)) (ایاک نعبد و ایاک نستعین).

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، انسان به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی نخستین ثمره اش از یکسو بنده خالص خدا بودن ، و از بندگی بتها و جباران و شهوات در آمدن ، و از سوی دیگر دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است .

در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت ، و توحید افعال است .

توحید عبادت آنست که هیچکس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم تنها به فرمان او گردن نهیم ، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم .

توحید افعال آنست که تنها مؤ ثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤ ثر فی الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم که هر سببی هر تاءثیری دارد، آن هم به فرمان خدا است ، او است که به آتش سوزندگی ، و به خورشید روشنائی و به آب

حیاتبخشی داده است .

ثمره این عقیـده آنست که انسان تنها متکی به الله خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می داند، و غیر او در نظرش فانی ، زوال پذیر، و فاقد قدرت می باشد.

تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است ، و لیاقت این دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد انسانرا از همه کس و همه موجودات بریـده و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب ، قدرت خدا را که مسبب الاسباب است مشاهده می کند.

این عقیـده آن قـدر روح انسانرا وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابـدیت می پیونـدد و از محیطهای محدود آزاد و رها می سازد.

۱- نقطه اتکاء فقط او است

طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده ایم هنگامی که مفعول بر فاعل مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می گردد، و در اینجا مقدم شدن کلمه ایاک بر نعبد و نستعین دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم .

حتی در عبـودیت و بنـدگی خـود نیز احتیـاج بـه کمـک او داریم ، و در این راه نیز بایـد از او اسـتعانت جست ، مبـادا گرفتـار انحراف و عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد.

به تعبیر دیگر در جمله اول که می گوئیم تنها تو را می پرستیم کمی بوی

استقلال دارد، بلافاصله با جمله ایاک نستعین آنرا اصلاح می کنیم و آن حالت بین الامرین (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.

۲- ذکر صیغه جمع در نعبد و نستعین

و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است نشان می دهد که اساس عبادت مخصوصا نماز بر پایه جمع و جماعت است ، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگیش .

به این ترتیب هر گونه فردگرائی ، و تکروی ، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود .

مخصوصا نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (حی علی الصلوه بشتاب به سوی نماز ...) تا سوره حمد که آغازگر نماز است ، السلام علیکم که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فرادی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

۳- در برخورد نیروها از او کمک می گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است ، هم از نظر نیروهای طبیعی ، و هم از نظر نیروهای درون ذاتی خود. برای اینکه بتواند در برابر عوامل مخرب و ویرانگر و منحرف

کننده ، مقاومت کند احتیاج به یار و مدد کاری دارد، اینجا است که خود را

در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می دهد، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله ایاك نعبد و ایاك نستعین اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاك او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمك می گیرد، و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله سر به بستر می نهد، با یاد او بر می خیزد و با یاد و استمداد از وجود او بخواب می رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحلهای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکشی و زورمندی سر تعظیم فرود نمی آورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نمی بازد، همچون پیامبر اسلام می گوید: ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین : نماز و عبادتم ، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است (انعام ۱۶۲). پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاك او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست ، راه پاکی و نیکی ، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمتها را به او ارزانی داشته نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

گر چه این انسان در چنین شرائط مؤ من است ، و با خدای خود آشنا ولی امکان دارد که هر آن این نعمت به خاطر عواملی از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد

كه لغزش و انحرافى براى او پيش نيايد.

بعلاوه اين صـراط مستقيم كه همان آئين حق است مراتب و درجاتى دارد كه همه افراد در پيمودن اين درجات يكسان نيستند، هر مقـدار از اين درجات را انسان طى نمايـد، باز درجات بالاتر و والاترى وجود دارد كه انسان با ايمان بايد از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدايت كند.

در اينجا اين سؤ ال معروف كه چرا ما همواره در خواست هدايت به صـراط مسـتقيم از خدا مى كنيم مگر ما گمراهيم ؟ مطرح مى شود.

وانگهى به فرضى كه اين سخن از ما زيبنده باشد از پيامبر و امامان كه نمونه انسان كامل بودند چه معنى دارد؟!

در پاسخ اين ايراد مى گوئيم :

اولا: همانطور كه اشاره شد انسان در مسـير هدايت هر لحظه بيم لغزش و انحراف درباره او مى رود، به همين دليل بايد خود را در اختيار پروردگار بگذارد و تقاضا كند كه او را بر راه راست ثابت نگهدارد.

ما نبايد فراموش كنيم كه وجود و هستى و تمام مواهب الهى ، لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما مى رسد.

سابقا گفتيم مثل ما و همه موجودات (از يک نظر) مثل لامپهاى برق است ، اگر مى بينيم نور لامپ ، متصل و يكنواخت پخش مى شـود به خـاطر آنست كه لحظه به لحظه نيرو از منبـع برق به او مى رسـد منبع برق هر لحظه نور جديـدى توليـد مى كنـد و بوسيله سيمهاى ارتباطى به لامپ تحويل مى گردد.

هستى ما نيز همانند نور اين لامپها است گر چه به صورت يک وجود ممتد جلوه گر است ، ولى در

حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض ، به ما می رسد.

بنابر این همانگونه که هر لحظه وجود تازهای به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم بدیهی است اگر موانعی در سیمهای معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کژیها، ظلمها، ناپاکیها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد.

ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم .

ثانیا: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود.

بنابر این جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت صراط مستقیم کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خدا است ، و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

مگر ما بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) صلوات و درود نمی فرستیم ؟ مگر مفهوم صلوات ، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمد و آل محمد نیست ؟

مگر خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نمی فرمود: رب زدنی علما خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن !

مگر قرآن نمی گوید: و یزید الله الذین اهتدوا هدی : خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می کند (مریم ۷۶).

و نیز می گوید: و الذین اهتدوا زادهم هدی و

آتاهم تقواهم : آنها که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و تقوا به آنها می دهد محمد ۱۷).

و از اینجا پاسخ سؤ الی که مربوط به درود بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و امامان است نیز روشن که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر برای آن بزرگواران است .

برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

۱ امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم می فرماید، یعنی ادم لنا توفیقک الذی اطعناک به فی ماضی ایامنا، حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا:خداوندا توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم ، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم . <۳۶>

۲ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: یعنی ارشدنا للزوم الطریق المؤ دی الی محبتک ، و المبلغ الی جنتک ،والمانع من ان نتبع اهوائنا فنغطب ، او ان ناخذ بارائنا فنهلک : یعنی خداوندا ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است ، ثابت بدار. <۳۷>

صراط مستقیم چیست ؟

آنگونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می آید صراط مستقیم همان آئین خدا پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است چنانکه در سوره

انعام آیه ۱۶۱ می خوانیم : قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما مله ابراهیم حنیفا و ما

کان من المشرکین : بگوخداوند مرا به صراطمستقیم هدایت کرده : به دین استوار،آئین ابراهیم که هرگز به خداشرک نورزید.

در اینجا دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند.

اما در سوره یس آیه ۶۱ و ۶۲ چنین می خوانیم : الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم : ((ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمائید) و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است)).

در اینجا به جنبه های عملی آئین حق اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است .

و به گفته قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که راه مستقیم همی شه یک راه بیشتر نیست زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیکترین راه را تشکیل می دهد.

بنابر این اگر قرآن می گوید صراط مستقیم ، همان دین و آئین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیکترین راه ارتباط با خدا همانست .

و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست ان الدین عند الله الاسلام :((دین در نزد خدا اسلام است))(آل عمران آیه ۱۹).

به خواست خدا بعدا

خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده است شامل می شود.

و از اینجا روشن می شود تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند همه در واقع به یک چیز باز می گردد:

بعضی آن را به معنی اسلام .

بعضی به معنی قرآن .

بعضی به پیامبر و امامان راستین .

و بعضی آنرا به آئین الله که جز آن را قبول نمی کند، تفسیر نموده اند تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه های اعتقادی و عملی می کند.

همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه ای از این مساءله اشاره کرده همه به یک اصل باز می گردد، از جمله : از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین نقل شده : الصراط المستقیم صراطالانبیاء و هم الذین انعم الله علیهم : ((صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده اند)). <۳۸>

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم فرمود: الطریق و معرفه الامام : ((منظور راه و شناخت امام است .)) <۳۹>

و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده : و الله نحن الصراط المستقیم : ((به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم)). <۴۰>

در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: صراط مستقیم ، امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است . <۴۱>

مسلم است که پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) همه به همان

آئین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت .

جالب اینکه ((راغب)) در کتاب ((مفردات)) در معنی صراط می گوید:((صراط)) راه مستقیم است ، بنابر این مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده ، و ذکر آن به صورت توصیف ، برای تاءکید هر چه بیشتر روی این مساءله است . دو خط انحرافی !

این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای ((صراط مستقیم)) که در آیه قبل خواندیم ، می گوید: مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت ، نعمت توفیق ، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت ، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان شده (صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین).

در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم ، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم .

و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همی شه دو خط انحرافی قرار دارد، خط ((مغضوب علیهم)) و خط((ضالین)) که به زودی به تفسیر این دو آشنا

خواهیم شد.

۱- الذین انعمت علیهم کیانند ؟

سوره نساء آیه ۶۹ این گروه را تفسیر کرده است : و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا:

((کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته ، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح ، و اینان رفیقان خوبی هستند)).

همانگونه که ملاحظه می کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می کند:((پیامبران ، صدیقین ، شهداء، و صالحین .

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مترقی و مؤ من ، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.

و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است ، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

به دنبال این دوران سازندگی فکری ، طبیعتا عناصر آلوده و آنها که مانع راه حقند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.

در مرحله چهارم محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن صالحان است اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت .

بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روز پی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم ، خط انبیاء خط صدیقین ، خط شهدا

و صالحین و روشن

است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم .

۲- ((مغضوب علیهم)) و ((ضالین)) کیانند؟

جدا کردن این دو از هم در آیات فوق نشان می دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است .

در اینکه فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

۱ از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که ((مغضوب علیهم)) مرحله ای سختتر و بدتر از ضالین است ، و به تعبیر دیگر ضالین گمراهان عادی هستند، و مغضوب علیهم ، گمراهان لجوج و یا منافق ، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده .

در آیه ۱۰۶ سوره نحل می خوانیم و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله : ((آنهائی که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است)).

و در آیه ۶ سوره فتح آمده است ، و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم جهنم : ((خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك و آنها را که درباره خدا گمان بد می برند مورد غضب خویش قرار می دهد، و آنها را لعن می کند، و از رحمت خویش دور می سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است .

به هر حال مغضوب علیهم آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با

حق را می پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی کنند آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می گوید: و بائوا بغضب من الله ... ذلک بانهم کانوایکفرون بایات الله و یقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما

عصوا و کانوا یعتدون : ((غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد چرا که به خدا کفر می ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می کشتند)).

۲ جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از ((ضالین)) منحرفین نصاری و منظور از ((مغضوب علیهم)) منحرفان یهودند.

این برداشت به خاطر موضعگیریهای خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد، زیرا همانگونه که قرآن هم صریحا در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسختترین دشمن شدند، و از هر گونه کار شکنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند (همانگونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).

و با این حال تعبیر از آنها به ((مغضوب علیهم)) بسیار صحیح به نظر می رسد ولی باید توجه داشت که این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است ، نه انحصار مفهوم مغضوب علیهم در این دسته از یهود.

اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند،

از آنها تعبیر به ضالین شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است .

در احادیث اسلامی نیز کرارا مغضوب علیهم به یهود و ضالین به منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همانست که در بالا اشاره شد. <۴۲>

۳ این احتمال نیز وجود دارد که ضالین به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که ((مغضوب علیهم)) کسانی

هستند که هم گمراهند و هم گمراه گر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند!

شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان ((یصدون عن سبیل الله)) از آنها یاد شده در آیه ۱۶ سوره شوری می خوانیم : و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضه عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید: ((آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤ منان ، در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به مخاصمه و بحثهای انحرافی بر می خیزند، حجت و دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود.

اما با این همه چنین به نظر می رسد که جامعترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصادیق آن محسوب می شود بنابر این دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم .

و الحمد لله رب العالمین

(پایان سوره حمد)

آشنایی با این سوره مبارکه

الف – محل فرود این سوره این سوره به اعتقاد ابن عبّاس و قتاده، در مکه، به عقیده مجاهد در مدینه، و از دیدگاه برخی دیگر، یک بار در مکه و یک بار در مدینه بر قلب مصفای پیامبر(ص) فرود آمده است. ب – نامهای آن

۱. فاتحه الکتاب بدان دلیل که نخستین سوره قرآن شریف و نیز آغاز قرائت نماز است.

۲. حمد

بدان علّت که سراسر آن ستایش خداست.

۳. امّ الکتاب بدان جهت که بر دیگر سوره های قرآن مقدم است.

در فرهنگ عرب، به هر پدیده ای که جامع و یا مقدم بر پدیده های دیگر باشد، «امّ» گفته شده است؛ مانند: «امّ الرّأس» به معنای «پوستی که دربردارنده مغز است» یا «امّ القری» که به مکه اطلاق می شود؛ چرا که زمین از آن نقطه پرشرافت گسترش داده شده است، و یا ازنظر شکوه معنوی و شرافت، برترین مکان است.

برخی بر این اندیشه اند که این سوره بدان دلیل به این نام خوانده شده که عصاره و چکیده پیام قرآن، یعنی توحیدگرایی و یکتاپرستی که برترین هدف دعوتهای توحیدی است و دیگر اصول و فروع پیامهای آسمانی به آن برمی گردد، به سبکی جالب در آن آمده است.

۴. السّبع بدان سبب که هفت آیه دارد.

۵. مثانی درمورد این نام، دو دیدگاه مطرح است: نخست اینکه در هر نماز واجب و مستحب دوبار خوانده می شود؛ و دیگر بدان جهت که دوبار بر قلب مصفای پیامبر(ص) فرود آمده است.

آنچه آمد، نامهای مشهور این سوره است. امّا نامهای دیگر آن

که چندان معروف نیست:

۶. وافیه بدان دلیل که باید تمامی آن را در نماز قرائت کرد.

۷. کافیه بـدان جهت که خود به تنهایی می توانـد جای سوره دیگری را بگیرد؛ درحالیکه هیچ سوره ای نمی تواند جای آن را در نماز بگیرد.

در این مورد، از پیامبر گرامی (ص) نقل شده است که فرمود:

«امّ القرآن عوض عن غیرها و لیس غیرها عوضاً عنها.»

سوره «حمـد» در نماز می تواند جای دیگر سوره ها را بگیرد امّا هیچ سوره دیگری نمی تواند جایگزین آن شود و نقش آن را داشته باشد.

۸. اساس از ابن عبّاس آورده انـد که: برای هر پدیـده، پایه و اساسـی است. اساس قرآن، سوره فاتحه و اساس این سوره، «بسـم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» است.

۹. شفاء

بدان دلیل به آن «شفاء» گفته شده است که پیامبر گرامی (ص) فرمود:

«فاتحهالکتاب شفاء من کلّ داء.»

این سوره، شفابخش هر درد و بیماری است.

۱۰. صلوه

بدان علّت نام صلوه یا نماز بر قرآن نهاده اند که پیامبر گرامی(ص) فرمود:

«قال اللّٰه تعالی: قسمت الصّلوه بینی و بین عبدی نصفین نصفها لی و نصفها لعبدی...»

خدای پرمهر پیام داد که: نماز - یعنی این سوره - را میان خود و بندگان نمازگزارم بطور شایسـته و بایسته و برابر تقسیم کرده ام. نیمی از آنِ من است و نیمی از آنِ هر بنـده نمازگزار؛ چرا که وقتی بنـده نمازگزار شـروع به خوانـدن می کند و می گوید: «الحمد للّٰه ربّ العالمین»، خدا می فرماید: بنده ام مرا خالصانه ستایش کرد. هنگامی که می خواند: «الرّحمن الرّحیم مالک یوم الدّین»، خدا می فرماید: بنده ام به گونه ای شایسته مرا ثنا گفت و باشکوه وصف ناپذیری مرا یاد کرد. و زمانی که

می خوانـد: «ایّاک نعبد و ایّاک...»، خدا می فرمایـد: این پیوند عاشـقانه ای است میان من و بنده ام؛ آنچه او می خواهد، باید به او ارزانی شود.

آنچه آمد، ده نام برای این سوره مبارکه بود.

ج – فضیلت این سوره ۱. از پیامبر گرامی(ص) آورده اند که:

هر کس سوره فـاتحه را تلاوت کنـد، پاداش تلاوت دو سوّم قرآن به او ارزانی می شود، و از چنان پاداشـی بهره منـد می شود که گویی به هر زن و مرد باایمانی، انفاق خالصانه کرده است.

قال رسول اللّه(ص): «ایّما مسلم قرأ فاتحهالکتاب اعطی من الأجر کانّما قرأ ثلثی القرآن...»

۲. و نیز در روایت دیگری آمد که گویی همه قرآن را تلاوت کرده است:

«... کانّما قرأالقرآن.»

۳. ابیّ بن کعب آورده است که این سوره را بر پیامبر گرامی (ص) تلاوت کردم. آن حضرت فرمود:

«والّذی نفسی بیده ماانزل اللّه فی التّوراه و لا فی الأنجیل و لا فی الزّبور و لا فی القرآن مثلها...»

به خـدایی که جـان من در کف قـدرت اوست، چنین سوره ای را خداونـد نه در تورات فرو فرسـتاده است، نه در انجیل، نه در زبور و نه در دیگر سوره هـای قرآن. این سوره مبـارکه، «امّ الکتاب» و «سـبع مثانی» است که میان خـدا و بنـدگان نمازگزارش تقسیم شده است، آن هم با حقوق برابر و متقابل؛ و برای بنده در آن است هر آنچه بخواهد.

۴. محمّدبن مسعود از پیامبر گرامی(ص) نقل کرده است که به جابر فرمود:

«ألا اعُلّمک افضل سوره انزلهااللّه فی کتابه؟»

آیا نمی خواهی برترین سوره ای را که خدا در کتاب خویش فرو فرستاده است، به تو بیاموزم؟

جابر پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! بیاموز!

فرمود: دوست داری از فضیلت

آن برای تو بگویم؟

پاسخ داد: آری؛ پدر و مادرم به قربانت.

فرمود: این سوره، شفای هر درد و بیماری است جز مرگ.

۵. از امام صادق(ع) آورده اند که فرمود:

«من لم یبرءه الحمد لم یبرءه شی ء.»

کسی که به برکت سوره «حمد» شفا نیابد، هیچ چیز او را بهبود نخواهد بخشید.

۶. امیرمؤمنان(ع) از پیامبر گرامی(ص) نقل کرده است که فرمود:

«اِنّ اللَّه تعالی قال لی «وَ لَقَدْ آ تَیْناکَ سَبْعَاً مِنَ الْمَثانی والْقُرْآنَ الْعَظیمَ.»(۲۶)

خدای جهان آفرین به من پیام داد که هان ای پیامبر! ما هفت آیه مبارکه که دربردارنده پرمحتواترین ثنا و ستایش است، و نیز قرآن شکوهمند را بر تو فرو فرستادیم.

و بدینسان، سوره حمد را دربرابر همه قرآن شریف قرار داد و با فرود آن بر من منّت نهاد.

آنگاه پیامبر گرامی(ص) افزود: سوره حمد، شریف ترین گنجینه های عرش است.

و خداوند این سوره را به محمّد(ص) اختصاص داد، و با آن، شکوه و شرافتی وصف ناپذیر به پیامبر(ص) ارزانی داشت؛ و از پیام آوران خویش، جز سلیمان که «بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحیم» آن را به او عطا فرمود، هیچیک را در این شرافت و سند برتری شرکت نداد. تنها سلیمان(ع) بود که در این شکوه و شرافت شرکت داشت؛ و قرآن سرگذشت وی را اینگونه آورده است که: «اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ»(۲۷).

آنگاه افزود که هرکس آن را با تدبّر تلاوت کند و در همانحال دوستی محمّد(ص) و خاندان او را در گستره دل جای دهد و به ظاهر و محتوای این کتاب آسمانی ایمان داشته و فرمانبردار آن باشد، دربرابر هر حرفی از آن، پاداشی ارزشمند به او ارزانی می شود که هر یک

از این پاداشها برتر از این جهان و نعمتهای مادی آن است؛ و اگر کسی به هنگام تلاوت این سوره به آن گوش جان سپارد، به اندازه یک سوّم پاداش تلاوت آن را دریافت خواهد داشت. از این رو در کسب این خیر فراوان و نجات بخش بکوشید؛ آن را غنیمت شمارید و اجر بیشتری فراهم آورید؛ زیرا ممکن است فرصت ازدست برود و حسرت و اندوه در دل بماند که چرا بهره نگرفتید.

د - پناه بردن به خدا یا «استعاذه»

همه تلاوت کنندگان و قاریان مشهور برآنند که پیش از «بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحیم»، «استعاذه» یا «پناه بردن به خدا» زیبنده است؛ امّا در ویژگیهای آن، دیدگاهها گوناگون است:

۱. برخی چون ابن کثیر، عاصم و ابوعمرو، اینگونه پناه بردن را پسندیده اند: «اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم».

۲. امّا نافع، کسایی و ابن عامر، این عبارت را ترجیح داده اند: «اعُوذ باللَّه من الشّیطان الرّجیم انّه هوالسّمیع البصیر».

۳. و حمزه، این عبارت را پیشنهاد کرده است: «نستعیذ باللَّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم».

ه - نگرشی بر واژه ها

واژه «اعوذ» به معنای «پناه می برم»، و «استعاذه» به معنای «پناه بردن» است.

واژه «شیطان» در فرهنگ عرب، به هر سرکش و حق ستیزی - خواه انسان، خواه حیوان و یا جن - اطلاق می شود؛ به همین جهت در قرآن شریف «شیاطین الجنّ والانس» آمده است.

برخی، شیطان را بر وزن فیعال و مأخوذ از «شطن» به معنای «دورشده» دانسته اند؛ و بعضی دیگر آن را بر وزن «فعلان» و از فعل «شاطه» به مفهوم «باطل شد» گرفته اند. به نظر نگارنده، دیدگاه نخست صحیح است؛ چرا که در فرهنگ عرب، «شاطن» به معنای «سرکش و نافرمان» آمده است: «ایّما شاطن عصاه عکاه» (هر گردنکشی را که

نافرمانی او کند، در غل و زنجیر می کشد و به زندان می افکند).

واژه «رجیم» بر وزن «فعیل» از «رجم» به مفهوم «دورشده» است.

و دو واژه «سمیع» و «علیم»، به معنای «شنوا» و «دانا» است.

و – تفسیر

خداوند دستور می دهد که از شرارت شیطان به او پناه بریم؛ چرا که هیچ انسانی از وسوسه های گمراهگرانه آن موجود پلید برکنار نیست. به همین جهت است که قرآن می فرماید:

«فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم.»(۲۸)

و هنگامی که قرآن می خوانی، از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

معنای جملاتی که بعنوان استعاذه ترسیم شد، این است که: من از شرارت و وسوسه های شیطان رانده شده و دور از رحمت خدا، به آفریدگار توانای هستی پناه می برم؛ به خدایی که همه شنیدنیها را می شنود و همه دانستنیها را می داند و بر تمامی امور دانا است.

آغاز سوره حمد

«بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحیم»

به نام خداوند بخشاینده مهربان همه پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت براین باورند که «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» یک آیه از سوره مبارکه «حمد» و هر سوره دیگری است؛ از این رو اگر کسی در نماز خویش آن را نخواند، نمازش باطل است؛ خواه نماز واجب باشد یا مستحب. و نیز در نمازهایی که سوره «حمد» را باید بلند خواند، بلندخواندن «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» نیز لازم است.

گرچه این احکام ازنظر دانشمندان اهل سنّت، جای بحث دارد، درمورد آیه بودن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» جز در سوره نمل، همگان را برآن اتفاق نظر است.

امّا کسانی که آن را آیه ای جداگانه می دانند، «صراطالّذین» را تا آخر سوره حمد یک آیه می شمارند؛ و آنان که آن را آیه ای مجزّا نمی شمارند و بیان آن را برای برکت خواهی

لازم می دانند، «صراطالّذین انعمت علیهم» را یک آیه، و پس از آن را آیه دیگر بحساب می آورند.

نکته دیگر اینکه: در بین قاریان مشهور، حمزه، خلف، یعقوب و یزیدی میان سوره ها را با بسم اللّه الرّحمن الرّحیم فاصله نمی افکنند؛ امّا بقیه، در پایان هر سوره، سوره دیگر، جز سوره انفال و توبه، را با بسم اللّه آغاز می کنند.

فضیلت بسم اللّه از هشتمین امام نور(ع) نقل کرده اند که فرمود: هرکس بسم اللّه الرّحمن الرّحیم را با ایمان و اخلاص به زبان آورد، از فاصله سیاهی چشم تا سفیدی آن، به اسم اعظم نزدیکتر می شود.

و ابن عبّاس از پیامبر گرامی (ص) آورده است که فرمود:

«اذا قال المعلّم للصّبی: قل بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، فقال الصّبی بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، کتب اللّه براءه للصّبی و براءه لأبویه و براءه للمعلّم.»

هنگامی که کودک به دستور آموزگار خود، بسم اللّه الرّحمن الرّحیم را بر زبان می راند، خداوند برای او و پدر و مادر و آموزگارش، سند بیزاری و رهایی از آتش دوزخ را می نویسد.

ابن مسعود در این مورد می گوید: همه برآنند که خداوند آنها را از شعله های سرکش آتشهای نوزده گانه دوزخ رهایی بخشد؛ پس بسم اللّه الرّحمن الرحیم را بسیار بخوانند که آن نیز نوزده حرف است و خداوند هر حرفی از آن را سپر یک شعله آتش دوزخ قرار می دهد.

و از امام صادق (ع) آورده اند که فرمود: خدای این کج اندیشان را بکشد! چگونه خواندن بزرگترین آیات قرآن - یعنی بسم اللّه - را بدعت پنداشتند؟

واژه ها

واژه «اسم»، برگرفته از «سُمُّو» و به معنای رفعت و بلندمرتبه بودن است. اصل این واژه «سمو» و جمع آن «اسماء» است؛ مانند «قَنَوَ» که جمع آن «اقناء» است. برخی آن را از «سمه» و «وسم» به مفهوم «نشان و علامت» گرفته اند؛

امّا دیدگاه نخست بهتر بنظر می رسد؛ چرا که با حذف حرف نخست واژه ای چون «سمه»، همزه وصل برسر آن در نمی آید.

واژه «اللّه»، نام ویژه خداست؛ و درمورد اصل آن، دو وجه از سیبویه ذکر شده است:

نخست اینکه «إلاه» بر وزن فعال بوده که حرف اول آن حذف و الف و لام جانشین آن شده است.

دیگر اینکه «لاه» بر وزن «فعل» بوده که الف و لام تعظیم بر سر آن درآمده و «اللّه» شده است.

در خصوص اینکه واژه مقدّس «اللّه» جامد است یا مشتق، بعضی آن را مشتق و برخی غیرمشتق اعلام کرده اند. کسانی که آن را مشتق دانسته اند، درباره اصل آن، وجوهی بیان کرده اند؛ برای نمونه:

۱. عدّه ای براین باورند که این واژه از «الوهیت» به معنای «پرستش» گرفته شده است؛ که با توجّه به این نظر، در مفهوم «اللّه» می توان گفت: ذات یگانه ای که شایسته پرستش است».

۲. پاره ای آن را مشتق از «وله» به مفهوم «تحیر» می دانند. که مطابق این نظر، خدای یکتا ذات بی همتایی است که خردها در شکوه و عظمت او سرگردان می شود.

۳. گروهی آن را از «الهت» به معنای «گریه کردم» گرفته اند؛ که بر این باور، خدای یکتا ذات بی همانندی که تمامی پدیده ها و انسانها، هنگام نیاز، به سوی او ناله و فزع می کنند.

۴. دسته ای آن را مشتق «از الهت الیه» به معنای «به سوی او آرامش یافتم» می دانند؛ که در اینصورت، معنای «اللّه» این می شود که «دلها تنها با یاد او آرام می گیرد».

۵. و دسته ای نیز آن را از «لاه» به مفهوم «پوشیده شد» گرفته اند؛ که بنابر این نظر، «اللّه» ذات بی همتایی است که از پندارها و اندیشه ها پوشیده

است و تنها با دلایل و نشانه های روشن، آشکار و شناخت او ممکن می شود.

دو واژه «الرَّحمن» و «الرَّحیم»، هر دو اسم انـد و از «رحمت» و «مهر خدا» برگرفته شده اند. این دو واژه، معنای مبالغه ای دارند؛ یعنی بسیار بخشاینده و مهربان؛ که واژه نخست، مبالغه بیشتری دارد.

برخی از واژه شناسان معتقدند که «رحمن»، واژه عربی نیست؛ چرا که هنگام فرودآمدن این واژه مقدس، عدّه ای، به بیان خود قرآن شریف، در مقـام شـگفتی و حیرت گفتنـد: «و ماالرّحمن؟!» (رحمان چیست؟!) امّا بنظر می رسـد که این سـخن، درسـت نیست؛ زیرا این واژه در اشعار عرب پیش از اسلام، فراوان آمده است.

تفسیر

در معنای «بسم اللَّه»، سه بیان آمده است:

۱. به معنای «کمک خواستن از خدا»؛ و به همین منظور، نام بلند او آورده می شود.

۲. به معنای «یاری جستن از ذات بی همتای او».

واژه «اسم» در «بسم اللَّه»، بجای صاحب نام نشسـته است؛ درست مانند اینکه گفته شود: «باللَّه»؛ همانگونه که وقتی کسـی را به نام می خوانند، در واقع، با خود او کار دارند و نام، تنها یک جانشین است.

۳. به معنـای مصـدری، یعنی «نام بردن»؛ همچون: «اکرمته کرامه» که «کرامه» بجای اکرام آمـده و معنایش این است که: قرائت خود را با نام بردن از خدا آغاز می کنم.

از دیـدگاه نگارنده، این نظر بهتر است؛ چرا که ما موظفیم کارهای خود را با نام پرشـکوه خدا آغاز کنیم، نه اینکه از شـکوه و عظمت او گزارش دهیم؛ همانگونه که دستور داده شده است در شروع خوردن و آشامیدن و سربریدن حیوان و دیگر امور، نام بلند او برده شود و اگر جز این باشد، بویژه به هنگام سربریدن حیوان، بی گمان مخالفت با دستور

است.

واژه مقدّس «اللَّه»، نام خداست؛ و خدا همان آفریدگار بی همتایی است که به دلیل آفریدگاری اش، شایسته پرستش است.

در «الرّحمن الرّحیم»، دلیل پیشی گرفتن واژه «الرّحمن» بر «الرّحیم» که هر دو از صفات خدا هستند، این است که «رحمن» تنها به خدا گفته می شود و بس؛ امّا اطلاق «رحیم» بر دیگری نیز جایز است.

از پیامبر گرامی (ص) نقل کرده اند که فرمود: مسیح گفت: خداوند در دنیا رحمن و در آخرت رحیم است.

و برخی از تابعین نیز برآنند که «رحمن» به معنای «پرمهر به همه بندگان» است، خواه باایمان باشند یا مشرک؛ و «رحیم» به مفهوم «مهربان به ایمان آوردگان و شایستگان» و مربوط به سرای آخرت است.

روشن است که گستردگی و فراگیری مهر او در این جهان، بدین معناست که همه، خواه باایمان و سپاسگزار و یا ناسپاس، را آفریده و از نعمتهای رنگارنگ حیات بهره ور ساخته است و به آنان روزی می بخشد؛ و فراگیری رحمت او در سرای آخرت، که تنها مردم باایمان و شایسته کردار را دربر می گیرد، به این مفهوم است که در این جهان به آنان توفیق آگاهی و ایمان و انجام کارهای شایسته ارزانی داشته است و در آخرت، آمرزش و تکریم خاصّ خود را نثارشان خواهد کرد و آنان را به بهشت پرطراوت و زیبا وارد خواهد ساخت.

از ششمین امام نور(ع) آورده اند که فرمود: «رحمن» نام خاصّ خدا و بیانگر ویژگی مهر فراگیر او در دنیا است.

عکرمه می گوید: خدا به اعتبار یک جنبه از مهر و رحمت خویش، «رحمن» است و به اعتبار صد رحمت خود، «رحیم». و این نکته را از بیان روشنگر پیامبر(ص) الهام گرفته

است که فرمود: خدا صد رحمت دارد که تنها یکی از آنها را به زمین فرستاده و میان مردم تقسیم کرده است؛ از این رو، مهر مردم به یکدیگر و عواطف و احساساتی که به هم نشان می دهند، همه در نتیجه همان یک رحمت است. و نود و نه رحمت دیگر خدا، ویژه خود اوست؛ تا در روز رستاخیز و سرای آخرت، بندگان شایسته و بایسته خویش را مشمول آنها قرار دهد.

و نیز آورده اند که در سرای آخرت، این یک بخش از رحمت او نیز به آن ۹۹ بخش دیگر ضمیمه می شود و با همه آنها به بندگان مهر خواهد ورزید.

جزءِ اوّل / سوره حمد

۱. بِسْمِ اللَّه الرَّحْمنِ الرَّحیمِ.

۲. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمینَ.

۳. الرَّحْمنِ الرَّحیمِ.

۴. مالِکِ یَوْمِ الدّینِ.

۵. اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعینُ.

۶. اِهْدِنَاالصِّراطَالْمُسْتَقیمَ.

۷. صِراطَالَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِالْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَاالضّالّینَ.

ترجمه ۱. به نام خداوند بخشاینده مهربان.

۲. ستایش خدای را که پروردگار جهانیان،

۳. بخشاینده و مهربان،

۴. [و] فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

۵. [بار خدایا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.

۶. ما را به راه راست هدایت فرما؛

۷. راه آنان که بر آنها نعمت ارزانی داشتی، نه [راه کسانی که بر آنان خشم گرفتی، و نه راه گمراهان.

نگرشی بر واژه ها

واژه «حمد» با واژه «مدح» و «سپاس»، معنا و مفهومی نزدیک دارد؛ معنایی متّضاد با واژه های «ذمّ»، «هجا» و «کفران».

در ستایش مقرّر نشده است که باید دربرابر نعمت، سپاسگزار شد؛ امّا شکر و سپاس تنها دربرابر نعمت و نیکی قرار

دارد.

واژه «ربّ» به معنای پروردگار است. امّا معانی دیگری نیز برای آن آمده است؛ که عبارتند از:

۱. بزرگ و مورد اطاعت و احترام؛

۲. مالک؛ چنانکه پیامبر(ص) به فردی فرمود: «أ ربّ غنم أمْ ربّ ابل؟» (تو مالک گوسفندی یا شتر؟)

۳. صاحب اختیار؛

۴. پرورش دهنده؛

۵. اصلاحگر.

یادآور می شود که واژه «ربّ»، درمورد خدای یکتا به تنهایی بکار می رود و در سایر موارد با اضافه می آید؛ مانند: «ربُ الدّار»، که به معنای صاحبخانه است.

واژه «عالمین» جمع عالم است. البته «عالم» خود نیز جمع است، با این تفاوت که از جنس خود مفردی ندارد و به گروهی از خردمندان گفته می شود. امّا در زبان عامّه، «عالم»، همه پدیده ها و موجودات، از جاندار گرفته تا بیجان و انسان و پدیده های دیگر را دربرمی گیرد. در این آیه شریفه نیز «عالم» به همین معنا آمده است؛ چرا که در جایی می فرماید: «و ماربُ العالمین؟» ([فرعون گفت و پروردگار جهانیان چیست؟) [موسی(ع) پاسخ داد و] گفت: «قالَ رَبُ السَّماواتِ وَالْاَرْض ِوَ مابَیْنَهُما ...»(**۲۹**) (پروردگار آسمانها و زمین و هر آنچه میان آنهاست...).

واژه «مَلِک» به معنای پادشاه و فرمانروا آمده، و «مالک» کسی است که توانایی تصرّف در دارایی خویش را دارد و کسی نمی تواند از تصرّفات شایسته و بایسته او جلوگیری کند.

«یوم الدّین»: یوم به معنای «روز» است و «دین» به چند معنا آمده؛ که عبارتند از:

۱. پاداش و کیفر

۲. حساب ۳. فرمانبرداری و پیروی امّا معنای «دین» در اینجا روشن و عبارت است از «پاداش و حساب» ؛ چرا که مفهوم آن، بروشنی در این آیه شریفه آمده است که:

«اَلْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفس ٍبِما

كَسَبَتْ...»(۳۰)

امروز هر كس را به اندازه عملكردش جزا مى دهند...

و نيز در اين آيه شريفه كه:

«... لاتَعْتَذِرُواالْيَوْمَ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.»(۳۱)

هان اى كسانى كه كفر ورزيده ايد! امروز پوزش مخواهيد. جز اين نيست كه برابر آنچه [در دنيا]انجام مى داديد، به شما جزا داده مى شود.

واژه «نعبد» به معناى «مى پرستيم» است.

پرستش و عبادت در فرهنگ واژه شناسان، به مفهوم نهايت خضوع و فرمانبردارى است؛ و هنگامى كه گفته مى شود: «طريقٌ مُعبّد»، يعنى راهى كه بر اثر رفت و آمد بسيار در آن، كوبيده شده است. همچنين به اين دليل به برده «عبد» گفته مى شود كه رام و فرمانبردار صاحب خويش است.

واژه «نستعين» به مفهوم «از تو يارى مى جوييم» آمده است.

«اهدنا» يعنى «ما را هدايت كن». هدايت در فرهنگ عرب، به معناى «ارشاد و راه نمودن» است و به كسى كه پيشاپيش مردم حركت مى كند و آنان را راه مى نمايد، «هادى» گفته مى شود.

«صراط» به معناى راه روشن و گسترده است.

«مغضوب عليهم» كسانى هستند كه خداوند بر آنان خشم گرفته است. «مغضوب» از ماده «غضب» به مفهوم «شدّت و سختى» گرفته شده است. به همين جهت به سنگ سخت «غضبه» مى گويند.

«الضّالين» به معناى «گمراهان» است.

اصل «ضلال»، به معناى هلاك و نابودى است. در قرآن آمده است كه:

«وَ قالُوا اِذا ضَلَلْنا فِى الْاَرْض ِ اَاِنَّا لَفى خَلْقٍ جَديدٍ...»(۳۲)

و [شرك گرايان گفتند: آيا هنگامى كه در زمين نابود [و ناپديد] شويم، [بازهم]آفرينش تازه اى خواهيم يافت؟...

و نيز آمده است كه: «... وَ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ»(۳۳).

تفسير

«الحمد للّه»

همه ستایشها و سپاسها از آن خدایی است که زیبنده پرستش است؛ چرا که او ارزانی دارنده نعمتها و تواناییها

بر همه موجودات، ازجمله انسان است. او آفریدگار هستی و پروردگار جهانیان است.

روشن است که از آفریدگاری و پروردگاری او، دو حقیقت نیز دریافت می شود:

۱. سپاس نعمت و سپاسگزاری از ارزانی دارنده نعمتها؛

۲. سبک و شیوه سپاسگزاری.

«الرّحمن الرّحیم»

معنای این دو صفت و تفاوت آنها با یکدیگر، در تفسیر «بسم اللّه الرّحْمن الرّحیم» ازنظر شما خواننده گرامی گذشت. تکرار این دو صفت پس از ستایش خدا، برای تأکید است؛ امّا «رمّانی» بر این باور است که بیان آن دو پس از «بسم اللّه» و بعد از ستایش خدا، تکراری است. لکن از آنجا که نام «اللّه» به معنای تنها قدرتی است که شایسته پرستش است، دو صفت «الرّحْمن الرّحیم» سبب این شایستگی انحصاری و این حقّ ویژه خدا را بیان می کنند؛ و آمدن آنها بعد از حمد و ستایش خدا، برای ترسیم دلیل این سپاسگزاری و ستایش است.

«مالك یوم الدّین»

پس از ترسیم مالکیت خدا بر کران تا کران هستی، این آیه شریفه فرمانروایی و سررشته داری او را در آن جهان بیان می دارد؛ و روشن است که منظور از «یوم» در اینجا، بخشی از زمان است نه روز دربرابر شب.

پاره ای برآنند که منظور از «روز»، ادامه نور و روشنایی است تا سرنوشتها روشن شود و هر کس در جایگاه شایسته خود قرار گیرد.

عدّه ای دیگر گفته اند: «یوم الدّین» یعنی همان روز سرنوشتی که بر دینداری و دین باوری راستین انسانها در زندگی پاداش داده می شود.

و برخی معتقدند که «یوم الدّین» یعنی روزی که جز دین و دینداری، چیزی سود نمی بخشد.

نکته دیگر در این باره آن است که: با اینکه خداوند مالك و فرمانروای هر دو جهان

است، بـدان جهت بر مالکیت و فرمانروایی او در روز دین - یعنی کیفر و پاداش - تأکیـد می شود که عظمت و سـرنوشت ساز بودن و اهمیت بسیار آن روز را بیان کند.

در قرآن شـریف، نظیر این تعبیر، بسیار بچشم می خورد؛ مثلاً خدای جهان آفرین که آفریدگار همه موجودات و سراسر هستی است، پروردگار عرش اعلام می شود: «ربّ العرش ...» تا نشانی از عظمت و شکوه وصف ناپذیر عرش باشد.

گفتنی است که این آیه شـریفه، بیـانگر اصـل معـاد و جهان پس از مرگ، لزوم امیـد و هراس از آن روز، و درست اندیشـی و عملکرد شایسـته است؛ چرا که حتّی تصوّر جهان پس از مرگ، خوف و امیـد را در انسان پدید می آورد، تا چه رسد به ایمان عمیق و باور ژرف آن.

«ایَّاک نعبد و ایَّاک نستعین»

مطابق دسـتور ادبیات عرب، مقـدّم شدن «ایّاک» بر دو فعل پس از خود، نشانگر انحصار و به این معناست که: بارخدایا! تنها تو را می پرستیم (نه غیر تو را)؛ و تنها از تو یاری می طلبیم (نه از دیگری).

عبـادت و پرسـتش، نوعی سپاسـگزاری و در واقع هـدف آن است؛ چرا که پرسـتش، درحقیقت آخرین مرحله خضوع و عـالی ترین درجه بزرگداشت است و تنها قدرت شـکوهمندی را شایسـته و زیبنده است که کلِّ هستی و نعمتها و زندگی و تمایلات و کششـها را ارزانی داشـته است؛ و از آنجـا که در اوج یقین هسـتیم که جز خـدای توانـای هستی، هیچکس دیگر توان ارزانی داشتن نعمتها را ندارد، به اینجا می رسیم که پرستش و عبادت، تنها ویژه خداست و برای او.

آری؛ اگر انسان شایسته کرداری به دیگری نیکی کند، بی گمان درخور سپاس

است، همانگونه که فرمانبرداری از همنوع ممکن است؛ امّا پرستش، ویژه خدا است و بس.

آیا پرستش همان فرمانبرداری است؟

با توجّه به مطالبی که آمد، روشن می شود دیدگاهی که پرستش را همان فرمانبرداری می نگرد، سست و نادرست است؛ چرا که اطاعت، تنها موافقت فرمان است و بس؛ به همین دلیل نمی توان به پسری که فرمانبردار پدر و یا برده ای که اطاعت کننده صاحب خویش است، عنوان عبادت کننده و پرستشگر داد. امّا بت پرستان، بتها را پرستش می کردند نه اطاعت؛ زیرا بتها دستور و فرمانی نداشتند تا اطاعت شوند.

منظور از «ایّاك نستعین»، بیان این حقیقت است که «خدایا! توفیق و یاری بر پرستش و بندگی ات را تنها از تو می خواهیم و بس»؛ و روشن است که معنای توفیق، ردیف ساختن و فراهم آوردن اسباب آن چیزی است که در پیدایش بدانها نیاز هست. از این رو، نمی توان گفت کسی که دیگری را در کاری یاری می کند، به او توفیق داده است؛ چرا که او توانسته فقط یک سبب یا بخشی از کار را ردیف کند، امّا گردآوری و فراهم ساختن همه اسباب و مقدّمات، از قلمرو قدرت انسانها خارج و در انحصار خداست؛ و درست به همین دلیل، ارزانی دارنده توفیق، تنها اوست و باید از او توفیق خواست.

چرا تکرار؟

دلیل تکرار واژه «ایّاك» این است که چنانچه این واژه فقط یک بار گفته می شد، شاید این پندار پدید می آمد که راه تقرّب به خدا، جمع میان پرستش و یاری خواهی از اوست، و باید هر دو باشند تا به خدا تقرّب جست و با یکی از آن دو نمی توان به او نزدیک شد؛ درحالیکه چنین نیست.

برای نمونه می توان با تفکّر در عظمت خدا، او را پرستید و به او تقرّب جست؛ گرچه در آن ساعت از او یاری هم نخواست.

برخی برآنند که این تکرار تنها برای تأکید است درست مانند اینکه بگوییم: این خانه میان حسن و میان حسین مشترک است، که در این مورد، بکاربردن واژه «میان» برای یک بار هم کافی است و دوّمی برای تأکید آمده است. در اینجا «ایّاک» درمورد دو فعل بکار رفته؛ امّا روشن است که اگر برای یک فعل تکرار می شد، تأکیدش بیشتر بود.

و بعضی نیز گفته اند این تکرار بدان جهت است که به ما بیاموزد همیشه و همه جا و برای هر خواسته ای، خدای بخشاینده نعمتها را یاد کنیم و از او کمک بخواهیم.

آیا پرستش بدون کمک او ممکن است؟

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که: چرا «ایّاک نعبد» بر «ایّاک نستعین» پیشی گرفته است، با اینکه می دانیم یکتاپرستی و عبادت خدا بدون یاری او نشاید؟

پاسخ این است که: بی تردید یاری خدا مقدّم بر پرستش اوست؛ چرا که اگر کمکی ازجانب او نباشد، انسان ازعهده هیچ کاری برنمی آید. امّا نکته مهم اینجاست که چنین نیست که اگر انسان از خدا یاری نخواست، خدا او را فراموش کند و به وی یاری نرساند. با این بیان، کمک رسانی خدا به انسان از عبادت او جلوتر است، امّا مانعی ندارد که این درخواست پس از پرستش و عبادت او صورت گیرد.

افزون بر نکته ای که آمد، هنگامی که دو مطلب با هم مربوط باشند، پس و پیش گفتن آنها چندان مهم بنظر نمی رسد. بعنوان مثال، چه بگوییم: «حقّ او

را پرداختی؛ چه کـار خوبی کردی!» و چه بگوییم: «چه کـار خوبی کردی که حقّ او را پرداختی!» هر دو یـک پیـام و محتوا را منتقل می کنند.

برخی نیز در پاسخ این سؤال گفته اند: ممکن است این درخواست یاری، برای عبادت و پرستشهای بعدی باشد.

آیا تکلیف بدون قدرت ممکن است؟

پرسـش دیگری در اینجا مطرح است؛ و آن اینکه فرمان خدا به عبادت و پرستش و بیان وظیفه و ترسیم تکلیف، پس از ارزانی داشـتن قـدرت بر انجـام آن است، چرا که در غیر اینصورت، تکلیف به نـاممکن می شود؛ بـا این بیـان، یاری طلبی از خـدا چه اثری دارد؟

پاسـخ این است که خود این یاری طلبی از خـدا، پرسـتش او و بریدن از همه علل و اسـباب ظاهری و دست به سوی آفریدگار هستی گشودن است؛ بسان این آیه شریفه که می فرماید: «... رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ...»(۳۴) (...پروردگارا! به حق داوری فرما...). با اینکه می دانیم او جز به حق داوری نخواهد کرد.

و نیز ممکن است یاری خواستن از خدا، عاملی برای استمرار ادای وظیفه باشد.

قدرت همپای عبادت یا...

عدّه ای بر این اندیشه پای فشرده اند که قدرت و توان، همیشه با عبادت و انجام دادن هر کاری همراه است؛ چرا که اگر مقدّم بر آن باشد، دیگر درخواست آن بی معنا خواهد بود، و خود به خود حاصل می شود.

امّا این سـخن درست بنظر نمی رسـد؛ زیرا ممکن است فردی با داشـتن قـدرت و توان، بازهم به دو دلیل از خدای توانا یاری و توفیق بخواهد:

نخست اینکه از سرچشمه قدرت بخواهد که تصمیم و خواست بنده اش را بر ادای وظیفه و پرستش خالصانه خدا نیرومند سازد و کار را بر

او آسان کند؛ بعنوان مثال، پاداش و ثمره عبادت را برای او روشن سازد تا شور و شوق او افزون شود.

دیگر اینکه از او عاجزانه بخواهد قدرت و توانِ بنده اش را تداوم بخشد و آن را از او سلب نکند، تا در آینده نیز به انجام دادن وظیفه توفیق یابد؛ و یا اینکه لحظه به لحظه آن قدرت را تجدید کند.

نحوه روی آوردن از خبر به خطاب ابتدای سوره مبارکه «حمد»، سخن از شکوه و عظمت خداست؛ سخن از این است که ستایش تنها زیبنده اوست؛ امّا بناگاه سبک تغییر می یابد و خدا مخاطب قرار می گیرد. این شیوه، در اشعار عرب فراوان بچشم می خورد و بی سابقه نیست.

کسائی در تفسیر این آیات می گوید: تقدیر و حقیقت آیه بدینصورت است که:

[هان ای پیامبر! بگو:] تنها تو را می پرستیم. نظیر این آیه شریفه که:

«وَلَوْتَری اِذِالْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا اَبْصَرْنا...»(۳۵)

[هان ای پیامبر!] اگر گناهکاران را آنگاه که در پیشگاه پروردگارشان سرها را به زیر افکنده اند، بنگری، [می گویند]: پروردگارا! [آنچه وعده داده بودی دیدیم و شنیدیم...

در این آیه شریفه، فعل «می گویند» در تقدیر است.

و همچنین در این آیه شریفه:

«... وَالْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ...»(۳۶)

... و فرشتگان از هردری برآنان وارد می شوند [و می گویند]: درود بر شما باد...

«اهدناالصّراطالمستقیم»

ما را به راه راست هدایت فرما

در معنای «اهدنا» وجوهی ارائه شده است؛ ازجمله:

۱. پایداری در راه حق بار خدایا! ما را بر دین حق و راه و رسم مقبولت ثابت و پایدار کن.

گرچه خداوند به مهر خویش، همه انسانها را

راه نموده است، گـاه انسـان دچـار لغزش می شود و انـدیشه ها و پنـدارهای بی اساس و پوچی برقلب او راه می یابـد؛ به همین جهت، بسیار بجا خواهـد بود که خاضـعانه از خـدای خود بخواهد او را در دین توحیدیش اسـتوار دارد و به روشـنی درک او بیفزاید تا در این مسیر پایدارتر شود؛ مگر نه اینکه خود قرآن می فرماید:

«وَالَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً...»(۳۷)

و کسانی که راه یافته اند، [خدا] به هدایت آنان خواهد افزود...

در زبـان عامه نیز نظیر این مطلب دیـده می شود؛ بعنوان مثال، چنانچه فردی برکسـی که مشـغول خوردن است وارد شود، به او می گوید: «بخور... بخور!» منظور این است که ادامه بده.

۲. پاداش بار خدایا! پاداش شکوهمند رهروی از راه راست و عمل به دستورات دین حق را به ما عنایت فرما.

درست نظیر این آیه شریفه که:

«...یَهْدیهِمْ رَبُّهُمْ بِایمانِهِمْ...»(۳۸)

...پروردگارشان آنان را به پاس ایمانشان هدایت می کند [یعنی پاداش می دهد]...

بـا این بیـان، معنـای «اهدناالصّراطالمسـتقیم» این خواهـد بود که «بـار خـدایا! مـا را به بهشت پرشـکوه خود که پاداش ما است، هدایت فرما».

و آیه شریفه زیر، تأییدکننده این دیدگاه است:

«...اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی هَدانا لِهذا...»(۳۹)

...ستایش از آن خدایی است که ما را به این راه [و به این پاداش شکوهمند] راه نمود...

۳. برای آینده بهتر

و برخی بر این اندیشه اند که معنای جمله مورد بحث این است که:

بار خدایا! ما را در زندگی آینده نیز به راه راست هدایت فرما؛ همانگونه که در گذشته چنین کردی.

افزون بر آنچه آمد، گاه ممکن است انسان هوشمند در نیایش با خدا چیزی بخواهد که برای او فراهم

است و دعایی کند که برآورده است. این مشکلی ایجاد نمی کند. در قرآن نیز نظیرش موجود است؛ ازجمله:

«...رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ...»(۴۰)

...پروردگارا! به حق داوری فرما...

که خواسته ای برآورده شده است.

و نیز نظیر این آیه شریفه که از زبان ابراهیم(ع) می فرماید:

«وَلا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ.»(۴۱)

و در روزی که مردم برانگیخته می شوند، مرا رسوا مساز.

که خواسته آن پیامبر بزرگ، اگر دعا هم نمی کرد، برآورده می شد.

۴. برای تداوم نعمتها

به هرحال، خواستن و نیایش، عبادت و پرستش خدا و بریدن و گسستن از همه و پیوند با آفریدگار هستی است؛ و ممکن است آثار و ثمرات انسانساز و مفید دیگری نیز داشته باشد، همانگونه که ما باایمان به یکتایی خدا و پاک و منزّه بودنش از تمامی عیوب و نقایص، بازهم جملاتی سازنده و روشنگر بعنوان «ذکر» بر زبان می آوریم و می گوییم: سبحان اللّه ...؛ الحمدللّه؛ و نظیر اینها.

۵. راز دیگر

ممکن است در همین درخواست و نیایش، مصالحی برای ما باشد که بدون آن نباشد؛ و اصولاً خدا بدان جهت ما را به راه راست راهنمایی فرموده است که می دانست ما با همه وجود از او چنین تقاضایی خواهیم کرد.

۶. ادامه تکلیف و اثر دیگر دعا و درخواست این است که خدای پرمهر با یاری خویش، ادای این تکلیف و وظیفه را برای ما تداوم می بخشد تا بدینوسیله پاداش بهتر و بیشتری نصیب ما شود.

صراط مستقیم چیست؟

«صراط مستقیم»، به معنای «راه راست» است؛ و قرآن پژوهان چند معنا برای آن آورده اند:

۱. کتاب خدا؛ از پیامبر گرامی (ص) و امیر مؤمنان (ع) نیز نقل کرده اند که «صراط

مستقیم، قرآن است».

۲. اسلام؛ این بیان از ابن عبّاس و دیگران آمده است.

۳. دین استواری که جز آن پذیرفته نخواهد شد.

۴. پیامبر و امامان نور؛ این معنا در انبوه روایات آمده است.

امّا واقعیت این است که «صراط مستقیم»، مفهومی گسترده دارد و همه آنچه آمد را شامل می شود؛ و هر کدام، مصداقی از این راه درست است.

«صراطالّذین انعمت علیهم»

این آیه، بیان روشن «صراط مستقیم» است و نشانگر این حقیقت که این راه درست و راست، راه کسانی است که تو به آنان نعمت ارزانی داشتی. و این مردم را قرآن اینگونه معرفی می کند:

«وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَالصِّدّیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصَّالِحینَ...»(۴۲)

و کسانی که از خدا و پیامبر فرمان برند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا به آنان نعمت داده است؛ [یعنی پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان...

پس، نعمت داده شدگان اینانند.

واژه «نعمت» ازنظر واژه شناسان، به معنای «فزونی» است و در این آیه شریفه، «صراط مستقیم» با صراحت تمام بعنوان «نعمت» آمده است؛ امّا هنگامی که آن را راه کسانی معرّفی می کند که نعمت داده شده اند، این واقعیت روشنتر می شود که خود آن «نعمت» خداست.

«غیرالمغضوب علیهم»

به اعتقاد همه مفسّران، منظور از کسانی که خداوند برآنان خشم گرفته است، یهودیان بداندیش و بدرفتارند. قرآن شریف در این باره می فرماید:

«... مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَهَ وَالْخَنازیرَ...»(۴۳)

...کسانی که خدا آنان را لعنت کرد و بر آنان خشم گرفت و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورد...

روشن است که اینان همان یهودیان بهانه جو و حق ستیزند؛ که خداوند

به بنی اسرائیل می فرماید:

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذینَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئینَ.»(۴۴)

و بی گمان شما کسانی از خودتان را که روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند، نیک شناختید؛ پس ما به آنان گفتیم: «بوزینگانی طردشده باشید!»

«ولاالضّالین»

و نه گمراهان منظور از گمراهان در اینجا یهودیان و مسیحیان هستند، که قرآن می فرماید:

«... وَلا تَتَّبِعُوا اَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ اَضَلُّوا كَثیرَاً وَضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبیلِ.»(۴۵)

از هوسهای گروهی که پیش از این گمراه شدند و بسیاری [از مردم را [نیز]گمراه ساختند و خود از راه راست انحراف جستند، پیروی مکنید.

ترسیم صفت آشکار هر گروه حسن بصری می گوید:

اگر قرآن، یهود را «مغضوب علیهم» و نصارا را «ضالّین» معرفی می کند، معنایش این نیست که یهود گمراه نیستند و یا نصارا مورد خشم خدا قرار نگرفته اند؛ هرگز. بلکه خداوند بر هر دو دسته خشم گرفته است و هر دو جماعت گمراه اند؛ امّا قرآن در اینجا روشنترین صفت منفی آنان را ترسیم می کند، تا بسان نشانه ای هر کدام را مشخّص سازد.

و پاره ای بر این اعتقادند که منظور از دارندگان این آفتها، همه کفرگرایانند، نه گروهی خاص؛ و این حال روز همه آنان است.

امّا عبدالقاهر جرجانی می گوید:

منظور از این دو وصف [مورد خشم قرارگرفتگان و گمراهان ، نه گروهی خاص هستند و نه مردمی مشخّص؛ بلکه معنای خود واژه ها مدّ نظر است؛ بعنوان مثال: هنگامی که می گوییم: «به خدا پناه می برم از اینکه در ردیف خشم گرفتگان باشم»، منظور، گروه خاصّی نیست، بلکه مقصود هر فردی است که خداوند بر

او خشم گرفته است؛ همانگونه که وقتی می گوییم: «بار خدایا! مرا در زمره کسانی قرار ده که بر آنان نعمت ارزانی داشته ای»، اینجا نیز گروه خاصّی مورد نظر نیست.

روایاتی در عظمت سوره حمد

از ششمین امام نور (ع) آورده اند که در پاسخ به کسی که راجع به آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعَاً مِنَ الْمَثانی وَالْقُرْآنَ الْعَظیمَ.»(۴۶) می پرسید، فرمود: «منظور از آن، سوره «حمد» است که تکرار می شود».

آنگاه افزود که پیامبر خدا(ص) فرمود:

خدای پرمهر بر من منّت نهاد که از گنجینه های بهشت، این سوره مبارکه را فرو فرستاد. در این سوره، آیاتی است با این ویژگیها:

۱. بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحیم؛ که خدا درباره آن می فرماید:

«...وَ اِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی اَدْبارِهِمْ نُفُورَاً.»(۴۷)

و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آنان با نفرت پشت می کنند.

۲. الحمدللَّه ربّ العالمین. این آیه مبارکه، سخن پیوسته اهل بهشت است که خدای را دربرابر پاداش شکوهمند و نعمتهای وصف ناپذیرش سپاس می گویند.

۳. مالک یوم الدّین. فرشته وحی در این مورد می گوید: هیچ انسان باایمانی، این آیه شریفه را با اخلاص به زبان نمی راند، جز اینکه خدا و آسمانیان او را گواهی و تصدیق می کنند.

۴. ایّاک نعبد. این آیه شریفه، بیانگر اخلاص کامل در پرستش خداست.

۵. و ایّاک نستعین، برترین خواسته ای است که بنده از خدای خویش می خواهد.

۶. اهدناالصّراطالمستقیم، همان راه پیام آورانی است که خداوند باران نعمت خویش را برآنان باراند.

محمّد حلبی می گوید: «مالک یوم الدّین» و «اهدناالصراطالمستقیم» یعنی امیر مؤمنان(ع).

از امام صادق(ع) آورده اند که فرمود: هرگاه در نماز جماعت بودی که امام جماعت از سوره حمد فارغ شد، بگو: «الحمدللَّه

ربّ العالمین».

نظم شگفت انگیز سوره حمد

۱. هنگـامی که انسـانی جسـتجوگر، نعمتهـای خـدا را در کران تا کران هستی می نگرد و به آنها می اندیشـد و درمی یابـد که روشـنترین و عـالی ترین و راسـتگوترین گواه نعمتهـای آفریـدگار توانای هستی خود اوست، با نام بلنـد و پرشـکوه او زنـدگی نوینی را آغاز می کند و می گوید: بسم اللّه الرَّحمن الرَّحیم... و با این بیان، به او ایمان می آورد.

۲. و آنگـاه که درمی یابـد دو وصـف و دو ویژگی او، «رحمن» و «رحیم» است و اوست بخشاینـده و بسـیار مهربـان، در وجود خود احساس آرامش می کند.

۳. و پس از ایمان و اقرار به یکتایی آن بخشاینده نعمتها، به ستایش ذات بی همتای او برمی خیزد؛ که الحمدللّه ربّ العالمین.

۴. و هنگـامی که بیشتر مطالعه می کنـد و پی می برد تنها او نیست که نعمتهای خـدا به وی ارزانی شـده است، بلکه همگان از این خوان پربرکت و گسترده بهره ورنـد، درمی یابد که فقط پروردگار جهانیان است که رزق و روزی همه را ارزانی می دارد و او براستی «رحمن» است.

۵. و زمانی که نافرمانی و ناسپاسی مردم را دربرابر نعمتها می نگرد و می بیند که مردم بجای سپاس نعمتها، ناسپاسی و گناه می کننـد و با اینحال ارزانی دارنده نعمتها به آنان مهر می ورزد و نعمتها را از آنان نمی گیرد، یقین می کند که او براستی «رحیم» است.

۶. فرد باایمان وقتی در این مرحله به رفتار و کردار مردم نظر می افکند و می بیند روابط آنان با یکدیگر ظالمانه است و کسـی حقوق دیگری را رعایت نمی کنـد، درمی یابـد که براستی باید روزی باشد که حقوق پایمال شده سـتمدیدگان از سـتمکاران گرفته شود؛ و آن روز، روز کیفر و پاداش واقعی است. و اینجاست که

در ایمان خود استوارتر می شود که بدرستی او مالک روز حساب است (مالک یوم الدّین).

۷. و با دقّت و دریافت این حقیقت که آفریدگار او و سراسر هستی، روزی بخش است و پرمهر، می میراند و حیات می بخشد، پدید می آورد و دگرگون می سازد، امّا خود ذات بی همانند و پراقتداری است که جاودانه است، به کمالِ یقین می رسد که راستی جز او هیچکس شایسته پرستش نیست و به اوج توحیدگرایی پر می کشد و می گوید: «ایّاک نعبد ...»

۸. او رشته سخن را دگرگون می سازد؛ رو به بارگاه خدا می آورد و می اندیشد که برای حیات شایسته و نجات از آفتها و هجوم آرا و دیدگاههای متفاوت و متّضاد، باید از کسی که فرمانروای هستی است، یاری بطلبد؛ به همین جهت، برای موفقیت در بندگی و کسب اسباب و وسایل رهایی و پیروزی، از آن سبب ساز مساعدت می خواهد و با همه وجود نیایش می کند که: «ایّاک نستعین» (تنها از تو یاری می طلبیم).

۹. عارف پاک و شایسته کردار، با رسیدن به این مرحله از شناخت و پس از آنکه در راه راست، استوار و ثابت قدم شد، از شدت درک و فهم، میان بیم و امید است: می ترسد برایش لغزشی پیش آید و گناهی از او سرزند؛ چرا که تنها پیامبران و امامان و چهره های معصوم و پاک، خداساخته اند و از اشتباه و وسوسه ها مصون. از این رو، با همه وجود، پایداری و ثبات قدم در پیمایش راه حق را از خدا می طلبد و نیایشگرانه می گوید: «اهدناالصّراطالمستقیم».

۱۰. و واژه «صراط» و «مستقیم»، بسیار جامع و کامل و دربردارنده همه مقرّرات و برنامه های سعادت آفرین زندگی از یک سو و تقاضای موفّقیت در میدان

عمـل به مقرّرات ازسوی دیگر، و نیز پیروی از کسـانی است که خـدا فرمـانبرداری آنـان را واجب سـاخته و آنان را سـرمشق و الگوی زنـدگی قرار داده است. انسـان توحیـدگرا پس از آگـاهی از تمـامی این حقـایق و پیمودن این پله های کمال و جمال، درمی یابد که خدا بندگان شایسته ای دارد که مشمول الطاف و نعمتهای اویند (صراطالّذین انعمت علیهم ...)؛ و اینان برگزیده خدایند. و باید از خدا بخواهد که او را نیز در زمره آنان قرار دهد؛ تا گمراهان و گمراهگران که دشمن حقّ و فضیلت اند و از دیـدن حقیقت کور و با راه اعتدال مخالف، و آفریدگار هستی آنان را لعن کرده و رسوایی دنیا و کیفر سـخت آخرت را برای آنان فراهم ساخته است، نتواننـد او را گمراه سازنـد؛ و بـدینسان، با توکّل به خـدا و روی آوردن به بارگاه او، از شـرارت آنان مصون و محفوظ بماند.

آری؛ چنین انسانی با این شـناخت و انـدیشه روشن و هـدفهای بلنـد است که با همه وجود خود بر زبان می راند: «صـراطالّذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضّالین».

تفسیر اطیب البیان

(۱)(بسم الله الرحمن الرحیم) :آغـاز می کنـد خـدای متعال کلام رابا نام خود ،که گرامی باد نامش ،تاآنچه ازمعنا دراین کلام افاده می شود مرتبط با او باشد و برای آنکه ادبی باشد که بندگان درگفتار و کردار به آن مؤدب باشـند و رعایت نمایند وبانام اوآغـاز کننـد تـا عمـل آنهـا باطل و بی ثمر نباشـد،چون هرعملی که برای وجه الله نباشـد باطل و بی نتیجه است ،پس هر امری ازامور همان مقدارش که برای خدای تعالی درآن بهره ای باشد ،مقبول درگاه الهی است و آنچه

برای غیرخداباشد،پس خداوندبه آن اعتنایی نمی کند،ورسول گرامی اسلام (ص) می فرماید:(کل امر ذی بال لم یبداء فیه باسم الله فهو ابتر)،(هرامری ازامور که اهمیتی داشته باشد اگر به نام خدا آغاز نشود ناقص و ناتمام و بی نتیجه می ماند)،وهدف قرآن هدایت است و بسم ا... درآغاز هرسوره به غرض خاص همان سوره ارتباط می یابد.پس هدایت بانام خداوند بخشنده مهربان آغاز می شود، و اوست خدایی که مرجع بندگان است و اوست بخشنده ای که آشکار می کند بربندگانش (اعم ازمؤمن و کافر)راههای رحمت خاص به مؤمنین را، که آن نیک بختی و سعادت مؤمنان درآخرت و درجوار لقای پروردگارشان است .پس بسم ا... کلامی است که خداوند درآن به نیابت ازبنده اش سخن می گوید،تاادب درمقام اظهار عبودیت رابه بندگان خود بیاموزد،چون اظهاربندگی درعبد،دراعمالش که مطابق به روش عبودیت باشدتجلی می یابد.و(اسم)مشتق است از(سمه)به معنی علامت ،یااز (سمو)به معنی رفعت وبلندی که این صحیحتر است .و لفظ جلاله (الله)اصل آن (ال اله)بوده است ،(اله)ازریشه (اله)یعنی پرستش کرد و یا ازریشه (وله)یعنی متحیر و سرگردان شد چون عقلها درباره خدا حیران می شود.ولفظ جلاله (الله)اسمی است برای آن ذات مقدس ازلی که در بردارنده ومستجمع تمام صفات کمالیه است و اوست که بندگانش رابه بسوی خویش هدایت می کند .و (الرحمن)صیغه مبالغه است که دلالت می کند برکثرت و زیادی رحمت و(الرحیم)صفت مشبهه است که دلالت می کند برثبات و بقاء و دوام رحمت ،پس صفت رحمان دلالت می کند بررحمتی که شامل همه بندگان اعم ازمؤمن وکافراست اما صفت رحیم ،دلالت می

کندبررحمت خاصی که خداوند برمؤمنین افاضه می کند و گویای نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی است .

(۲)(الحمدلله):حمد به معنای ستایش دربرابر عمل نیکوی اختیاری است ،(به خلاف مدح که به عمل ارادی و غیر ارادی تعلق می گیرد)و خداوند خبرداده است که او آنچه راآفریده به اجبار و قهر قاهری خلق نکرده است (هو الواحدالقهار)،بلکه هرچه آفریده با علم و اختیار خلق نموده و همانا هرچیز را به نیکوترین وجه ممکن و متصور برای آن آفریده است (الذی احسن کل شیئی خلقه)،پس هیچ مخلوقی نیست جزآنکه به واسطه انتساب به خدا نیکووحسن است و هیچ حسن وزیبایی نیست مگر آنکه مخلوق او و منسوب به اوست ، پس خداوند هم دربرابر اسماء زیبایش و هم دربرابر افعال جمیلش شایسته ستایش است ، و جنس حمد مخصوص خداست وهمه حمدازآن اوست .و او که ذاتش منزه است به بنده اش ستایش خود راتعلیم و تلقین می کند که چگونه حمدش گوید و چگونه سزاوار است ادب عبودیت را درمقام بندگی رعایت نماید، برای آنکه حمدتوصیف است و خدای سبحان خودراازتوصیف واصفان منزه و برتردانسته است (سبحان الله عمایصفون)، و درغیر چنین موردی خدای تعالی (وان من شیی ء الا یسبح بحمده)،همه جا حمدبندگان راباتسبیح قرین نموده است چون هیچ موجودی جزخدا احاطه به تمام افعال و اسماء و صفات جمالیه او ندارد، زیرا آنچه را وصف کنند، به آن احاطه یافته اند و اورامحدودکرده اند وموصوف به وصف آنان محدود می شود چون حال آنکه خدامحدودبه هیچ حدی نیست ،پس حمد ازجانب ماصحیح نمی شود جزآنکه قبلا اورامنزه ازتحدید و

تقـدیرفهم های ناقص خود بنمائیم ، بنابراین خداوند خود به نیابت ازبندگان خالص و خاص خودش ، حمد آنان را حمد خود ووصف آنان را وصف خود قرار داده است ،همچنانکه ازرسولخـدا(ص)نقل شـده است (لا أحصـی ثناءعلیك انت کما اثنیت نفسك)پروردگارا من ستایش تو را نمی توانم بشمارم وبگویم ، تو آنگونه ای که خود خویش را ستوده ای .(رب العا لمین): (رب)آن مالکی ،است که تـدبیر امر مملوك خویش می کنـد،پس قیام و قوام عبـد و زنـدگی و شئون وی متعلق به او است ، مثلا۔اجزای انسـان که متعلق به خود اوست ازدست و پـاو چشم و گوش و قـدرت و قوت همه قـائم به وجود انسان است و غیر مسـتقل از او می باشـد و خداونـد آزادی دخـل وتصـرف درآنهـا را به انسـان بخشـیده و برای او راهی را قرار داده که او را به اختیارخویش قرار داده وارد بهشت می کنـد.به همین صورت ،تمامی مخلوقات حقیقتاقوام به ذات الهی دارند و هرگزازاراده و مشیت او جـدا نمی شونـد(خداونـد مـالکیت حقیقی دارد نـه اعتبـاری وقراردادی)و این مـالکیت الهی نسـبت به عـوالم هرگز جداشدنی و باطل شدنی نیست .واما(العالمین)جمع کلمه (عالم)به معنی (آنچه ممکن است که به آن علم یافت)می باشد،که معنای این کلمه شامل تمامی موجودات می شود،هم تك تك آنهارامیتوان عالم خوانـد و هم نوع آنها راماننـد عالم جمادات ،عـالم گیاهان ،عالم حیوانات ، عالم انسانها و همچنین کواکب ، صـنف هرنوعی را هم می توان عالم خوانـد، مثل عالم عرب ، عالم عجم ، عالم انس ، عالم جن ،عالم ستارگان

و خداوندپروردگار همه این عوالم است .

(۳)(الرحمن الرحیم):اینها هردو ،دوصفت ازرحمت او هستند و خداوندسبحان رحمان است دردنیا و آخرت و رحیم است درهردوی آنها ،و ستایش برفعل جمیل گاهی ازادراک حسن وزیبایی خود فاعل و صفات او ناشی می شودو گاهی بانظر به مقام او و شوق به او یاترس از او، واقع می شود و محققا به منشاءاول باکلام (الحمدلله)و به منشاءدوم باکلام (الرحمن الرحیم)و به منشاءسوم باکلام (رب العالمین)اشاره شده است .

(۴)(مالک یوم الدین):ملک منسوب به زمان است ،و ملک کسی است که مالک نظام قومی و تدبیر امور آنهاست ، نه مالکیت خود آن قوم ، پس خدا هماناروز جزا را به نفس خود نسبت داده است چون او مالک امر و حکم است ، پس اومالک روز جزاست ،این بنابر تقدیر قرائت (ملک یوم الدین)است .اما مالک ازریشه (ملک) ازلوازم خلق و ایجاد است ،یعنی قیومیت الهی ، پس خداوند تعالی دارای (ملک)(به ضمه میم)

می باشد ،چون اودارای نفوذ اداره است و خدای تعالی دارای (ملک)(به کسره میم)می باشد چون دارای قدرت بخشش یا منع کردن است ، (ایاک نعبد): عبد یعنی هرمملوکی اعم ازانسان یاغیراو و عبادت آن است که بنده خودرادرمقام مملوکیت رب و مالک خودقراردهد و به همین جهت عبادت بااستکبار و تکبرکردن منافات دارد(ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین) ،(همانا کسانی که ازعبادت من تکبر بورزند بزودی باذلت و خواری وارد جهنم خواهندشد)اماعبادت باشرک منافات ندارد ،چون گاه محقق می شود که بیش ازیک نفردرمالکیت بنده ای یاعبادت عبدی مشارکت داشته

باشـند، کما اینکه شایع است که انسان چند خدای متعد د را عبادت کند که این همان شـرک است و خداوندشـریک ورزیدن راممکن دیـده و ازآن نهی کرده است (ولایشـرک بعباده ربه احـدا) ،(و هیچ کس راشـریک درعبارت پروردگارش نگیرد)،و یکی ازمصـادیق شـرک آن است که انسان خـدای متعال راپیرسـتد اما اوامر غیر خـدا را بطورجزئی یاکلی درمقام عبودیت بجا آورد و بهمین جهت خداونـد می فرماید: (ومایؤمن اکثرهم بالله الاو هم مشـرکون)،(اکثر آنها ایمان بخدا نمی آورند جزآنکه درحال شرک هستند)، و عبودیت حق مطلق است یعنی بدون هیچ قید وشرطی است ، و همه مخلوقات مملوک علی الاطلاق و بدون قید وشـرط خدا هستیم ،یعنی هم رب منحصر درمالکیت و معبودبودن است و هم خلق منحصردرعبودیت و بندگی است و جزعبودیت شأن دیگری نـدارد،پس به همین جهت در(ایاک نعبـد) مفعول رامقدم داشـته است وعبادت دراین جمله مطلق و نامحـدوداست ، و واجب است که برای معبود حاضـر باشد(و خدا حضور مطلق دارد لذاشأن بنده هم آنست که درمقام عبادت غفلت نکند و حاضـرباشد)و بهمین جهت ازصـیغه مخاطب استفاده شده است و نیز به جهت اینکه هدف عبادت تنهاخداست و نه غیر او و نبایـد عبادت خـدابانظربه غیر خداباشـد،اما اینکه خداوندرابه طمع بهشت یابرای ترس ازدوزخ عبادت کنند ،اگرچه عبادت درذات خودش امر پسـندیده ای است اما این نوع ازعبادت بااخلاص و مقام انقطاع ازغیرخـدامنافات دارد،و اینکه کلام به لفـظ جمع (متکلم مع الغیر)آورده شـده است بجهت سـرکوبی نفس درمقـام عبـادت است ،چون مقـام عبودیت باخود بینی منافات دارد وانسان هنگام عبادت باید خود رادرآن مقام فانی ببیند و بیان تعین وتشخص

و فردیت دراین مقام مستلزم خودبینی و انیت و استقلال است .

(۵)(وایاک نستعین):نسبت می دهیم عبادت را به ذات خودمان و ادعا می کنیم درحالی که در همین عبادت هم ازتو نیرو می گیریم و ازخودمان استقلالی نداریم ، پس (ایاک نعبدوایاک نستعین) روی هم یک معنا رامی رسانند و آن عبادت خالصانه است که هیچگونه شائبه ای درآن نیست و اخلاص بابکاربردن بدل منافات دارد و لذا کلمه ایاک تکرار شده است .

(۶)(اهدناالصراط المستقیم):هدایت یعنی دلالت یاراهنمایی و صراط همان طریق ، راه یاسبیل است و سبیل واحد نیست ،بلکه متعدد است ،پس دراین مقام یک طریق مستقیم داریم و طرق متعددی غیرازآن .

(۷)(صراط الذین انعمت علیهم ،غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین):وآن صراط راه کسانی است که طالب هدایت هستند و عبادتشان خالص برای پروردگار است ،دراینجا طریقی به سوی اعلی و بلندی است که آن طریق مؤمنین به آیات الهی است که ازعبادت او تکبر نمی کنند و طریقی به سوی پستی وانحطاط که آن طریقه کسانی است که مورد غضب الهی هستند ،مانند :یهود(ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی)،(کسیکه غضب من براواحاطه کند ،به سوی پستی سقوط می کند)، و طریقی هم ازآن گمراهان وسرگشتگان وادی هدایت است ، که همان ضالون یاگمراهان هستند، مانند نصاری که مشرک می باشند و هرضلالتی شرک ، و هرشرکی گمراهی و ظلم است .پس صراط مستقیم ،راه کسانی است که گمراه نیستند و درآن راه ، شرک و ظلم و گمراهی واقع نمی شود،نه درباطن ضمیر ازقبیل کفر وشرک و نه درظاهرجوارح واعضاءازقبیل معصیت یاکوتاهی ازعبادت واین همان توحید علمی وعملی است

(توحیـد نظری و توحید عملی) و هیچ شق سومی هم وجود ندارد.غیرازحق چیست جز گمراهی ؟ و همانا خداوند به پویندگان راه مسـتقیم نعمت ارزانی نموده است ، آنهم از والاـترین نعمتها، خـدای متعال ذکر می کنـد که صراطمسـتقیم یکی است ، در حالیکه سبیل های متفاوتی را سبیل خود خوانده است پس ، آشکار می شود که سبیلهای متعددی هست برای وصول به صراط مسـتقیم که واحد است (والذین جاهدوافینا لنهد ینهم سبلنا)، (آنان که درراه ما مجاهده کنندآنها رابه راههای خود هدایت می کنیم) و هرگزدرقرآن (الصـراط) را به فردی ازمخلوقـاتش نسـبت نـداده است به خلاف (سـبل) که آن را به انبیاء و غیرایشان نسـبت داده است ،پس (صـراط)هرگز باشـرک مصـاحبت و هم نشـینی نمی یابـد،امـا(سبیل) ممکن است که درآن گمراهی و ایمان مجتمع شوند، لذا سبیل باشـرک جمع می شودبه خلاف صـراط.اما عبادت همان صـراط مسـتقیم است و دین راه مستقیم می باشـد، کلمه صـراطبه معنای راه روشن است، زیرا ازماده (ص– ر– ط) گرفته شده که به معنای بلعیدن است و راه روشن ، مانند آن است که پیروان و سالکان خود رابلعیده ودرمجرای خویش فرو برده که دیگر نمی توانند به این سو و آن سو منحرف شوند،پس آنهارادرمسیرمستقیم حفظ می کند واین از بزرگترین نعمتهای الهی است .

تفسیر نور

در میـان اقـوام و ملـل مختلف، رسم است که کارهـای مهم و بـا ارزش را به نـام بزرگی از بزرگـان خویش که مورد احـترام و علاقه ی آنهاست، شـروع می کننـد تا آن کار میمون و مبارک گردد و به انجام رسـد. البتّه آنان بر اساس اعتقادات صـحیح یا فاسد

خویش عمل می کنند. گاهی به نام بت ها وطاغوت ها وگاهی با نام خدا و به دست اولیای خدا، کار را شروع می کنند. چنانکه در جنگ خندق، اوّلین کلنگ را رسول خدا صلی الله علیه وآله بر زمین زد. <۶>

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» سر آغاز کتاب الهی است. «بسم اللّه» نه تنها در ابتدای قرآن، بلکه در آغاز تمام کتاب های آسمانی بوده است. در سر لوحه ی کار و عمل همه ی انبیا «بسم اللّه» قرار داشت. وقتی کشتی حضرت نوح در میان امواج طوفان به راه افتاد، نوح علیه السلام به یاران خود گفت: سوار شوید که «بسم اللّه مجریها و مرسیها» <۷> یعنی حرکت و توقّف این کشتی با نام خداست. حضرت سلیمان علیه السلام نیز وقتی ملکه سبا را به ایمان فراخواند، دعوتنامه خود را با جمله ی «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» <۸> آغاز نمود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «بسم اللّه»، مایه برکت کارها و ترک آن موجب نافرجامی است. همچنین آن حضرت به شخصی که جمله ی «بسم اللّه» را می نوشت، فرمود: «جَوِّدها» آنرا نیکو بنویس. <۹>

بر زبان آوردن «بسم اللّه» در شروع هر کاری سفارش شده است؛ در خوردن و خوابیدن ونوشتن، سوارشدن بر مرکب ومسافرت وبسیاری کارهای دیگر. حتّی اگر حیوانی بدون نام خدا ذبح شود، مصرف گوشت آن حرام است و این رمز آن است که خوراک انسان های هدف دار و موحّد نیز باید جهت الهی داشته باشد.

در حدیث می خوانیم: «بسم اللّه» را فراموش نکن، حتّی در نوشتن یک بیت شعر. و روایاتی در پاداش کسی که اوّلین بار «بسم اللّه» را به کودک یاد بدهد، وارد شده است. <۱۰>

سؤال: چرا در شروع هر کاری

«بسم اللَّه» سفارش شده است؟

پاسخ: «بسم اللَّه» آرم ونشانه ی مسلمانی است وباید همه کارهای او رنگ الهی داشته باشد. همانگونه که محصولات و کالاهای ساخت یک کارخانه، آرم و علامت آن کارخانه را دارد؛ خواه به صورت جزیی باشد یا کلّی. مثلًا یک کارخانه چینی سازی، علامت خود را روی تمام ظروف می زند، خواه ظرف های بزرگ باشد یا ظرف های کوچک. یا اینکه پرچم هر کشوری هم بر فراز ادارات و مدارس و پادگان های آن کشور است و هم بر فراز کشتی های آن کشور در دریاها، و هم بر روی میز اداری کارمندان.

سؤال: آیا «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» آیه ای مستقل است؟

پاسخ: به اعتقاد اهل بیت رسول اللّه علیهم السلام که صد سال سابقه بر سایر رهبران فقهی مذاهب دارند و در راه خدا به شهادت رسیده و در قرآن نیز عصمت و پاکی آنها به صراحت بیان شده است، آیه «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» آیه ای مستقل و جزء قرآن است. فخر رازی در تفسیر خویش شانزده دلیل آورده که «بسم اللَّه» جزء سوره است. آلوسی نیز همین اعتقاد را دارد. در مسند احمد نیز «بسم اللَّه» جزء سوره شمرده شده است. <۱۱> برخی از افراد که بسم اللّه را جزء سوره ندانسته و یا در نماز آن را ترک کرده اند، مورد اعتراض واقع شده اند. در مستدرک حاکم آمده است: روزی معاویه در نماز بسم اللَّه نگفت، مردم به او اعتراض نمودند که «أسرقت أم نَیستَ»، آیه را دزدیدی یا فراموش کردی؟! <۱۲>

امامان معصوم علیهم السلام اصرار داشتند که در نماز، بسم اللَّه را بلند بگویند. امام باقر علیه السلام در مورد کسانی که «بسم اللَّه» را در نماز نمی خواندند

و یا جزء سوره نمی شمردند، می فرمود: «سَرِقوا اکرم آیه» <۱۳> بهترین آیه قرآن را به سرقت بردند. در سنن بیهقی در ضمن حدیثی آمده است: چرا بعضی »بسم اللَّه« را جزء سوره قرار نداده اند! <۱۴>

شهید مطهّری قدس سره در تفسیر سوره حمد، ابن عباس، عاصم، کسایی، ابن عمر، ابن زبیر، عطاء، طاووس، فخررازی وسیوطی را از جمله کسانی معرّفی می کند که بسم اللَّه را جزء سوره می دانستند.

در تفسیر قرطبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «بسم اللَّه» تاج سوره هاست. تنها در آغاز سوره برائت (سوره توبه) بسم اللَّه نیامده و این به فرموده حضرت علی علیه السلام به خاطر آن است که «بسم اللَّه» کلمه امان و رحمت است، واعلام برائت از کفّار و مشرکین، با اظهار محبّت ورحمت سازگار نیست. <۱۵>

سیمای «بسم اللّه»

۱- «بسم اللَّه» نشانگر رنگ وصبغه ی الهی وبیانگر جهت گیری توحیدی ماست. <۱۶>

۲- «بسم اللَّه» رمز توحید است وذکر نام دیگران به جای آن رمز کفر، و قرین کردن نام خدا بانام دیگران، نشانه ی شرک. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم ونه به جای نام او. <۱۷>

۳- «بسم اللَّه» رمز بقا ودوام است. زیرا هرچه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است. <۱۸>

۴- «بسم اللَّه» رمز عشق به خدا وتوکّل به اوست. به کسی که رحمن و رحیم است عشق می ورزیم و کارمان را با توکّل به او آغاز می کنیم، که بردن نام او سبب جلب رحمت است.

۵ - «بسم اللَّه» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.

۶- «بسم اللَّه» گام اوّل در مسیر بندگی و عبودیّت است.

۷- «بسم اللّٰه» مایه ی فرار شیطان است. کسی که خدا را همراه داشت، شیطان در او مؤثّر نمی افتد.

۸ - «بسم اللّٰه» عامل قداست یافتن کارها و بیمه کردن آنهاست.

۹- «بسم اللّٰه» ذکر خداست، یعنی که خدایا من تو را فراموش نکرده ام.

۱۰- «بسم اللّٰه» بیانگر انگیزه ماست، یعنی خدایا هدفم تو هستی نه مردم، نه طاغوت ها ونه جلوه ها و نه هوس ها.

۱۱- امام رضا علیه السلام فرمود: «بسم اللّٰه» به اسم اعظم الهی، از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است. <۱۹>

۱- «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» در آغاز سوره، رمز آن است که مطالب سوره، از مبدأ حقّ و مظهر رحمت نازل شده است.

۲- «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» در آغاز کتاب، یعنی هدایت تنها با استعانت از او محقّق می شود. <۲۰>

۳- «بسم اللّٰه» کلامی که سخن خدا با مردم وسخن مردم با خدا، با آن شروع می شود.

۴- رحمت الهی همچون ذات او ابدی و همیشگی است. «اللّٰه الرّحمن الرّحیم»

۵ - بیان رحمت الهی در قالب های گوناگون، نشانه ی اصرار بر رحمت است. (هم قالب «رحمن»، هم قالب «رحیم») «الرّحمن الرّحیم»

۶- شاید آوردن کلمه رحمن و رحیم در آغاز کتاب، نشانه این باشد که قرآن جلوه ای از رحمت الهی است، همانگونه که اصل آفرینش و بعثت جلوه لطف ورحمت اوست. «الرّحمن الرّحیم»

«ربّ» به کسی گفته می شود که هم مالك وصاحب چیزی است و هم در رشدو پرورش آن نقش دارد. خداوند هم صاحب حقیقی عالم است و هم مدبّر و پروردگار آن. پس همه هستی حرکت تکاملی دارد و در مسیری که خداوند معیّن کرده، هدایت می شود.

علاوه بر سوره حمد، چهار

سوره ی انعام، کهف، سبأ وفاطر نیز با جمله «الحمدللّه» آغاز گردیده، ولی فقط در سوره حمد بعد از آن «ربّ العالمین» آمده است.

مفهوم حمد، ترکیبی از مفهوم مدح و شکر است. انسان در برابر جمال و کمال و زیبایی، زبان به ستایش و در برابر نعمت و خدمت واحسان دیگران، زبان به تشکّر می گشاید. خداوند متعال به خاطر کمال و جمالش، شایسته ی ستایش وبه خاطر احسان ها و نعمت هایش، لایق شکرگزاری است.

«الحمدللّه» بهترین نوع تشکّر از خداوند است. هر کس در هرجا، با هر زبانی، هرگونه ستایشی از هر کمال و زیبایی دارد، در حقیقت سرچشمه ی آن را ستایش می کند. البتّه حمد خداوند منافات با سپاسگزاری از مخلوق ندارد، به شرط آنکه به امر خدا و در خط و مسیر او باشد.

خداوند مسیر رشد و تربیت همه را تعیین نموده است: «ربّنا الّذی اعطی کل شیی ء خلقه ثمّ هدی» <۲۱> پرودگار ما همه ی موجودات را نعمت وجود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت نموده است. او به زنبور عسل یاد داده که از چه گیاهی بمکد و به مورچه آموخته است که چگونه قوت زمستانی خود را ذخیره کند و بدن انسان را چنان آفریده که هر گاه کمبود خون پیدا کرد، خون سازی نماید. چنین خداوندی، شایسته حمد وسپاسگزاری است.

خداوند، پروردگار همه ی آفریده هاست. «و هو ربّ کلّ شی» <۲۲> آنچه در آسمان ها و زمین و میان آنهاست، پروردگارشان اوست. «ربّ السّموات والارض و مابینهما» <۲۳> حضرت علی علیه السلام می فرماید: «من الجمادات والحیوانات» یعنی او پروردگار جاندار و بی جان است. «له الخلق والامر تبارک اللّه ربّ العالمین» هم

آفرینش از اوست و هم اداره ی آن، و او پرورش دهنده ی همه است.

مراد از «عالَمین» یا فقط انسان ها هستند، مانند آیه ۷۰ سوره حجر که قوم لوط به حضرت لوط گفتند: «أوَ لم ننهک عن العالمین» آیا ما تو را از ملاقات با مردم نهی نکردیم؟ و یا مراد همه ی عوالم هستی است. «عالَم» به معنای مخلوقات و «عالَمین» به معنای تمام مخلوقات نیز استعمال شده است. از این آیه فهمیده می شود که تمام هستی یک پروردگار دارد که اوست و آنچه در جاهلیت و در میان بعضی از ملّت ها اعتقاد داشتند که برای هر نوع از پدیده ها خدایی است و آن را مدّبر و ربّ النوع آن می پنداشتند، باطل است.

۱- همه ستایش ها برای اوست. «الحمدللّه» <۲۴>

۲- خداوند در تربیت و رشد هستی اجباری ندارد. زیرا حمد برای کارهای غیر اجباری است. «الحمدللّه»

۳- همه هستی زیباست و تدبیر همه هستی نیکوست. زیرا حمد برای زیبایی و نیکویی است. «الحمدللّه»

۴- دلیل ستایش ما، پروردگاری اوست. «الحمدللّه ربّ العالمین»

۵ - رابطه ی خداوند با مخلوقات، رابطه ی دائمی و تنگاتنگ است. «ربّ العالمین» (نقاش و بنّا هنر خود را عرضه می کند و می رود، ولی مربّی باید هر لحظه نظارت داشته باشد.)

۶- همه ی هستی، تحت تربیت خداوند یکتاست. «ربّ العالمین»

۷- امکان رشد و تربیت، در همه ی موجودات وجود دارد. «ربّ العالمین»

۸ - خداوند هم انسان ها را با راهنمایی انبیا تربیت می کند، (تربیت تشریعی) و هم جمادات ونباتات وحیوانات را رشد وپرورش می دهد. (تربیت تکوینی) «ربّ العالمین»

۹- مؤمنان در آغاز کتاب (قرآن) با

نیایش به درگاه خداوند متعال، «الحمدللّه ربّ العالمین» می گویند و در پایان کار در بهشت نیز، همان شعار را می دهند که «آخر دعویهم أن الحمدللّه ربّ العالمین» <۲۵>

کلمه «رحمن» به معنای مبالغه و شدّت در رحمت و گستردگی آن است. از کاربرد دو صفت «رحمن» و «رحیم» در قرآن، استفاده می شود که رحمانیّت درباره همه ی مخلوقات ورحیم بودن، مربوط به انسان وموجودات مکلّف است.

خداوند رحمت را برخود واجب کرده است، «کتب ربّکم علی نفسه الرّحمه» <۲۶> و رحمت او بر همه چیز سایه گسترده است، «و رحمتی وسعت کلّ شیی ء» <۲۷> همچنین پیامبر و کتاب او مایه رحمتند، «رحمةً للعالمین» <۲۸> آفرینش وپرورش او براساس رحمت است و اگر عقوبت نیز می دهد از روی لطف است. بخشیدن گناهان و قبول توبه ی بندگان و عیب پوشی از آنان و دادن فرصت برای جبران اشتباهات، همه مظاهر رحمت و مهربانی اوست.

۱- تدبیر وتربیت الهی، همراه محبّت و رحمت است. (در کنار کلمه «ربّ»، کلمه «رحمن» آمده است.) «ربّ العالمین الرحمن الرحیم»

۲- همچنان که تعلیم نیازمند رحم و مهربانی است، «الرّحمن علّم القرآن» <۲۹> تربیت و تزکیه نیز باید بر اساس رحم و مهربانی باشد. «ربّ العالمین الرّحمن الرّحیم»

۳- رحمانیّت خداوند، دلیل بر ستایش اوست. «الحمدللّه... الرّحمن الرّحیم»

مالکیّت خداوند، حقیقی است و شامل احاطه و سلطنت است، ولی مالکیّت های اعتباری، از سلطه ی مالک خارج می شود و تحت سلطه ی واقعی او نیست. «مالك یوم الدین»

با آنکه خداوند مالك حقیقی همه چیز در همه وقت است، ولی مالکیّت او در روز قیامت و معاد جلوه ی دیگری دارد؛

در آن روز تمام واسطه ها

واسباب قطع می شوند. «تقطّعت بهم الاسباب» <۳۰>

نسبت ها و خویشاوندی ها از بین می رود. «فلا انساب بینهم» <۳۱>

مال و ثروت و فرزندان، ثمری ندارند. «لا ینفع مال و لا بنون» <۳۲>

بستگان و نزدیکان نیز فایده ای نمی رسانند. «لن تنفعکم ارحامکم» <۳۳>

نه زبان، اجازه عذر تراشی دارد و نه فکر، فرصت تدبیر. تنها راه چاره لطف خداوند است که صاحب اختیار آن روز است.

لفظ «دین» در معانی گوناگون به کار رفته است:

الف: مجموعه ی قوانین آسمانی. «إنّ الدّین عنداللَّه الاسلام» <۳۴>

ب: عمل و اطاعت. «للّه الدّین الخالص» <۳۵>

ج: حساب و جزا. «مالک یوم الدّین»

«یوم الـدّین» در قرآن به معنای روز قیامت است که روز کیفر و پاداش می باشـد. «یسـئلون ایّان یوم الـدّین» <۳۶> می پرسند روز قیـامت چه وقت است؟ قرآن در مقام معرّفی این روز، چنین می فرمایـد: «ثم ما ادریک ما یوم الـدّین . یوم لا تملک نفس شیئاً و الامر یومئذ للّه» <۳۷> (ای پیامبر!) نمی دانی روز دین چه روزی است؟ روزی که هیچ کس برای کسی کارآیی ندارد وآن روز تنها حکم و فرمان با خداست.

«مالک یوم الـدّین» نوعی انذار و هشدار است، ولی با قرار گرفتن در کنار آیه ی «الرّحمن الرّحیم» معلوم می شود که بشارت و انذار باید در کنار هم باشـند. نظیر آیه شریفه دیگر که می فرماید: «نبّئ عبادی انّی أنا الغفور الرّحیم . و أنّ عذابی هو العذاب الالیم» <۳۸> به بندگانم خبر ده که من بسیار مهربان و آمرزنده ام، ولی عذاب و مجازات من نیز دردناک است. همچنین در آیه دیگر خود را چنین

معرّفی می کند: «قابل التَّوب شدید العقاب» <۳۹> خداوند پذیرنده ی توبه مردمان وعقوبت کننده ی شدید گناهکاران است.

در اوّلین سوره ی قرآن، مالکیتَ خداوند عنوان شده است، «مالکِ یوم الدّین» و در آخرین سوره، مَلِکیت او. «ملک النّاس»

۱- خداوند متعال، از جهات مختلف قابل عبادت است و ما باید حمد و سپاس او را به جا آوریم. به خاطر کمال ذات و صفات او که «اللّه» است، به خاطر احسان و تربیت او که «ربّ العالمین» است و به خاطر امید و انتظار رحم و لطف او که «الرّحمن الرّحیم» است و به خاطر قدرت و هیبت او که «مالک یوم الدّین» است.

۲- قیامت، پرتوی از ربوبیّت اوست. «ربّ العالمین... مالک یوم الدین»

۳- قیامت، جلوه ای از رحمت خداوند است. «الرّحمن الرّحیم مالک یوم الدین»

انسان باید به حکم عقل، بندگی خداوند را بپذیرد. ما انسان ها عاشق کمال هستیم و نیازمند رشد و تربیت، و خداوند نیز جامع تمام کمالات و ربّ همه ی هستی است. اگر به مهر و محبّت نیازمندیم او رحمان و رحیم است و اگر از آینده دور نگرانیم، او صاحب اختیار و مالک آن روز است. پس چرا به سوی دیگران برویم؟! عقل حکم می کند که تنها باید او را پرستید و از او کمک خواست. نه بنده هوی و هوس خود بود و نه بنده زر و زور دیگران.

در نماز، گویا شخص نمازگزار به نمایندگی از تمام خداپرستان می گوید: خدایا نه فقط من که همه ی ما بنده توایم، ونه تنها من که همه ی ما محتاج و نیازمند لطف توایم.

خدایا! من کسی جز تو را ندارم

«ايّاك» ولى تو غير مرا فراوان دارى و همه هستى عبد و بنده ى تو هستند. «ان كلّ من فى السموات و الارض الاّ اتى الرّحمن عبداً» <۴۰> در آسمان ها و زمين هيچ چيزى نيست مگر اين كه بنده و فرمان بردار تو هستند.

جمله «نعبد» هم اشاره به اين دارد كه نماز به جماعت خوانده شود و هم بيانگر اين است كه مسلمانان همگى برادر و در يك خط هستند.

مراحل پرواز معنوى، عبارت است از: ثنا، ارتباط و سپس دعا. بنابراين اوّل سوره ى حمد ثناست، آيه ى «ايّاك نعبد» ارتباط و آيات بعد، دعا مى باشد.

چون گفتگو با محبوب واقعى شيرين است، لذا كلمه «ايّاك» تكرار شد.

۱- ابتدا بايد بندگى خدا كرد، آنگاه از او حاجت خواست. «نعبد، نستعين»

۲- بندگى، تنها در برابر خداوند رواست نه ديگران. «ايّاك»

۳- قوانين حاكم بر طبيعت محترم است، ولى اراده ى خداوند حاكم وقوانينِ طبيعى، محكوم هستند. <۴۱> لذا فقط از او كمك مى خواهيم. «ايّاك نستعين»

۴- گر چه عبادت از ماست، ولى در عبادت كردن نيز نيازمند كمك او هستيم. «ايّاك نعبد و ايّاك نستعين» <۴۲>

۵ - چون خداوند بيشترين لطف را بر ما كرده، ما بهترين تذلّل را به درگاهش مى بريم. «الرّحمن الرّحيم ايّاك نعبد»

۶- «ايّاك نعبد و ايّاك نستعين» يعنى نه جبر است و نه تفويض. چون مى گوييم: «نعبد» پس داراى اختيار هستيم و نه مجبور. وچون مى گوييم: «نستعين» پس نياز به او داريم و امور به ما تفويض نشده است.

۷- عبادت، مقدمّه و وسيله ى استمداد است. ابتدا عبادت آمده آنگاه استمداد. «ايّاك

نعبد و ایّاک نستعین»

۸ - شناخت خداوند و صفات او، مقدمّه دست یابی به توحید و یکتاپرستی است. «ربّ العالمین، الرّحمن الرّحیم، مالک یوم الدّین، ایّاک نعبد»

۹- از آداب دعا و پرستش این است که انسان خودرا مطرح نکند و خود را در حضور خداوند احساس کند. «ایّاک نعبد...»

۱۰- توجّه به معاد، یکی از انگیزه های عبادت است. «مالک یوم الدّین ایّاک نعبد»

در قرآن مجید دو نوع هدایت مطرح شده است:

الف: هدایت تکوینی، نظیر هدایت زنبور عسل که چگونه از شهد گلها بمکد و چگونه کندو بسازد. و یا هدایت و راهنمایی پرندگان در مهاجرت های زمستانی و تابستانی. آنجا که قرآن می فرماید: «ربّنا الّذی اعطی کلّ شی ء خلقه ثم هدی» <۴۳> بیانگر این نوع از هدایت است.

ب: هدایت تشریعی که همان فرستادن انبیای الهی و کتب آسمانی برای هدایت بشر است.

کلمه ی «صراط» <۴۴> بیش از چهل مرتبه در قرآن آمده است. انتخاب راه و خط فکری صحیح، نشانه ی شخصیت انسان است.

راههای متعدّدی در برابر انسان قرار دارد که او باید یکی را انتخاب کند:

راه خواسته ها وهوس های خود.

راه انتظارات وهوس های مردم.

راه وسوسه های شیطان.

راه طاغوت ها.

راه نیاکان و پیشینیان.

راه خدا و اولیای خدا.

انسان مؤمن، راه خداوند واولیای او را انتخاب می کند که بر دیگر راهها امتیازاتی دارد:

الف: راه الهی ثابت است، بر خلاف راه های طاغوت ها و هوس های مردم و هوس های شخصی که هر روز تغییر می کنند.

ب: یک راه بیشتر نیست، در حالی که راه های دیگر متعدّد و پراکنده اند.

ج: در پیمودن آن، انسان به مسیر و مقصد مطمئن است.

د: در پیمودن آن، شکست و باخت وجود ندارد.

راه مستقیم، راه خداست. «انّ ربّی علی صراطٍ مستقیم» <۴۵>

راه مستقیم، راه انبیاست. «انّک لَمِن المرسلین علی صراطٍ مستقیم» <۴۶>

راه مستقیم، راه بندگی خداست. «و أنِ اعبدونی هذا صراط مستقیم» <۴۷>

راه مستقیم، توکّل وتکیه بر خداست. «مَن یعتصم باللّه فقدهُدیَ الی صراطمستقیم» <۴۸>

راه مستقیم، یکتاپرستی و تنها یاری خواستن از اوست. <۴۹>

راه مستقیم، کتاب خداوند است. <۵۰>

راه مستقیم، راه فطرت سالم است. <۵۱>

انسان، هم در انتخاب راه مستقیم و هم در تداوم آن باید از خدا کمک بگیرد. مانند لامپی که روشنی خود را هر لحظه از نیروگاه می گیرد.

در راه مستقیم بودن، تنها خواسته ای است که هر مسلمان، در هر نماز از خداوند طلب می کند، حتّی رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و ائمّه اطهار علیهم السلام از خداوند ثابت ماندن در راه مستقیم را می خواهند.

انسان باید همواره، در هر نوع از کارهای خویش، اعم از انتخاب شغل، دوست، رشته ی تحصیلی وهمسر، راه مستقیم را از خداوند بخواهد. زیرا چه بسا در عقاید، صحیح فکر کند، ولی در عمل دچار لغزش شود و یا بالعکس. پس هر لحظه، خواستن راه مستقیم از خدا، ضروری است.

راه مستقیم مراتب و مراحلی دارد. حتّی کسانی که در راه حقّ هستند، مانند اولیای خداوند، لازم است برای ماندن در راه و زیادشدن نورِ هدایت، دعا کنند. «والّذین اهتدوا زادَهم هُدی» <۵۲>

راه مستقیم، همان راه میانه و وسط است که حضرت

علی علیه السلام می فرماید: «الیمین و الشمال مضلّه و الطریق الوسطی هی الجادّه» <۵۳> انحراف به چپ و راست گمراهی و راه وسط، جاده ی هدایت است.

راه مستقیم یعنی میانه روی واعتدال واحتراز از هر نوع افراط وتفریط، چه در عقیده و چه در عمل. یکی در عقاید از راه خارج می شود ودیگری در عمل و اخلاق. یکی همه کارها را به خدا نسبت می دهد، گویا انسان هیچ نقشی در سرنوشت خویش ندارد. و دیگری خود را همه کاره و فعّال مایشاء دانسته و دست خدا را بسته می داند. یکی رهبران آسمانی را همچون مردمان عادی و گاهی ساحر و مجنون معرّفی می کند و دیگری آن بزرگواران را در حدّ خدا می پندارد. یکی زیارت امامان معصوم و شهدا را بدعت می داند و دیگری حتّی به درخت و دیوار، متوسل شده و ریسمان می بندد. یکی اقتصاد را زیر بنا می داند و دیگری، دنیا و امورات آن را نادیده می انگارد.

در عمل نیز یکی غیرت نابجا دارد و دیگری همسرش را بی حجاب به کوچه و بازار می فرستد. یکی بخل می ورزد و دیگری بی حساب سخاوت به خرج می دهد. یکی از خلق جدا می شود و دیگری حقّ را فدای خلق می کند.

اینگونه رفتار وکردارها، انحراف از مسیر مستقیم هدایت است. خداوند دین پا برجا واستوار خود را، راه مستقیم معرّفی می کند. <۵۴> در روایات آمده است که امامان معصوم علیهم السلام می فرمودند: راه مستقیم، ما هستیم. <۵۵> یعنی نمونه ی عینی و عملی راه مستقیم و اسوه و الگو برای قدم برداشتن در راه، رهبران آسمانی هستند. آنها در دستورات خود درباره ی تمام مسائل زندگی از قبیل کار، تفریح،

تحصیل، تغذیه، انفاق، انتقاد، قهر، صلح و علاقه به فرزند و ... ، نظر داده و ما را به اعتدال و میانه روی سفارش کرده اند. <۵۶> جالب آنکه ابلیس در همین صراطِ مستقیم به کمین می نشیند. <۵۷>

در قرآن و روایات، نمونه های زیادی آمده که در آنها به جنبه ی اعتدال، تأکید و از افراط و تفریط نهی شده است. به موارد ذیل توجّه کنید:

«کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» <۵۸> بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.

«لا تَجعل یدک مَغلولةً الی عُنقک و لاتبسُطها کلّ البَسط» <۵۹> در انفاق، نه دست بر گردن قفل کن - دست بسته باش - و نه چنان گشاده دستی کن که خود محتاج شوی.

«الّذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً» <۶۰> مومنان، به هنگام انفاق نه اهل اسرافند و نه اهل بخل، بلکه میانه رو هستند.

«لا تجهر بصلوتک و لاتخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلًا» <۶۱> نماز را نه بلند بخوان ونه آهسته، بلکه با صدای معتدل نماز بخوان.

نسبت به والدین احسان کن؛ «و بالوالدین احساناً» <۶۲> امّا اگر تو را از راه خدا بازداشتند، اطاعت از آنها لازم نیست. «ان جاهداک علی ان تشرک بی... فلاتطعهما» <۶۳>

پیامبر هم رسالت عمومی دارد؛ «و کان رسولاً نبیّاً» <۶۴> و هم خانواده خویش را دعوت می کند. «و کان یأمر اهله بالصلوه» <۶۵>

اسلام هم نماز را سفارش می کند که ارتباط با خالق است؛ «اقیموا الصلوه» و هم زکات را توصیه می کند که ارتباط با مردم است. «اتوا الزکوه» <۶۶>

نه محبت ها شما را از گواهی حقّ منحرف سازد؛

«شهداء لِلّه و لو علی انفسکم» <۶۷> و نه دشمنی ها شما را از عدالت دور کند. «و لا یَجرِمنّکم شَنئان» <۶۸>

مؤمنین هم دافعه دارند؛ «أشداء علی الکفار» و هم جاذبه دارند. «رحماء بینهم» <۶۹>

هم ایمان و باور قلبی لازم است؛ «امنوا» و هم عمل صالح. «عملوا الصالحات» <۷۰>

هم اشک و دعا و درخواست پیروزی از خدا لازم است؛ «ربّنا افرغ علینا صبراً» و هم صب <۷۱> وری وپایداری در سختی ها. «عشرون صابرون یغلبوا مأتین» <۷۲> شب عاشورا امام حسین علیه السلام هم مناجات می کرد و هم شمشیر تیز می کرد.

روز عرفه و شب عید قربان، زائر خانه ی خدا دعا می خواند و روز عید باید در قربانگاه با خون آشنا شود.

اسلام مالکیّت را می پذیرد، «الناس مسلّطون علی اموالهم» <۷۳> ولی اجازه ضرر زدن به دیگری را نمی دهد و آن را محدود می سازد. «لا ضَرر و لا ضِرار» <۷۴>

آری، اسلام دین یک بعدی نیست که تنها به جنبه ای توجّه کند و جوانب دیگر را فراموش کند، بلکه در هر کاری اعتدال ومیانه روی وراه مستقیم را سفارش می کند.

۱- همه ی هستی، در مسیری که خداوند اراده کرده در حرکتند. خدایا! ما را نیز در راهی که خود دوست داری قرار بده. «اهدنا الصراط المستقیم»

۲- درخواست هدایت به راه مستقیم، مهم ترین خواسته ی یکتاپرستان است. «ایّاک نعبد... اهدنا الصراط المستقیم»

۳- برای دست یابی به راه مستقیم، باید دعا نمود. «اهدنا الصراط المستقیم»

۴- ابتدا ستایش، آنگاه استمداد و دعا. «الحمدللّه... اهدنا»

۵ - بهترین نمونه استعانت از خدا، درخواست راه مستقیم است. «ایّاک نستعین اهدنا اهدنا الصّراط

المستقیم»

ایـن آیه راه مسـتقیم را، راه کسـانی معرّفی می کنـد که مـورد نعمت الهی واقع شـده انـد وعبارتنـد از: انبیـا، صـدّیقین، شـهدا وصالحین. <۷۵> تـوجّه بـه راه این بزرگـواران و آرزوی پیمـودن آن وتلقین این آرزو به خـود، مـا را از خطر کجروی وقرار گرفتـن در خطـوط انحرافی بـاز می دارد. بعـد از ایـن درخـواست، از خداونـد تقاضـا دارد کـه او را در مسـیر غضـب شـدگان وگمراهان قرار ندهد. زیرا بنی اسرائیل نیز به گفته قرآن، مورد نعمت قرار گرفتند، ولی در اثر ناسپاسی ولجاجت گرفتار غضب شدند.

قرآن، مردم را به سه دسـته تقسـیم می نمایـد: کسانی که مورد نعمت هـدایت قرار گرفته وثابت قـدم ماندند، غضب شدگان و گمراهان.

مراد از نعمت در «انعمتَ علیهم»، نعمتِ هدایت است. زیرا در آیه ی قبل سخن از هدایت بود. علاوه بر آنکه نعمت های مادی را کفّار ومنحرفین ودیگران نیز دارند.

هدایت شدگان نیز مورد خطرند و باید دائماً از خدا بخواهیم که مسیر ما، به غضب و گمراهی کشیده نشود.

مغضوبین در قرآن

در قرآن، افرادی همانند فرعون و قارون و ابولهب و امّت هایی همچون قوم عاد، ثمود و بنی اسـرائیل، به عنوان غضب شدگان معرّفی شده اند. <۷۶>

بنی اسـرائیل که داسـتان زندگی و تمدن آنها در قرآن بیان شده است، زمانی بر مردم روزگار خویش برتری داشتند؛ «فَضّلتُکم علی العالَمین» <۷۷> لکن بعد از این فضـیلت و برتری، به خاطر کردار و رفتار خودشان، دچار قهر و غضب خداوند شدند «و باؤوا بغضب من اللّه» <۷۸> این تغییر سـرنوشت، به علّت تغییر در رفتار و کردار آنان بوده است. دانشـمندان یهود، دستورات وقوانین آسمانی تورات را تحریف کردند،

«یحرّفون الکلم» <۷۹> وتجّار وثروتمندان آنان نیز به ربا وحرام خواری و رفاه طلبی روی آوردند، «اخذهم الرّبا» <۸۰> وعامّه مردم نیز در برابر دعوت به جهاد و مبارزه، از روی تن پروری و ترس، از رفتن به جبهه نبرد و ورود به سرزمینِ مقدّس، سر باز زدند. «فاذهب انت و ربّک فقاتلا انّا هیهُنا قاعدون» <۸۱> به خاطر این انحرافات، خدا آنان را از اوج عزّت و فضیلت، به نهایت ذلّت و سرافکندگی مبتلا ساخت.

ما در هر نماز، از خداوند می خواهیم که مانند غضب شدگان نباشیم. یعنی نه اهل تحریف آیات و نه اهل ربا و نه اهل فرار از جهاد در راه حقّ، و همچنین از گمراهان نباشیم، آنان که حقّ را رها کرده و به سراغ باطل می روند و در دین و باور خود غلوّ و افراط کرده و یا از هوی و هوس خود و یا دیگران پیروی می کنند. <۸۲>

انسان در این سوره، عشق و علاقه و تولاّی خود را به انبیا و شهدا و صالحان و راه آنان، اظهار و ابراز داشته و از مغضوبان و گمراهان تاریخ نیز برائت و دوری می جوید و این مصداق تولّی و تبرّی است.

ضالّین در قرآن

«ضلالت» که حدود دویست مرتبه این واژه با مشتقاتش در قرآن آمده است. گاهی در مورد تحیّر بکار می رود، «و وَجدَک ضالاً» <۸۳> وگاهی به معنای ضایع شدن است، «اضلّ اعمالهم» <۸۴> ولی اکثراً به معنای گمراهی وهمراه با تعبیرات گوناگونی نظیر: «ضلال مبین»، «ضلال بعید»، «ضلال قدیم» به چشم می خورد.

در قرآن افرادی به عنوان گمراه معرّفی شده اند، از جمله: کسانی که ایمان

خود را به کفر تبدیل کردند، <۸۵> مشرکان، <۸۶> کفار، <۸۷> عصیان گران، <۸۸> مسلمانانی که کفّار را سرپرست و دوست خود گرفتند، <۸۹> کسانی که مردم را از راه خـدا باز می دارند، کسانی که به خدا یا رسول خدا توهین می کنند، آنان که حقّ را کتمان می کنند و کسانی که از رحمت خدا مأیوسند.

در قرآن نام برخی به عنوان گمراه کننده آمده است، از قبیل: ابلیس، فرعون، سامری، دوست بد، رؤسا ونیاکان منحرف.

گمراهـان خود بستر وزمینه ی انحراف را فراهم و گمراه کننـدگان از این بسترها و شـرایط آماده، اسـتفاده می کننـد. بسترهای انحراف در قرآن عبارتند از: هوسـها، <۹۰> بت ها، <۹۱> گناهان <۹۲> ، پذیرش ولایت باطل، <۹۳> جهل و نادانی. <۹۴>

۱- انسان در تربیت، نیازمند الگو می باشد. انبیا، شهدا، صدّیقین وصالحان، نمونه های زیبای انسانیّت اند. «صراط الّذین انعمت علیهم»

۲- آنچـه از خداونـد بـه انسـان می رسـد، نعمت است. قهر و غضب را خـود به وجـود می آوریم. <۹۵> «انعمت، المغضوب علیهم»

۳- ابراز تنفّر از مغضوبـان و گمراهـان، جـامعه اسـلامی را در برابر پـذیرش حکـومت آنـان، مقـاوم و پایـدار می کنـد. «غیر المغضوب علیهم ولا الضّالّین» <۹۶>

تفسیر انگلیسی

BISMILLAHIR-RAHMANIR-RAHIM, as the first verse, is the part and parcel of al .Fatihah

:Aqa Mahdi Puya says

:The Holy Prophet said

LA SALATA ILLA BIFATIHATUL KITAB WA BISMILLAHIR RAHMANIR RAHIM MIN AYATIHA

There is no prayer (salat) without al Fatihah, and bismillahir rahmanir rahim is one of its verses. The Ahl ul Bayt (the thoroughly purified members of the family of the Holy Prophet), and the scholars, who follow their teachings, time and again, had verified this saying of

the Holy Prophet. So according to Muhammad and ali Muhammad bismillahir rahmanir rahim is a verse by itself, which, if not recited as a part of al Fatihah, the prayer is rendered null and void. It is not only the component of al Fatihah but also of every .surah except al Bara-at

In the light of the clear decisions and evidences of the practical acts of the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt, the arguments of the dissenting scholars carry no weight. According to the Holy Prophet and his divinely chosen Ahl ul Bayt bismillahir rahmanir rahim is the first of the seven verses of al Fatihah. And when Muhammad and ali Muhammad have said so, there remains no doubt whatsoever. Any opinion contrary .to the verdict of Muhammad and ali Muhammad is pure conjecture

Abu Hanifa, founder of the Hanafi school, gave permission to his followers to recite bismillahir rahmanir rahim quietly, with al Fatihah, in prayers, because the Holy Prophet used to recite al Fatihah with bismillahir rahmanir rahim in his prayers, yet in his (Abu Hanifas) opinion it was not a part of the surah. (Tafsir Kabir - Abdul Hayy) There are some scholars who admit that al Fatihah consists of seven verses but to insist on their misconceived notion that bismillahir rahmanir rahim is not included in it they split the last verse into two separate verses, although the meaning and the .construction of the verse does not justify it

According to the Holy Prophet any deed begun without reciting bismillah goes bad

and lacks effectiveness. As al salat is known as the best deed (khayrul amal) and al Fatihah is the inaugurator of the book it is logical that bismillahir rahmanir rahim is the .first verse of al Fatihah

Once a man offered prayers in presence of the Holy Prophet without saying :bismillahir rahmanir rahim in his recitation of al Fatihah. The Holy Prophet told him

You have rendered your prayer null and void by omitting bismillah from Fatihah. Do (you not know that bismillah is the part of al Fatihah? (Durrul Manthur by Suyuti

On one occasion, Mu-awiyah, while leading a prayer in Madina, recited al Fatihah without bismillah. At the end the participating pray-ers, made a hue and cry. To pacify the protestations he prayed the same prayer again and recited al Fatihah with bismillah. This event bears out the fact that those who saw and heard the Holy Prophet, prior to the influx of alterations, knew that if in any prayer al Fatihah is recited without bismillah, it is rendered null and void. (Fakhruddin Razi and Kanzul (Ummal

:Bismillahir rahmanir rahim, in addition to al Fatihah, is also the part of al Naml

Verily, it is from Sulayman; and it is In the name of Allah, the beneficent, the merciful. .This is the beginning of the letter prophet Sulayman wrote to the queen of Shiba

Whatever be the point of view of the dissenting scholars, it has been decisively established that the Holy Prophet always recited bismillahir rahmanir rahim as the part of al Fatihah, therefore, we all should follow

.him

BISMILLAH

To start any good deed with "(I begin) in the name of Allah, the beneficent, the merciful" means a supplication unto Allah for successful completion of the work. It also means that the supplicant undertakes the job in the name of and on behalf of Allah to serve the good in the work as well as achieve his own legitimate purpose. In other words he dedicates his life to Allah and employs his self-interest-oriented activity in the service of overall goodness. He admits his helplessness and relies on the truth that ability to make any work fruitful is exclusively with Allah, and with no one else. By invoking Allah in the name of His beneficence and mercy he prays for His aid to achieve success in his undertaking. It is quite logical to believe that the divine .beneficence and mercy would bless such a faithful. It does

It is a fact that nothing exists or takes effect outside the course of Allahs will. The will of Allah governs the scope of every activity but does not determine the desires and methods of any created being. Anything that happens or exists without seeking Allahs pleasure, is covered by the will of Allah, but is not blessed with His grace. Should an individual begin any work without saying bismillah, it may be completed but without earning the divine pleasure. The desires and actions of an individual shall be blessed only when he surrenders them to Allahs pleasure. The Holy Prophet has made it known that anything done without

invoking the divine grace by reciting bismillah is not approved by Allah.

As said earlier anyone can begin any work, without invoking Allah with bismillah, and it will be executed, if the divine will allows it. However, in this event, it does not earn the divine pleasure, but on the contrary is liable to be punished according to the degree of evil involved, the intention of the individual, the nature and the effect of the work. Even if it is not evil in its nature, disciplinary action can be taken because the individual has relied upon his ability and will which is as bad as setting oneself against the almighty Lord.

The very act of any one starting his work in the name of Allah whom he remembers as beneficent and merciful, eloquently speaks of the individuals obedience to the supreme being, who in return would automatically be reciprocal to the devotees expectation in seeking His pleasure and mercy. In starting a work in the name of Allah, the reciter demonstrates the undernoted aspects of fundamental importance:

١. Acknowledgement of the supreme being as his Lord master.

٢. Confession of his own helplessness.

٣. Belief in Allah as the ever-living and all-knowing - almighty.

٤. Reliance on the supreme being, seeking His pleasure and mercy, and invoking Him with His mercy-invoking attributes.

٥. Conviction at heart and confidence that if called, the beneficent and the merciful Allah will certainly not deny him His mercy.

The words of bismillah i.e., in the name of Allah, have wide and discernible implications. The words may mean

:not only in the name of but also

For the sake of .١

To the service of .٢

These and many other implications will serve the supplicant when he sincerely turns .to Allah for obtaining His mercy and blessings

One of the many unique features and distinguishing factors about the originality of Islam is bismillah which was never before used by or known to any of the other corrupted or falsified creeds of the world. Rodwell, wrongly informed, states that bismillah, in its Quranic form, was taught to the Quraysh for the first time by the poet Umayya (of Tayf). This claim of Rodwell is contradicted by unimpeachable evidence of historic authenticity that the term was totally unknown to the Quraysh to such an extent that they even resented the use of it (see verse ۶۰ of al Furqan). Besides, even till as late as in the ۶th year of Hijra, the Quraysh did not allow the term bismillah, as used in the Quran, to be used in the treaty drawn between the Muslims and the Makkans at Hudaybiyah. At the use of the term bismillahir rahmanir rahim Suhayl bin Amru, the delegate of the Quraysh, objected that he did not know what it meant. Ultimately the term used was bis-mika-allahumma which was then current among the Quraysh. There is no evidence in the usage of the people of other creeds to show that this term was borrowed by the Holy Prophet. Moreover, Islam does not claim to .be a new religion preached for the first time to mankind

Islams claim is that the truth was revealed to mankind, one and all, in various stages, in many languages; the difference is in the presentation of the truth in its fullness, in .all its details

(We never sent a messenger save with the language of his people. (IBRAHIM: ۴

ALLAH

:Aqa Mahdi Puya says

There is no fitting equivalent, in the English or any other language, to convey and express the essential essence of the word ALLAH. In the earlier times the idea of a "supreme being" was conveyed to man by the prophets of Allah, but due to the general low level of knowledge, a single word, containing the all-embracing sense and .significance of the supreme, universal and absolute being, was not made known

Father" may imply creativeness but, in no way, refers to compassion, beneficence" and mercy. The word father implies that the father of the universe had a father and a mother who gave birth to him, because it does not indicate that the father of the heaven and the earth had no father or mother to bring him into being. It also fails to establish his uncreated self-existing eternity, unless explanatory words are added. The word Allah is a compound of the definite article al and the noun ilah, meaning "that God". The literal meaning of ilah is "puzzling" if waliha is the source, and "referred to" if it is derived from aliha; in either sense, it can be used for the supreme .being unto whom man must surrender

Known to every one, there is only one

universal ultimate whom all human beings devotedly worship; and upon whom they depend and rely. He is undefinable, beyond the reach of human intelligence, .unknowable to knowledge, unimaginable, yet recognised by one and all

Imam Jafar bin Muhammad al Sadiq pointed to the spirit and vision of the word Allah :to an atheist, in the course of a discussion. He said

When you are in a ship, sailing in the middle of an ocean, and a wind-storm comes on" from every side, and there is no conceivable means of rescue, yet, in this hopeless situation, you make efforts, in hope of deliverance; this ultimate faith is Allah, referred ".to by Allah in verse ۲۲ of Yunus

:Aqa Mahdi Puya says

The word Allah points to that which is already in the consciousness, but cannot be arrested by comprehension, or conceived mentally. It is universal, because it is connected with the whole as well as with the part. Whether the word Allah is a proper noun or a common noun, because of the article al, is a solvable controversy. The common noun ilah, appropriating definite sense with the definite article al, referring to that which is universally known and recognised by every conscious being, unconfinable to form or concept, never to be two or more save one, becomes a .proper noun

So it is concised in the word Allah, giving it the unique unity of the sense of a proper noun. It must be noted that as the absolute can never be perceived by consciousness, so it cannot be defined by

any name. One can refer to Him by personal pronouns, of which "He" (huwa) is the most suitable. The word Allah stands for the absolute self, the greatest name (ism .azam), the one perfect total of all good and excellence with no defect

In contemporary commentaries it is speculated that the word Allah might have been derived from the Hebrew uluhim. Allahumma is closer to uluhim than Allah, because the infidels, very intimate associates of the Jews, were more familiar with Allahumma than Allah, which was a new development. At any event what has been said earlier is further substantiated by the argument put forward to indicate the etymological .development of the word

In the process of evolution, the intellect of man began to make adjustments in the man-god relationship. He had been bowing in adoration to the powerful, useful, harmful, or unintelligible manifestations of nature which, step by step, developed into worship of imaginary deities. As the pantheon of man-made gods grew, man, in desperation, began to seek a supreme being, over the heads of the mini-gods, serving the chief to administer the destiny of man, in one way or other. So gradually man started to seek a supreme being with all comprehensive authority. The word .Allah, more suitable than the other words, became popular among the people

The two possible words ilah is derived from, are alaha and walah meaning astonishment and wonder. The word Allah is formed by adding the definite article al to alah, which means the one who is beyond the reach of

.conception, or even imagination, and out of the range of knowledge

The quest for knowledge about Allah comes to a close when the seeker in astonishment confesses that with all his sincere efforts supported by intellect and .insight he cannot know Him

:Imam Muhammad bin Ali al Baqir said

Observe and examine the creation of Allah, do not pry into the being of Allah because .no one knows what He is except He

:Imam Ali ibn abi Talib said

He! O He whom none knows what He is, nor how He is, nor where He is, nor in what (respect He is, but He. (Al Mashlul

The name Allah stands for the supreme one who encompasses everything in the universe but nothing can encompass Him. He is the ever-living allknowing almighty. He has no equal. There is none comparable to Him. He has no associate or partner. All goodly names and ideal attributes belong to Him. He owns and controls that which is in the heavens and that which is in the earth and that which is in between them, the kingdom of the universe. It is only His will that is done. He is the all-seeing, all-hearing, all-just, all-merciful. He is eternal, infinite and essential. He is the first, the immediate .and the ultimate

The name Allah is called the ismi-dhat, the name of the absolute self, the only essential being owning all the divine attributes. The other names called asma ul husna are appellative and descriptive, relating to various attributes, each separately .applicable according to His dealings with His creation

He

is Allah, the creator, the maker, the fashioner. His are the asma ul husna (the excellent (names), (HASHR: ۲۴

The word Allah has been divinely chosen. The religious-minded know fully well what .wonderful efficacy the name of Allah has

RAHMANIR RAHIM

:Aqa Mahdi Puya says

The words rahman and rahim point out to the essence of one divine attribute-rahmah (mercy or grace), yet, in application, each demonstrates a distinct aspect of the divine mercy. He is rahman to all His creation, one and all, be they obedient or disobedient; and He is rahim to the faithful who do good and receive His mercy as a reward, or as .an appreciation of the goodness of their souls

Rahmah (grace), which is the root of both the words rahman and rahim, is the most comprehensive attribute of Allah. It is the source which initiates and stimulates His activities. Creation, sustenance of the creatures, guidance and legislation are the outcome of His universal grace. Mercy or grace stands for active willingness to give with no strings attached, without expectation of return, just for the well-being and .good of His dear created beings

No being is out of His grace. Rahman signifies the (all) penetrating and (all) enveloping universal grace of Allah. But every one receives His mercy according to his ability of receiving and containing, in relation to its usefulness for each individual, neither less nor more than that which is appropriate and equitable. To give more than what one deserves would mean to waste the grace. Therefore the worthiness on the part of

the creature itself restricts or limits the measure of grace to be bestowed. The manner of giving is just. His justice is as universal as His grace. In short, as he gives to each and all unreservedly and with no expectation of return, His gift is grace; and as He gives to each according to its merits His gift is justice. This grace subject to merit is .implied in the attribute rahim

Grace and justice are not two separate attributes, in fact, one cannot be conceived without the other. They, together, are responsible for every activity in the realm of creation and the laws controlling the operation of creation. Every being, in the scheme of existence, under all circumstances, represents His grace and justice, whereas many theological and secular theories, based upon conjecture and insufficient .knowledge, suppose that grace and justice are two contradictory dispositions of Allah

Creation of life, brought about by His mercy, makes evident that He is an everliving uncaused supreme being, hayy bidh-dhat, and on account of the mercy and its demonstration it is inevitable that He, in His will and decision, is on His own, absolute .and final

He is the creator of the creation and of the nature of creation, therefore, He is .essentially all-aware and all-knowing

He is the beneficent and merciful. He loves each and every living being, so the beloved must stay attached with Him. He is near, gives answer to the supplicants when they .cry unto Him

As it is His mercy which sustains the whole universe, He alone is

.the true bountiful

Belief in His mercy and beneficence, derived from observation and contemplation in its operation, creates love, brotherhood, justice, peace and harmony in the social, economic and political life of the human beings; and as an individual, every one of .them makes a choice of sincerity, integrity and piety as a way of life

The mission of Islam is to reform mankind not only by giving fair warning to the wrongdoers who adopt the life of sin and crime but also by creating love and attachment with the merciful Lord. The true message of Allah had always been available to mankind, but in view of the interests of the ruling classes; greed, and inadequate knowledge, many a fictitious god had been fabricated. All these imaginary deities were ruthless, arrogant and cruel. In many instances people worshipped those revengeful ferocious idols in hope of avoiding their venomous anger. The manipulation of fear and terror gave birth to superstitions, false beliefs and irrational systems, which brought mankind into bondage, reduced to slavery, century after century, till, at last, the merciful Lord struck a death blow to all irrational false beliefs and sent down Muhammad, not only as a nadhir, a warner, but also as a bashir, the bearer of glad tidings. The Holy Prophet was introduced to mankind as a "mercy unto ."the worlds

(We sent you not (O Muhammad) but (as) a mercy unto the worlds" (ANBIYA: ١٠٧"

The Holy Prophet proclaimed that "there is no god save Allah", and directed the individual and collective behaviour to love

and kindness so as to let man get rid of fear and terror for good, as long as the human .race lives in this world

To frighten with the consequences of wrongdoing is a negative approach, whereas to invite unto love and attachment with a real beneficent and merciful Lord-sustainer is a positive step towards a meaningful life, wherein even a wrongdoer can obtain amnesty if he undertakes to make amends and go straight. The religion of Allah, Islam, grows out of the divine mercy and attracts universal attention with its references, and relies on it to give feasible sense and significance to the relationship .between the creator and the created beings

The religion sent for mankind is Islam which means peace, and the prophet deputised ."by Allah to translate it into action has been made the "mercy unto the worlds

The Quran relies upon the beneficence and mercy of Allah to assure man that he is safe in the hands of the beneficent and the merciful Allah, if he willingly surrenders to .the almighty Lord of the worlds

These two attributes of Allah, the creator Lord of the universe, are first presented to man to make him know that his master, by Himself, is beneficent and merciful, which automatically draws man nearer to the real master. Man runs away from dreadful events and things, but to escape the imaginary affliction or hurt from such terrifying agents he may yield to them under compulsion in order to appease their anger. Man, by nature, loves a beneficent being who benefits

him, and a merciful being who overlooks his shortcomings. The submission of man to a beneficent and merciful being will undoubtedly be out of love rather than the caution to be safe from any tyrannical affliction, against which he is assured of safety .by the qualities of beneficence and mercy

Right from the beginning the Quran educates man with the truth that his Lord is the .most loveable being whose primary quality is beneficence and mercy

Islam teaches man to start every good effort with the holy name of Allah, who is .beneficent and merciful, by invoking His mercy to bless his efforts

Several other religions and creeds in the world have tried their best to bring down God to the level of man to make man god-minded and reform him. But Islam offers guidance to man to rise unto Allah and get nearer to Him, as nearer as his individual .efforts, strengthened by his personal sincerity, can take him

Islam wants to make man god-minded, so as to create in him the belief that he is nothing, can do nothing and can achieve nothing by himself, for himself or for anybody else. There is none other besides Allah who alone exists and who alone can cause anything to be or not to be. If man assures himself (and acts upon it) that it is Allahs will that is done, and only He and none else can fulfil anything and there is none who can resist His will, it gives him confidence and success. It is our common experience

that when a mother censures her child to discipline his conduct, the child, even while being reproved, rushes towards the bosom of his mother. Why? It is because the young human soul is sure, and in his own heart is convinced of his mothers love, full of mercy. There is none else better than her in giving him the required protection even when her own self is being offended by him. It is also seen many a time that when a child in a family is reprimanded by the parents, displeased at any of his offences, he seeks protection with those of the members of the family who, he knows, love him and would surely give him the required protection. This same phenomenon works .with maximum effectiveness in the man-god relationship

Some people want less, and some desire for more, but no human being is free from wants. The demand of indispensable needs in presence of inherent helplessness makes man look for a supreme provider. Islam, at the very outset, creates in man love for and attachment with the Lord-nourisher of the worlds, so as to depend upon the divine mercy with sure conviction of getting that which is needed, by invoking in .the name of His beneficence and mercy, the prime attributes of Allah

It is reported that, with some of his companions, the Holy Prophet, by chance, passed through a graveyard. He covered its ground as quickly as he could. After attending the business, for which he had taken up the excursion, he returned by

the same route. But then, very slowly, he walked down the distance of the graveyard. The companions wanted to know the reason. The Holy Prophet informed them that at the time of their first crossing, in one of the graves, a dead man was paying the penalty of his sins, and as a "mercy unto the worlds" he could not stay at a place where punishment was being administered; but during the return journey it so happened that the child of the man in trouble, for the first time, learned and recited bismillahir rahmanir rahim, on account of which the process of punishment had been .cancelled

The merit and the beauty of a religion lies in its perfection, in its contents and its comprehensive presentation. The Quran in this regard is singularly unique. In contrast to the various different creeds of the world, which might have been using some term or the other, the Quranic term, with clarity and perfection, brings home to man the truth that Allah, the Lord of the universe, is not an awful, dreadful, cruel being, void of love and compassion, but His prime attributes are His boundless love and compassion which invite, attract, encourage and even insist upon every sensible human being to .rush to Him for the fulfilment of his demands, and to seek His succour in helplessness

It is said that al Fatihah is the quintessence of the Quran, and bismillahir rahmanir rahim is the essence of al Fatihah, and the letter ba of bismillah is the embodiment of bismillahir

rahmanir rahim, and the dot below the first letter ba of bismillah is the spirit of the first :verse. Ali, son of Abu Talib, the first of the holy Imams, had said

I am the dot below the ba of bismillah" which means that to Ali has been entrusted" the whole of the book and its true exposition, i.e. Ali had been endowed with the knowledge of the Quran with its external meaning and internal interpretation. The statement of Ali is testified by the well-known and universally accepted declaration :(hadith) of the Holy Prophet

.I am the city of knowledge and Ali is its gate

AL HAMDU

Alhamdu means that (all) praise, thanks, gratitude, be to Allah alone, not to any one else, from the beginning of the universe to its end, not under compulsion, but because He alone, and none else, deserves to be praised, not only for the fulfilment of his particular desires but also, mainly, for all the bounties and blessings made available to .man in his existence

The love of the merciful for His creation is so deep and fulfilling that no compensation, even in the form of gratitude, can be offered to Him. In fact He needs no return. The divine mercy is independent of gratitude. It reaches and covers all the created beings whether the creatures show gratitude or not for the benefits and bounties they make use of and enjoy. The smallest bounty is an unconditional favour. Man does not deserve it, nor has he any right to claim any favour from the

Lord. It is the all-embracing mercy of the merciful Lord which reaches one and all, .whether any creature asks for it or not, whether the recipient acknowledges it or not

A person likes to be praised if he accomplishes or acquires something extraordinary, novel or very important, after investing his best efforts, but the good in Allah is with .Him. He has not acquired it

He is goodness itself in its fullness and perfection. He is not in need of praise. In a prayer, He is praised, only to make the pray-er love and cherish the attributes which are praised, because as a matter of course, he would like to possess the attributes .which he is praising

The all-knowing Lord-nourisher is fully aware of the needs and wants of all His creatures more than they themselves know. He bestows His favours and bounties without receiving petitions from them, yet to educate, train and discipline the mankind, prayer, in which He is praised, is necessary, so that man remains attached with the merciful creator, while enjoying the divine bounties, conscious of the .absolute sovereignty of the Lord of bounties and grace

:Aqa Mahdi Puya says

To find out the truth in connection with the praise and the praising (hamd) the question as to who praises whom, must be answered. Man can praise Allah if his existence is presumed to be as eternal as Allah, whereas, in fact, it is Allah who created man and taught him how to praise. Truly, the praise as well as the praising .both belong to Allah

Allah is the hamid, the praiser, and also the mahmud, the praised. There is none else other than Allah who is the subject as well as the object of the praise, and in this sense no one can share His praise. This is implied in the preposition li (for), which .signifies the exclusive authorisation

Hamd, adoration through praise, takes the place of gratitude to be expressed for getting favours and bounties. Man, by nature, shows his readiness to yield to love and compassion, even to the extent of unconditional surrender. To depend upon the co-operation and help of others is human. When he finds that someone, attached to him, is taking interest in his well-being, he is automatically drawn to him. His desire for a happy life makes him go after that which helps and protects, and avoid that which he finds harmful to his existence and welfare. By realising that praise, in any form or content, must be for Allah, and for no one else, and that Allah alone deserves every praise and adoration, man is freed from the fear of awesome tyranny, corruption and servitude which he presumed that the dreadful and false gods would inflict upon him. On the contrary now he knows that his real master is the Lord of beneficence and mercy whom he approaches through His praise. He is free to get as near to Him as he likes in order to earn more and more from the bountiful benefactor who Himself is ready to bestow favours and bounties, in

.abundance, on the sincere seeker and on those on whose behalf He is beseeched

The Arabic word shukr implies gratitude for some particular favour, whereas hamd, without reference to any particular quality, is an objective gratitude, for all that is good and gracious, profitable and advantageous. It may also involve the idea of free, unrestricted and unqualified admiration. But, again, admiration refers to the Arabic word madh which is used both for the animate as well as the inanimate objects, without necessarily implying that existence of the qualities admired depends on the conscious will of the object, in which case admiration will relate to the qualities admired, not to the possessor of those qualities. Allah is never praised in this sense. The prefix al confirms that hamd is for no one but Allah who alone, not merely on account of the manifestations of the divine attributes, but because He is the sole owner of those glorious qualities, deserves to be praised; identifying His self-existent absolute self. The qualities belong only to Him alone, to none else, and it is so for all times since eternity, and will be so till eternity. So, in this sense the English word ."praise" should be understood and used as a translation of hamd

Hamd (the praise) is Allahs. It has no beginning and no end. We, the created beings, do our best, within our limitations, to give expression to the "real praise" (hamd). His hamd, as His grace, is unlimited and continuous. No one can praise the merciful even for a

whole life-time and say that justice has been done, because every time one gives thanks to Allah he inhales and also exhales, drawing in the good life-giving air and exhaling the bad air, two bounties he is receiving for which only once can he say "I thank the bountiful Lord". It is impossible to thank Allah for the innumerable bounties He has put at the disposal of man, right inside his body, and in the world where he lives as an individual as well as a member of the community. Even the thanks and praises he offers to the bountiful have been taught to him by the Lord of the worlds. Therefore, every creature is, all the time under the obligation of the bountiful grace of .Allah

By praising, we reach the stage where the infinite goodness of our Lord purges out of us the taste for evil and creates in us the eagerness to get nearer and nearer to Him .to earn His mercy which purifies us and reflects in us the divine attributes

RABBUL ALAMIN

Rabb in Arabic stands for nourisher, cherisher, and sustainer. According to Raghib, an Arab lexicologist, the word rabb signifies "the fostering of a thing in such a manner as ."to make it attain one condition after another until its goal of completion

(Our Lord is He who gave unto everything its form, and then guided it aright. (TAHA; ٥٠

.This is rahmah, mercy, from the rabbul alamin

The love and mercy of Allah towards His creatures surpasses, in quantity and quality, the love of

both the father and mother put together. From the birth to the last breath everything in the universe depends upon the rububiyat, the nourishing, cherishing, sustaining and protecting aspect of the mercy of the Lord of the worlds. No single English word to give the meaning of the word rabb could be found, but "Lord" seems to be the only alternative if readers remember the above noted description whenever the word ."Lord" appears in our text

RUBUBIYAT

:Aqa Mahdi Puya says

Rububiyat speaks of another attribute - lutf, meaning tenderness and refinement in diffusing through every ones mind and feelings to know the needs and make available the necessary means of satisfaction. This position gives authority to exercise legislative powers which, in fact, justifies the establishment of the office of nabuwat .and imamat

By making Allah known as the rabbul alamin, Islam has disclosed the truth to mankind that He is the Lord of everything in the universe, be that human, animal, vegetable, mineral, perceptible or imperceptible, visible or invisible, near or far, in the earth or in the heavens, or in between them. With infinite power, able to do all things, the all-wise almighty creator of matter and meaning is a supreme sovereign in every aspect of His absolute authority. His independent will extends to and covers all kinds of the worlds .created by Him

:The five "mystic" classifications of the worlds are as under

Material or physical NASUT

Metaphysical MALAKUT

or supernatural

Spiritual JABARUT

Divine LAHUT

Imperceptible and GHAYBUL GHAYUB

unknowable

The rububiyat begins to operate as early as the will to create a being takes

effect, and continues to nurture the created being with love, care and never-ceasing vigilance, providing all its needs according to the changes it goes through. It is like a self-imposed duty to guide the creature to make conscious efforts to avoid harm and .avail profit

(Verily, We have created everything by (the right) measure". (QAMAR: ۴۹"

Things necessary for the living beings, all over the universe, in all times, are available to satisfy various wants and needs. The quality and quantity of the "resources" have been determined according to the collective requirements of all that which has been created. Some things are rare, some things are plentiful, but at all events nothing is less or more. A thoughtful study of the complex of "things" brings the obvious fact to light that there is only one single owner master who has set the wonderfully harmonious working of the universe in motion, allowed life to be created, and in addition, enabled each and every creation to put into effect the aim of its being .brought into existence

The heat of the sun changes the water into a mass of fog and the wind takes it to the sky in the shape of rolling clouds and drives them over various parts of the earth; and when the stored water in the clouds melts on account of the solar glow, it rains all over the earth. The earth receives the water and grows "food" for all the living beings. ,Every being finds, all that which serves to maintain life on earth, ready

as soon as it comes into being, duly provided and arranged in the required quantity and quality. The milk, a new-born baby feeds on, is ready in the mothers breasts well .in advance of its birth

The merciful rabbul alamin has provided manifold bounties for the survival and happiness of the incomprehensibly large number of the members of each of the innumerable species in the universe. There is perfect harmony and undisturbable control in the continuous working of nature. Each creature, perfectly formed and fully equipped, has an inherent capacity to make use of the available "resources of the bounties", and obtain its own means of sustenance from one complete regular system. This orderly arrangement, according to the Quran, takes effect by means of .taqdir and hidayat

."Taqdir means "consider a thing well; fix in measure and quantity, render possible

:Imam Ali ibn abi Talib had said

Allah had conditioned and circumstanced the operation of all that has been created under precise (self) regulating laws, in the sphere of time and space, made their unlike, complex and diverse dispositions agree and fit well together, implanted and infused rhythm and balance and co-ordination in their nature, to give them the inbuilt (discipline that follows an orderly system. (NAHJ AL BALAGHA

The appropriate assignment of a prescribed condition is taqdir, a precise system of laws which cannot be tampered with or led astray outside its logical course by any force except by almighty Allah, who is omnipotent and able to do all things. The perfect working of the well defined plan under

definite laws depends upon His justice. As the ۲۶th verse of Ale Imran says: "In Thy hand is all good", the almighty Lord through these precise laws, governing the operation of creation, has provided the living beings all the opportunities to make .effort and win success by relying upon them

The whole complex of the immeasurable universe is working in perfect harmony, keeping the living beings inhabiting it, and the living conditions and circumstances provided for them, in co-operative accord. No one can make the slightest attempt to disturb the "predestined nature of creation". The law of cause and effect can never be made to stop its inevitable function. The various elements can never do otherwise than as they have been directed under the divine laws of the nature. In this sense the .meaning of the word taqdir should be understood

Hidayat means "right guidance". All the living beings, all over the universe, are motivated to exercise their free choice and do that which is meaningful and profitable, and avoid that which is absurd and harmful, by discovering, understanding and .making use of the "controlled by precise laws" environment

Taqdir governs every natural phenomenon and hidayat directs all the activities of the living beings. Their combined application is universal. Every being in the universe is so perfectly designed that each fulfils its own individual needs from one and the same environment. But in order to refer to the particular aspect of sustenance and preservation which the nourishing and preserving Lord justly and mercifully supplies for the benefit of

.His creatures, a few typical examples are sufficient

A newly born child at once sucks the mothers breast. The roots of the plants and trees absorb from the earth only that which helps their growth, leaving out the unessential, notwithstanding its presence in the soil. As soon as a fish is born it swims. Every .creature functions under the divine guidance

;Glorify the name of your Rabb (the Lord) the most high

.He who creates then fashions in the proportion

(And He who has planned, then guided, (ALA: ۱, ۲, ۳

The whole universe has been designed, created and guided (to function according to the divine laws) by one single authority who is eternal., almighty, all-knowing, all-just, .benevolent and merciful

The perfect unity and harmony found in the sustainment of the creation points towards the supreme authority of one Lord of the worlds. There is no room for anyone to claim the position of a false god or goddess because for sustenance he or she also depends on the rabbul alamin. So all unreasonable beliefs in the false .imaginary deities are destroyed for ever

He is) the Lord of the heavens and the earth and all that which is in between them.) ((SHU-ARA: ۲۳, ۲۴

Alamin means the heavens and the earth and that which is in between them. According to the Quran, out of the seven heavens, the lowest is the starry space (sama ud dunya), above which, there are six heavens, not physical in nature, but .controlling the physical region as the intermediary stage to the ultimate

The physical directions, up and

down, are relative definitions. The ultimate, the goal or the termination is the Lord of the worlds. The most sublime being, who encompasses and penetrates the whole .(universe, is the absolute high (up

They ask you of "the hour"; whereto (is) its anchorage? Wherein are you (concerned (with) its notion? Unto your Lord (alone) is its termination, (NAZI-AT: ۴۲-۴۴

The most finite and least encompassing and penetrating or the lowest (down) is the .water, as described by the Quran

:Aqa Mahdi Puya says

The above noted verses give the most credible explanation of the anchorage of all "efforts" or "strives". It is the sa-at or the qiyamat. As explained above the absolute ups and downs is a guidance for the solution of many theological terms of utmost importance such as mi-raj, qiyamat, the angelic spheres and the other abstract .realms

By introducing Allah as the rabbul alamin, Islam has warned and alerted mankind not to do injustice to any creation of Allah. He will punish the unjust offender because even the smallest degree of injustice displeases the just Lord of the worlds. Also, this term makes man realise that Allah is the master not only of mankind or animate and visible objects but He is the Lord of everything in the universe - human or animal, .vegetable or mineral, visible or invisible, perceptible or imperceptible, near or far

RAHMANIR RAHIM

(see commentary for verse ۲)

MALIKI YAWMID DIN

.Allah is the master of the day of faith, or the day of the final judgement

He who sits in judgement is known as a judge. The

Arabic word is qadi. Here the word qadi is not used because qadi is not the law-giver or lawmaker, but only an executor of the law made and enforced by some other authority, and therefore, is restricted by the judicial system in force. The malik or the master is the law-maker as well as the executor of His own laws. With the supreme powers of a law-maker He uses His discretion not only in passing the judgement but also in carrying it out, according to the merits of each individual case and in view of His own satisfaction, in the light of explanations given by the accused. When an accused is proved guilty, the qadi cannot grant pardon or remission of punishment but the malik can grant amnesty to the petitioner at His own independent discretion which .cannot be challenged

A master, who is also the beneficent, the merciful and the Lord-nourisher, would naturally be just as well as kind and compassionate when He sits in judgement over His own created, nourished and protected creatures. The justice, strict application of law to requite according to the deeds, will be modified by blending mercy with it. Only those, found unpardonable, not deserving to receive the benefit of His benevolence, will suffer the penalty. This aspect of the nature of the master of the day of final judgement has been revealed through the holy name rabb, to keep man alert against the strict justice and at the same time keep him hopefully expectant of the divine .mercy

The maliki

yawmiddin gives fair warning to mankind to anticipate strict justice, the rahmanir rahim rabbul alamin gives hope to expect mercy. So Islam prevents terror and cruelty and give currency to love and sympathy in order to change mans conduct for the better. The divine plan had been set in motion through the Holy Prophet as the "mercy ."unto the worlds

Say: O My servants who have been inordinately immoderate in their actions to hurt" themselves, despair not of the mercy of Allah. Verily Allah forgives all sins. Verily He is (the oft-forgiving, the merciful." (ZUMAR: ۵۳

Ali, the first holy Imam, has composed several prayers, masterpieces of literature, to be recited to invoke the merciful Lord. One such masterpiece is the well-known Dua al .Kumayl

!O my Allah, my master, my RABB

Can Thou really see that I am thrown into the fire, notwithstanding my belief in Thy ,unity; inspite of Thy awareness thoughtfully perceived by me

Thy praise eloquently pronounced by me, my soul abounding with Thy love; and despite my sincere confession and invocation, stooping low before Thy Lordship? Far !be it from Thee

(Thou art too generous to abandon him whom Thou has nourished. (AL KUMAYL

:Aqa Mahdi Puya says

The actual malik (master) is He who exercises absolute authority over everything in His possession. Everything owes its existence to Him He is the absolute. Therefore, the use of the term "master" for the possession and the right of possession (malikiyyat), or power and authority (mulukiyyit) is true and real in the case of Allah only. For others it would

.be only figurative and unreal. This is also strictly applicable to all His other attributes

YAWMIDDIN

What man today, in this life, believes and disbelieves, will be laid bare on the day of faith. The believers and the disbelievers will witness the truth manifested before them. His reward to the righteous believers and His punishment to the wicked disbelievers will be announced. Both will thereafter live through the recompense requited by the maliki yawmiddin. Therefore, the day of faith, in fact, is the day of .judgement, or the day of reckoning

There will be a day of judgement or requital, but it does not exclude Allahs authority to reward and punish while life, prior to the promised day, goes on. It is one of the aspects of the infinite mercy that the act of judging is continuous. This aspect serves as a warning to keep man on the right path, or to encourage him to return to it if he .drifts or goes astray. The day of judgement is the day of final requital

The life after death is the continuation of the life in this world, to be lived in paradise or hell, in view of the good or evil done here. As you sow so shall you reap. At every stage .of existence the divine judgement stays operative

:The Holy Prophet advised his followers

Keep on judging your conduct to make yourself ready for the (final) judgement and .assess your deeds continuously ahead of the (final) assessment

:Aqa Mahdi Puya says

Yawm (day), mentioned in the Quran, is not, on every

occasion, the day of the earth, from sunrise to sunset. It can be a moment or a period .of time extending even to fifty thousand years as per verse ۴ of al Ma-arij

Therefore, according to the context in which it is used, the day may be of an indefinitely small or long period of time, not what we understand in terms of the orbit .of the earth around the sun

A thorough study of the Quran shows that whenever movement is mentioned, the downward course, or things descending from Allah to the terrestrial realm, are described as "night"; and the upward course, or things ascending towards Allah, are .described as "day". The descending course is also described as nuzul

The blowing of the trumpet (nufkhus sur; will breathe (spirits) into forms. All the creatures will take their final shape. The influence of time and space which separate one creature from the other will be removed. All will be brought together. It was He from whom everyone had come forth and unto Him every one shall return through the agency of the grace and guidance of (His) rububiyat. Each shall take up the position he or she is entitled on merit. Din is stipulated as such with reference to the .yawmid din. Thus the masterdom of the malik assumes complete manifestation

O man! Verily you are striving unto your Lord (with) a striving and are about to meet (Him. (INSHIQAQ: ۶

?And what will make you know what yawmiddin shall be

?And what will make you know what yawmiddin is

(It is)

a day on which no soul shall own anything (helpful) for any (other) soul; the absolute ((supreme) command on that day shall be Allahs. (INFITAR: ١٧ - ١٩

The ultimate, absolute and real authority belongs to Allah who is the first as well as the final cause of all creation. All the other authorities are unreal and imaginary. Therefore, the normal course to be adopted by man is that which has been stated .above - striving unto the Lord

This is the day when people will stand before Allah, the Lord cherisher of the worlds .((TATFIF: ۶

This day cannot be taken as a day of any duration. It shall be a day which will not be .followed by any night

The human beings would discard virtue and indulge in evil, employing immorality and tyranny to perpetrate all kinds of heinous crimes and destroy peace and harmony, essential for a normal and orderly life in this world, if they do not know and believe that there is an all-just authority to question, judge and punish the evil-doers. Therefore belief in the life after death and the yawmiddin is rooted in the basis of .Islamic teachings

What! Do those who commit evil suppose that We shall make them as those who believe and do good, that equal shall be their life and their death? Bad is their judgement. And Allah created the heavens and the earth with truth, and that every soul shall be recompensed (according to) what it has earned. And they will not be (unjustly treated. (JATHIYAH: ٢١, ٢٢

IYYAKA

Aqa

:Mahdi Puya says

All creatures, irrespective of social position or authority, in like manner, must submit to His will, and obey and worship Him. They have to seek His help in every activity. No one, not being equal to Him, is left out or exempted from His service. All are His servants. He is the original creator and the supreme law-giver. Every thing is created by Him, therefore, it has to abide by the laws He has made. No finite being can claim the rank of a god nor anyone can worship any finite being as a god, and also there is no room for ta-addud, the numeration of the infinite. The infinite is absolute and the .(finite is composite (a creature

NA-BUDU

Worship is not mere carrying out some ritual. In thought and action "Thee alone we worship" is an unconditional commitment to the service of Allah, and none else, in order to live and die as it would please the Lord-master. The devotee puts an obligation upon himself to serve only Allah and none else. It creates an essential spirit of faithfulness to the only real master, and sets him free from the fear and subjugation of all the false authorities. The faithful servant, consequently, invokes the masters pleasure to obtain the fulfilment of his needs and wants, because he expects nothing from anyone else except from the real master whom he serves exclusively. This declaration is also a source of total satisfaction, as the devotee vows to live and die as Allah wills, and not

.as he himself prefers

:Aqa Mahdi Puya says

Man owes loyalty to none but Allah, and true loyalty demonstrates itself by making him do nothing but carry out the will and command of the master, abide by His instructions, and represent His pleasure. To pay homage to or bow down before even a stone by His order, or to seek help through the means approved and established by Him is, in fact, His worship, because it is in conformity with the loyalty a servant owes to his master. To employ ways and means, in contravention to His orders, even to .worship Him, is disloyalty

So far Allah has been referred to as He, His, and Him, third person singular pronouns. Now one feels that one is standing in the presence of the absolute, so it is time to address Him in the second person singular by using the word iyyaka which means "Thee alone" and none else, the negation of everything else other than Him and the assertion of the Only One. The created being, as an individual, disappears, and makes an appearance as a member of the community of the fellow creatures, a unique characteristic of the religion of Islam which unites individual and collective behaviour .in perfect harmony to promote the cause of humanity

No community or society of individuals can serve the Lord-master without an Imam (guide). It is also true that no one can be installed in this position except the person who represents His universal grace. Therefore the almighty Allah had sent the Holy

Prophet as the "mercy unto the worlds". The reach and scope of the Holy Prophets mission is as all-inclusive as Allahs rububiyat, which, of course, had established his finality (khatamiyat). According to some authentic traditions, the Holy Prophet, during the ascension (mi-raj), led the prayers attended by all the prophets and messengers of Allah, who had been sent, before him, as the representatives of the almighty Lord to guide mankind, together with the angels, which, again, had instituted his supreme leadership (imamat kubra). The institution of a supreme leader, to guide mankind in its collective obedience to and worship of the Lord of the worlds, is the basis of the essential Islamic form of government, approved by Allah. It means that absolute sovereignty is in the hands of Allah and it cannot be delegated to any one but to the person who represents His universal will and grace, who is in communion with Him, and who knows the relation of the infinite to the finite and the interrelationship .between the finite beings

Seek they other than the religion of Allah, when unto Him submits whosoever is in the heavens and the earth, willingly or unwillingly, and unto Him they shall be returned. ((ALI IMRAN: ۸۳

He is Allah, the creator, the master, the fashioner. His are the most beautiful names. All that is in the heavens and the earth glorifies Him, and He is the mighty, the wise. ((HASHR: ۲۴

There is none in the heavens and the earth but must come unto the beneficent as a .servant

(MARYAM: ٩٣)

Keeping to the norm of the universal submission, man must also submit and surrender his will to Allahs will, and seek help from no one but Him. The Quran, in view of the execution and regulation of Allahs will, in the operation of creation, guides ."mankind to learn from the "book of creation

This verse throws light on the doctrines of determinism and free-will, a controversial issue in philosophy, theology, ethics and jurisprudence. The act of obedience and seeking help prove that human being exercise freedom of choice, and, therefore, are responsible for their actions, because they are not passive targets of Allahs activity, but have been given free-will by Allah to make their own decisions and act upon them. Their free-will and its outcome are conditioned by Allahs will, order and providence. The will of Allah does not directly determine the deeds of creatures, making the creatures will entirely ineffective, in which case they would not be responsible for their actions, as the determinists say. It is true that the creatures cannot exercise absolute free-will because their actions and judgements have to abide by the laws created and enforced by the will of Allah as explained earlier while making clear the meaning of the word taqdir. As Imam Muhammad bin Ali al Baqir has said there is no predetermination as far as the activity of the created beings is concerned but every action is conditioned by the laws, made by Allah, operating the creation, so there can be no unbridled use of freedom. It

.is a conciliation between freedom of action and complying with the will of Allah

In the Quran the predominance of Allahs will is mentioned to point out the overall supremacy of the laws made and enforced by Allah; and also the freedom of choice granted to man is confirmed to make it clear that although living beings have the freedom to do what they will, shouldering the responsibility of their actions, they cannot do away with the will of Allah. In common terminology it is a via media. Allahs activity can be described as "action", and the activity of the creature as "reaction". There cannot be a "reaction" without an "action". And if there is no "reaction" the action would be considered unproductive. In this sense Allahs action operates in the realm of creation to which the creatures, consciously or unconsciously, willingly or unwillingly, react. The action is conditioned by the nature of the "actor". The divine action, the outcome of Allahs boundless grace, can be nothing but pure good, but the reaction of the finite creature may take a different course and produce evil for which :the bad receptivity of the finite creature should be held responsible. The Quran says

Whatever good befalls you (O man) it is from Allah, and whatever of evil befalls you, it (is from yourself; (NISA: ٧٩

It is logical as well as profitable to seek help only from Allah whom the supplicant has accepted as his rabb, and has undertaken to serve Him only, because the infinite mercy of the merciful

Lord will be available to the seeker of help in proportion to the sincerity of his commitment. Through this prayer, the pray-er, in all his prayers, invokes the divine mercy, and even if the desired relief is apparently delayed or withheld, he gets the satisfaction that petition has been put forward to the proper authority who alone knows what is best for the invoker, in his own interest. As only light, not darkness comes forth from the light, so the withholding of mercy of the merciful Lord should never be misunderstood as indifference or pitilessness, because inadequate and .faulty conjectures cannot comprehend the infinite wisdom of the all-wise Lord

IHDINAS SIRATAL MUSTAQIM

A true believer in the truth, however learned and wise he may be, has to pray for this blessing from the all-knowing and all-wise Lord. Man needs guidance not only to have knowledge of the theory and practice of the doctrine he believes in, but also to .perceive the extraordinary truths which open up new spiritual horizons

The right path, mentioned here, is neither any particular path nor the doctrines of the religion. There are several angles of human life in this world. The physical, mental, moral and spiritual aspects of living, together with its many divisions, need guidance to find the right path. The guidance to the right path mentioned in the Quran encompasses all aspects of the various paths open to the human soul in this life. To fulfil the purpose of his creation, which is the ultimate purpose of mans existence in this

.world, he prays to the creator for spiritual assistance to keep him on the right path

:Aqa Mahdi Puya says

Iiyyaka na-budu wa iyyaka nasta-in is the norm of human activity. Man must obey Allahs will, and seek His help, which also is obedience to Him. Human life is a striving to reach the absolute perfection, Allah. However perfect mans attainment be in this direction, it will still be finite. Only the infinite is absolute perfection. The distance between the infinite and the finite is infinite. Mans effort and strive in the way to perfection, by perpetual obedience and quest for help and guidance, should be .continuous, then alone he can keep to the right path which leads to Allah

SIRATAL LADHINA AN-AMTA ALAYHIM

The right path has been clearly defined, unmistakable in meaning, positive in application. Any path, fancied and chosen by man, individually or collectively, according to this verse, is not the right path. The right guidance, identified beyond doubt, has been made available to mankind. To follow the path of the divinely guided guides, on whom Allah has bestowed His bounties, is the right guidance. Their path leads to the divine grace. It satisfies the essential fulfilment of those who desire to always remain rightly guided. Attached with the rightly guided guides, man must rely upon their model righteousness to give form and meaning to the life spent in this world. The rightly guided guides are only those whom Allah Himself has thoroughly :purified

Verily, Allah intends but to keep off from you uncleanness O you Ahl

(ul Bayt, and purify you with a thorough purification. (AHZAB: ٣٣

The essential prerequisite for following the path of an ideal, worthy of imitation, is to love the cherished model with heart and soul. To serve this necessity the almighty Allah and His Holy Prophet have enjoined the love of the Ahl ul Bayt, the thoroughly .purified and divinely chosen guides, who show the right path

Say you (O Muhammad): "I ask of you no recompense therefor, save love of (my) relatives (Ahl ul Bayt)." And who earns good, We increase for him (more) good therein, (verily Allah is oft-forgiving, thankful. (SHURA: ٢٣

Love and attachment with the chosen guides, the Ahl ul Bayt, is known, in the religious .doctrines of the original Islam, Shiism, as tawalla

:Aqa Mahdi Puya says

(Wherever you turn you shall find (only) His manifestation. (BAQARAH; ١١٥

Therefore, it may be said that all paths lead to Him, whether the path is straight or curved. Though it is true that every creation, in some way or the other, is His manifestation, yet that which is closer to His essence in comprehensiveness and gives a better vision of His unity, absoluteness and omnipotence, is more effective in making clear His supreme being. To follow the track of such manifestations is, in fact, itself the right path, which has been instituted by the almighty Allah as the true .guidance

A sure and clear view of the straight path is possible when there is a model or a guiding example. The Quran identifies it as the path of those on

.whom Allah has bestowed His bounties

Who so obeys Allah and the messenger (Muhammad), they are with those upon whom Allah has bestowed favours, of the prophets, and the truthful, and the witnesses, and the righteous; and the best are they as companions!

(NISA: ۶۹)

Whereby Allah guides him who follows His pleasure, into the ways of peace, and brings them out of darkness unto light by His grace (will), and guides them to the right path. (MA-IDAH: ۱۶)

Though His bounties are the outcome of His universal grace (rahmaniyat), encompassing all His creatures,

"My grace (mercy) embraces all things", (ARAF: ۱۵۶),

yet out of His rahimiyat He has chosen the prophets, the truthful, the witnesses, the righteous, and those who follow their footsteps, in letter and spirit, as His friends. Even those who had been thoroughly purified by Allah and whose path has been described as an ideal for the whole mankind, had always turned to Allah because the (two bows length or nearer) distance, between theirs and the infinite beings perfection, was visible to them only. So man must aspire to rise higher and higher, then only he becomes aware of the distance and submits unconditionally to the supreme being.

The gift of mental, moral and spiritual perfection, the real favour and true bounty, which enables man to avoid sin, is indicated in this verse. It also identifies the perfect beings whose purity had never been corrupted by any evil of any kind, from the beginning to the end of their life on this earth. Such men of ideal purity,

who knew why and how the universe was created by Allah and the laws which govern its operation, therefore, did not commit any mistake, in thought and action, are called ma-sumin (infallible). They are only fourteen in Islam- the Holy Prophet and his divinely chosen twelve successors, and Fatimah, the daughter of the Holy Prophet. In addition, the prophets and the messengers of Allah, who had been sent before the .(Holy Prophet, are also ma-sum (infallible

When Allah asks mankind to necessarily follow the path of those upon whom He has bestowed His bounties, it is a must that there always should be, till the end of the world, people on whom He bestows His bounties, who are destined to be the ideal, testified models of righteousness, on the earth. These men cannot be but those who should, of course, be like and comparable to the Holy Prophet in purity, wisdom and that which made the Holy Prophet the khayrul bashr, the best among mankind; otherwise without the availability of the model, the command to follow in its footsteps would be an injustice. This verse proves, beyond doubt, the existence of an Imam in .every age, uptil the day of judgement

To know about whom the Quran says "he who is the best in knowledge and wisdom", :the divinely guided guide, read the following verses

.VERSE ۲۶۹ IN BAQARAH

.VERSE ۵۵ IN MA-IDAH

.VERSE ۳۵ IN YUNUS

.VERSE ۱۶ IN RAD

.VERSE ۹ IN ZUMAR

.VERSE ۲۶ IN MULK

These verses guide the seeker of truth to find out the essential qualities a religious

leader or a spiritual guide must possess, and then to select his leader, without fear or ,favour, because

.(there is no compulsion in religion" (BAQARAH: ۲۵۶"

Freedom of choice has been given to man as a test and a trial, after revealing the truth which teaches to distinguish between good and evil. The Quran does not mention names but only describes qualities in order to give the seeker of truth an .open opportunity to exercise his freedom of choice

(He to whom wisdom is given, he truly has received abundant good. (BAQARAH: ۲۶۹

Besides, "I and Ali are of the one and the same light", and "I am the city of knowledge and Ali is its gate", there are several traditions (see "Essentials for the readers of the Holy Quran" from page ۱ to ۷) which clearly make known the unique position of Ali in Islam. Through these traditions Muhammad and Ali have been proved to be the same in physical and spiritual purity. The meaning of this verse, in the light of other verses, is that to be guided aright, one should, in the absence of the Holy Prophet, follow Ali, and the divinely chosen genuine guides among his progeny, because while departing from this world the Holy Prophet gave his last and final guidance to all his followers, :for all times

I will soon be called back, so I will have to go away from you, but I leave behind, among you, the thaqalayn (two weighty indispensable influential authorities), the .book of Allah and my Ahl ul Bayt

Should you be attached to these two, never, never shall you go astray, after me, for verily these two will never be separated from each other; and, joined together, they .shall meet me at kawthar

The Holy Prophet and the Holy Imams are the models. Their personal purity, according to verse ٣٣ of al Ahzab, from the moment of their arrival in this physical world to their departure, had been the unquestionable manifestation of the glory of the divine purity. Through verse ١٧٧ of al Baqarah, man is directed to follow the path .of those whose piety has been described therein. They are the Ahl ul Bayt

My Ahl ul Bayt are like the ark of Nuh. Who so gets into it is saved; and who so stays" .away is drowned and lost," said the Holy Prophet

The privilege of receiving direction by means of wahi, or revelation, a special medium of communicating the divine will, through the agency of an angel-messenger (Jibra-il) to the prophets and messengers of Allah, who had to convey the divine message in verbatim, was brought to an end after the Holy Prophet, the last of Allahs messengers. No angel did ever come to any one after the last prophet, Muhammad, .with any message whatsoever from Allah

Wahi, through the messenger-angel, had been sent only to a messenger of Allah, endowed with a thorough purity, which alone could sustain, carry and convey it. No human being, who does not possess the essential cleanliness, is in a condition to bear the divine revelation conveyed through

angelic agency, unless Allah Himself purifies him with a thorough purification. Only that substance which is inherently pure in its innate genesis and particularly moulded, with a purpose in view, can hold up the energy and reproduce it in the same tone. All the prophets were the true messengers of Allah but each had a different receiving capacity, therefore, the Holy Prophet was not only the last of the prophets of Allah but also stood high and distinguished amongst the divinely chosen messengers, because .in purity, strength and wisdom he was the ultimate model designed by Allah

These messengers, We have exalted some of them above some others; of them are some unto whom Allah has spoken, and some He raised many degrees, (BAQARAH: (۲۵۳

Now, a new school of thought, in an attempt to make up an excuse for the continuation of prophethood, puts forward several untenable arguments based upon conjectures. It is said that the divine favours of guiding a human soul, through wahi, can be bestowed on any one upto the day of judgement. No one can deny that the divine guidance through revelation may continue as long as Allah wills. The word wahi literally means a mental awakening to an idea. Also any one may conceive any idea .but this wahi cannot be said to have been revealed to him from Allah

(And verily satans do inspire (yuwhuna) their friends to dispute with you. (AN-AM: ۱۲۲

So Shaytan also, through his own methods, "inspires" his friends, but the confused simpletons are led to believe that

.the wahi is from Allah

The wahi from Allah, known as ilham, through inspiration, guides those whom He .chooses. The chosen being may be a man, or even a bee

And your Lord inspired (awha) the bee: Choose habitations in the hills and in the trees (and in that which they thatch; (NAHL: ۶۹

It cannot be a sensible argument to say that by receiving wahi from Allah, a bee .becomes the messenger of Allah

Only when a meaningful message is conveyed through the agency of the messenger-angel, Jibra-il, a person can claim to be the messenger of Allah. This method of divine communication had been terminated after the Holy Prophet, Muhammad, therefore, .he is the last messenger of Allah

This day I have perfected for you, your religion, and have completed My favour on (you, and chosen for you Islam (to be) the religion; (MA-IDAH: ۳۳

When Allah, the Quran, as the source of the law and practice of the faith, the procedure of prayers, and the qiblah are the same, and Allah has perfected the religion, completed the favour and finally named the religion, why should any one feel the necessity of a new messenger, and for what purpose Allah would summon the messenger-angel to go to any person if there is no new message to be added to His already perfected, completed and final book? Although many impostors have come and gone with false claims to prophethood, but, in truth, as explained above, there is no necessity of a messenger after the Holy Prophet, Muhammad, nor any messenger

.will come, in future, till eternity

GHAYRIL MAGHDUBI ALAYHIM WALADDALLIN

Not (the path) of those inflicted with Your wrath, nor (the path) of those gone astray" " is an explanatory clause of the ٧th verse. The supplicant gives expression to his dislike and aversion for those who have rebelled against the divine authority and gone .astray, and earned the wrath of Allah

:Aqa Mahdi Puya says

There is no need to take ghayril maghdubi as the qualifying adjectival clause for the personal pronoun alayhim, or the relative pronoun alladhina, as Zamaqshari says, because an-amta alaykim is a restriction. Therefore, these two clauses should be taken as appositional clauses in the negative form. Ghayril maghdubi and waladdallin are those who have deviated from the right path, to follow which has been made obligatory by Allah, and by overstepping the prescribed limits have gone astray. By doing so they have earned the wrath of Allah. Those who neither fall short of and lag behind (taqsir), nor overstep the boundaries (ghulu), in fact, walk on the right path of the Holy Prophet. The Jews are said to be in the category of maghdubi, as an example of taqsir, and the Christians in the category of dallin, as an example of ghulu, but truly, those who fall short of and lag behind in the matter of carrying out Allahs commands are included in the maghdubi and those who overstep the boundaries and transgress .the limits, laid down by Allah, are included in the dallin

The Holy Prophet who, according to the Quran, "neither errs, nor

is deceived, nor he speaks of (his own) desire", positively asked his followers to adhere to and abide by the guidance his Ahl ul Bayt (Ali and his descendants) would reveal and demonstrate, after him, as his divinely chosen successors. Who so, among his ummah, makes less their divinely set up position, renders himself liable to be grouped with the maghdubi; and who so elevates and exalts the men of ordinary character to higher status of spiritual guides, not confirmed by Allah and His prophet, renders himself liable to be joined with the dallin. Likewise those who glorify the .prophets and their successors as gods are also condemnable as dallin

Those who sincerely want to be guided aright should not only keep themselves attached with the divinely guided righteous guides, but also must keep themselves aloof from the misled, misguided and wicked impostors, avoid their company, and feel repulsion for their wicked ways and evil thoughts. This contempt of the maghdubi and dallin is called tabarra in the religious doctrines of the original Islam, known as Shiism. Both these clauses do not name the persons but describe their trend and tendency, therefore, whoever fits in this description earns the wrath of Allah, and for that .reason is condemned and disliked

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹